فتح القریب

در فقه امام شافعی

تألیف: قاضی ابوشجاع احمد بن حسین بن احمد اصفهانی(رحمة الله علیه)

ترجمه: استاد فقیه مرحوم ملا علی صبّار

به کوشش: محی الدین مرادی

در بیان فضائل وتاریخ وتولد وفوت امام شافعی

سنی بوک_بزرگترین مرجع کتب و نرم افزار اسلامی

www.sunnibook.net

عنوان سایت	آدرس اینترنتی
سنی بوک | دریافت سریع کتب اهل سنت	www.SunniBook.net
سنت دانلود | مرکز دانلود فایل های اسلامی	www.SunnatDownload.com
عقیده | کتابخانه آنلاین اهل سنت	www.Aqeedeh.com
سنی آنلاین | پایگاه اطلاع رسانی اهلسنت ایران	www.SunniOnline.us
سنت آنلاین | دریافت آخرین اخبار و مقالات اهل سنت	www.SunnatOnline.com
سنی وب | مرکز طراحی و آموزش سایت های اهل سنت	www.SunniWeb.org

این کتاب

ازکتابخانه سنی بوک دانلود شده برای دریافت کتب بیشتر مارا از طریق آدرس اینترنتی و کانال تلگرام سنی بوک دنبال کنید.

آدرس اینترنتی : www.SunniBook.net

کانال تلگرام : https://telegram.me/sunnibookarchive

نام امام شافعی (رحمة الله علیه) محمد کنیه اش أبوعبدالله پسرادریس، پسرعباس، پسرعثمان، پسرشافع، پسرسائب، پسرعبدالمطلب، پسرعبد مناف است، هاشم جد دوّم حضرت محمّد«ص» عموی هاشم اعلا جد امام شافعی است مادر امام شافعی فاطمه دختر عبدالله پسرامام زاده حسن مثنی، پسرحضرت حسن مجتبی(رضی الله عنه) پسرفاطمه زهرا سلام الله علیهم است.

شافع وپدرش سائب در روز جنگ بدر اسلام شده اند بعد از اسلامیت شافع پرچم دار طایفه هامشی بوده از این جهت نسبت امام به شافعی داده می شود.

امام شافعی(رحمة الله علیه) در سال یکصد وپنجاه هجری در غزه جای مدفن هاشم جد حضرت محمد«ص» متولد شده است بعد پدرش در غزه فلسطین فوت کرده امام در سن دو سالگی به همراه مادرش فاطمه به مکه رفته است در مکه تا هفت سالگی سی جزء قرآن را حفظ نمود ودر ده سالگی کتاب موطای امام مالک(رحمة الله علیه) حفظ نموده در خدمت خالد مفتی مکه ادامه تحصیل داده در سن پانزده سالگی به

درجـه اجتهـاد رسـیده اسـت بعـد از آن بـه مدینـه منـوره رفتـه در خـدمت امـام مالـک(رحمـة الله علیـه) دوسـال مانـدگار بـوده بعـد از آن دو مرتبـه در بغـداد ویـک مرتبـه دیگـر در مکـه اقامـت داشـته ناشـر علـم وفقـه بـوده اسـت. اغلـب مـردم آن مُقَلِّـد شـافعی مـی شـوند بعـد بـه مصـر رفتـه اسـت در مسـجد جـامع حضـرت عمـر فـاروق (رضـی الله عنـه) اقامـت نمـوده کتـاب فقـه قـول جدیـد تصـنیف کـرده اسـت کـه در صـبح روز جمعـه آخـر مـاه رجـب در سـن پنجـاه وچهـار سـالگی در سـال دویسـت وچهـار هجـری فـوت کـرده اسـت. در عصـر همـان روز در قرافـه قبرستان مصر مدفون شده است.

به قلم: محی الدین مرادی

فهرست مطالب

در بیان فضائل وتاریخ وتولد وفوت امام شافعی ۱
مقدمه.. ۷
کتاب الطهارة.. ۸
کتاب الصلاة.. ۲۳
کتاب نماز.. ۲٤
کتاب الزکاة... ٤٥
کتاب الصیام.. ٥٤
کتاب حج... ٥۷
کتاب البیوع وغیرها من المعاملات.. ٦٥
کتاب الفرائض والوصایا... ۹۳
کتاب النکاح وما یتعلق به من الأحکام و القضایا ۹۹
کتاب الجنایات ۱۱۹
کتاب الحدود ۱۲٦
کتاب الجهاد.. ۱۳۳
کتاب الصید و الذبائح ۱۳۹
کتاب السبق و الرمی... ۱٤٤
کتاب الأیمان و النذور ۱٤٥
کتاب الأقضیظ و الشهادات ۱٤۸
کتاب العتق... ۱٥۷

بسم الله الرحمن الرحیم

الحَمدُ لله رَبِّ العَالَمِینَ وَصَلَّی اللهُ عَلَی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ النَّبِیِّ الأُمِّیِّ وَآلِهِ الطَّاهِرِینَ وَصَحَابَتِهِ أَجمَعِینَ قَالَ القَاضِی أَبُوشُجَاعٍ أَحمَدُبنِ الحُسَینِ بنِ أَحمَدَ الأَصفَهَانِیُّ رَحِمَةُ اللهُ تَعَالَی سَأَلَنِی بَعضُ الأَصدِقَاءِ حَفِظَهُمُ اللهُ تَعَالَی أَن أَعمَلَ مُختَصَراً فِی الفِقهِ عَلَی مَذهَبِ الإِمَامِ الشَّافِعِیِّ رَحمَةُ تَعَالَی عَلَیهِ وَرَضوَانُهُ فِی غَایَةِ الإختِصَارِ وَنِهَایَةِ الإیجَازِ لِیَقرُبَ عَلَی المُتَعَلِّمِ دَرسُهُ وَیَسهُلَ عَلَی المُبتَدِی حِفظُهُ وَأَن أَکثِرَ فِیهِ مِنَ التَّقسِیمَاتِ وَحَصرِ الخِصَالِ فَأَجَبتُهُ إِلَی ذَالکَ طَالِباً لِلثَّوَابِ رَاغِباً إِلَی اللهِ تَعَالَی فِی التَّوفِیقِ لِلصَّوَابِ إِنَّهُ عَلَی مَایَشَاءُ قَدِیرٌ وَبِعِبَادِهِ لَطِیفٌ خَبِیرٌ.

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه

سپاس وستایش فقط شایسته الله یعنی پروردگار جهانیان است.درود خدابر سرور ما محمد(ص) پیامبر و اهل بیت پاک وجمیع یارانش.

قاضی ابوشجاع احمد بن حسین بن احمد اصفهانی رحمةالله گفته است: بعضی از دوستان -درحفظ خدا باشند- از من در خواست کردند در فقه مذهب امام شافعی رحمةالله متنی مختصر تألیف نماسم. که در کمال اختصار و ایجاد باشد تا درسش برای دانش آموزان آسان و حفظش برای مبتدی سهل باشد واز من خواستند به تقسیمات فراوان وحصروضبط مسایل فقهی بپردازم، به امید کسب پاداش درخواست را اجابت کردم، واز پیشگاه خداوند مسألت دارم در یافتن وارائه راه راست مرا موفق فرماید که او قادر است به خواست خود جامه عمل بپوشاند ، وبه بندگانش با مهر وآگاه است.

كتاب الطهارة

الْمِيَاهُ الَّتِى يَجُوزُ بِهَا التَّطْهِيرُ سَبْعُ مِيَاهٍ مَاءُ السَّمَاءِ و مَاءُ الْبَحْرِ و مَاءُ الْنَهْرِ و مَاءُ الْبِئْرِ و مَاءُ الْعَيْنِ و مَاءُ الثَّلْجِ و مَاءُ الْبَرَدِ ثُمَّ الْمِيَاهُ عَلَى أَرْبَعَةِ أَقْسَامٍ طَاهِرٌ مُطَهِّرٌ غَيْرُ مَكْرُوهٍ و هُوَ الْمَاءُ الْمُطْلَقُ و طَاهِرٌ مُطَهِّرٌ مَكْرُوهٌ و هُوَ الْمَاءُ اَلْمُشَمَّسُ و طَاهِرٌ غَيْرُ مُطَهِّرٍ و هُوَ الْمَاءُ الْمُسْتَعْمَلُ، والْمُتَغَيِّرُ بِمَا خَالَطَهُ مِنَ الطَّاهِرَاتِ. و مَاءٌ نَجِسٌ و هُوَ الَّذِى حَلَّتْ فِيهِ نَجَاسَةٌ و هُوَ دُونَ الْقُلَّتَينِ أَوْ كَانَ قُلَّتَيْنِ فَتَغَيَّرَ و الْقُلَّتَانِ خَمْسُمِائَةِ رِطْلٍ بَغدَادِيّ تَقْرِيباً فِى الأَصَحِّ.

كتاب طهارة

آبهائی که پاک کردن با آنها جایز است هفت آب است: (۱) آب باران (۲) آب دریا (۳) آب رود(۴) آب چاه (۵) آب چشمه (۶) آب برف (۷) آب تگرگ.

وبطور کلی آبها چهار قسم است : (۱) پاک پاک کننده غیره مکروه و آن آبی است که باچیزی مخلوط نشده باشدیا آب مطلق.

(۲) پاک پاک کننده وبکار بردن آن در بدن مکروه است نه در لباس وآن آبی است که بوسیله تأثیر افتاب گرم شده، در منطقه گرمسیر، ودر ظرف مسی، وهرگاه سرد شود کراهت آن نمیماند.

(۳) پاک است ولی پاک کننده نیست وآن آبی است که در رفع حدث وازاله نجاست بکار برده باشند ورنگ آن تغیر نکرده باشد چه اگر رنگ آن تغیر کرده باشد پاک نیست.همچنین آبیکه یکی از صفتهای آن(رنگ،بو،طعم) بوسیله مخلوط شدن آن باچیز پاک تغییر کرده باشد بطوریکه به آن گفته نشود آب، اینهم پاک است ولی پاک کننده نیست، خواه تغییر آن حسّی باشد یا فرضی مانند گلابی که بوی آن آب راتغییرمی دارد.

(۴) آب نجس وآن آبی است که نجاست در آن افتاده باشد وآب هم کمتر از دو کُر باشد ویکی از صفتهای سگانه آن(رنگ،بو،طعم) تغییر کرده باشد. مقدار دوکُر تقریباً ۵۰۰ رطل بغدادی است بنا به قول اصح ودر نزد امام نووی دوکُر معادل است با ۴/۷-۱۲۸ درهم.

فصل : و جُلُودُ الْمَيْتَةِ تَطْهُرُ بِالدِّبَاغِ إلاَّ جِلْدَ الْكَلْبِ و الْخِنْزِيرِ و مَا تَوَلَّدَ مِنْهُمَا أَوْ مِنْ أَحَدِهِمَا وعَظْمُ الْمَيْتَةِ و شَعْرُهَا نَجِسٌ إلاَّ الآدَمِيَّ.

پوست مردار بوسیله دباغی پاک می شود مگر پوست سگ وخوک وهر چه از آنها ویا یکی از آنها متولد شده باشد، مثلاً سگ یا خوک با حیوان پاک جفت گیری کرده باشد واز آنه چیزی متولد شده باشد پوست آن نیز بوسیله

دباغی پاک نمی شود. استخوان مرده وموی آن نجس است مگر آدمی.

فصل : و لاَیَجُوزُ اسْتِعْمَالُ أَوَانِی الذَّهَبِ و الْفِضَّةِ و یَجُوزُ اسْتِعْمَالُ غَیرِهِمَا مِنَ الأَوَانِی.

بکار بردن ظرفهای طلا ونقره حرام است و بکار بردن ظرفهای گرانبهای دیگر از قبیل یاقوت، دُرّ، مرجان، ومروارید رواست.

فصل : و السِّوَاکُ مُسْتَحَبٌّ فی کُلِّ حَالٍ إِلاَّ بَعْدَ الزَّوَالِ لِلصَّائِمِ و هُوَ فی ثَلاَثَةِ مَوَاضِعَ أَشَدُّ اسْتِحْبَاباً عِنْدَ تَغَیُّرِ الْفَمِ مِنْ أَزْمٍ و غَیْرِهِ وَ عِنْدَ الْقِیَامِ مِنَ النَّومِ و عِنْدَ الْقِیَامِ إِلَی الصَّلاَةِ.

مسواک زدن مستحب است در هر حال مگر بعد اظهر برای روزدار و آن در سه موقع بسیار پسندیده است: (۱) هنگام تغییر دهان بواسطه حرف زدن یا نخوردن وغیره. (۲) هنگام برخواستن از خواب. (۳) هنگام بلند شدن برای نمازخواندن.

فصل : و فُرُوضُ الْوُضُوءِ سِتَّةُ أَشْیَاءَ النِّیَّةُ عِنْدَ غَسْلِ الْوَجهِ، و غَسْلُ الْوَجْهِ، و غَسْلُ الْیَدَیْنِ إِلَی الْمِرفَقَیْنِ،

و مَسْحُ بَعْضِ الرَّأسِ، و غَسْلُ الرِّجْلَيْنِ إِلَى الْكَعْبَيْنِ، و التَّرتِيْبُ عَلَى مَا ذَكَرنَاهُ و سُنَنُهُ عَشْرَةُ أَشْيَاءَ التَّسْمِيَّةُ و غَسْلُ الْكَفَّيْنِ قَبْلَ إِدْخَالِهِمَا الإِنَاءَ و الْمَضْمَضَةُ و الإِسْتِنْشَاقُ و مَسْحُ جَمِيْعِ الرَّأسِ و مَسْحُ الأُذُنَيْنِ ظَاهِرِهِمَا و بَاطِنِهِمَا بِمَاءٍ جَدِيدٍ و تَخْلِيلُ اللِّحيَةِ الْكُثَّةِ و تَخْلِيلُ أَصَابِعِ الْيَدَينِ و الرِّجْلَيْنِ و تَقْدِيمُ الْيُمْنَى عَلَى الْيُسْرَى و الطَّهَارَةُ ثَلاَثاً ثَلاَثاً و الْمُوَالاَةُ.

فرضهای وضو شش چیز است: (۱) نیّت کردن موقع شستن صورت (۲) شستن صورت (۳) شستن دو دست با آرنج (۴) مالیدن دست تربر قسمتی از سر که آنرامسح گویند (۵) شستن دو پا با دوقوزک (۶) ترتیب «ازیک تاشش».

سنتهای وضو ده چیز است : (۱) بسم الله گفتن (۲) شستن دو دست قبل از داخل کردن آنها در ظرف آب (۳) با آب دهان را شستو شو کردند (۴) باآب بینی را شستن (۵) مسح تمام سر(۶) مسح قسمت بیرونی ودرونی دو گوش با آب تازه (۷) زدن انگشتان بین موی ریش پر اگر ریش پرنباشد مانند ریش کوسه وزن وخنثی واجب است زیر آن کاملأتر شود (۸) زدن انگشت بین انگشتان دست وچا (۹) جلو انداختن طرف راست بر چپ وهمچنین مستحب است که درهر یک از اعضای وضو طرف راست مقدم

برطـــرف چـــپ باشـــد وتثلیـــث یعنـــی ســـه مرتبـــه شســـتن هـــر عضـــو نیـــز مســـتحب اســـت (۱۰) موالات(شســـتن آنهـــا بلافاصله وپی درپی).

فصـــل : و الاِسْـــتِنْجَاءُ وَاجِـــبٌ مِـــنَ الْبَـــولِ و الْغَـــائِطِ و الأَفْضَـــلُ أَنْ يَسْـــتَنْجِىَ بِالأَحْجَـــارِ ثُـــمَّ يُتْبِعَهَـــا بِالْمَـــاءِ و يَجُـوزُ أَنْ يَقتَصِـرَ عَلَـى الْمَـاءِ أَوْ عَلَـى ثَلاَثَـةِ أَحْجَـارٍ يُنْقِـى بِهِـنَّ الْمَحَـلَّ فَـإِذَا أَرَادَ الاِقتِصَـارَ عَلَـى أَحَـدِهِمَا فَالْمَـاءُ أَفْضَـلُ و يَجْتَنِـبُ اسْـتِقبَالَ الْقِبْلَـةِ واسْـتِدْبَارَهَا فـى الصَّـحرَاءِ و يَجْتَنِـبُ الْبَـولَ و الْغَـائِطَ فـى الْمَـاءِ الرَّكِـدِ و تَحْـتَ الشَّـجَرَةِ الْمُثْمِـرَةِ و فـى الطَّرِيْـقِ و الظِّـلِّ و الثَّقْـبِ ولاَ يَـتَكَلَّمُ عَلَـى الْبَـوْلِ و الْغَـائِطِ ولاَ يَسْـتَقْبِلُ الشَّـمْسَ و الْقَمَرَ ولاَ يَسْتَدْبِرُهُمَا.

اســـتنجاء یاپـــاک نمـــودن دومجـــرای جلـــو وعقـــب از نجاســـت واجـــب اســـت از ادرار ومـــدفوع، وبهتـــر اســـت اول باســـنگ وبعـداً بـاآب باشـد، وجـائز اسـت بیکـی از آنهـا عمـل اسـتنجاء، راانجـام دهـد بطـوری کـه محـل نجـس را پـاک کنـد وهرگـاه بخواهـد بیکـی ازآنهـا ایـن عمـل راانجـام دهـد آب از سـنگ بهتـر اسـت، ورد صـورت نبـودن سـاتر بایـد درموقـع قضـای حاجـــت از رونمـــودن بقبلـــه خـــودداری کنـــد وهمچنـــان بایـــددوری کنـــد از ادرار ومـــدفوع درجاهـــای زیـــر: آب ایســتاده، زیــر درخــت ثمــردار، در راهعبــور ومــرور درســایه

که مردم از آن استفاده می نمایند، در سوراخ وشکاف زمین، همچنان هنگام قضای حاجت تکلم وحرف زدن روا نیست مگر ضرورت ایجاب کند، پشت ورو کردن بماه وخورشید هنگام قضای حاجت روانیست و گفته اند کراهت دارد.

فصل : و الَّذِی یَنْقُضُ الْوُضُوءَ سِتَّةُ أَشْیَاءَ مَاخَرَجَ مِنَ السَّبِیْلَیْنِ و النَّومُ عَلَى غَیْرِ هَیْئَةِ الْمُتَمَكِّنِ و زَوَالُ الْعَقْلِ بِسُكْرٍ أَو مَرَضٍ و لَمْسُ الرَّجُلِ الْمَرْأَةَ الأَجْنَبِیَّةَ مِنْ غَیْرِ حَائِلٍ و مَسُّ فَرْجِ الآدَمِیِّ بِبَاطِنِ الْكَفِّ و مَسُّ حَلْقَةِ دُبُرِهِ عَلَى الْجَدِیدِ.

آنچه وضو را باطل می کند شش چیزاست: (۱) هرچه از دو راه جلو وعقب خارج شود (۲) خواب بدون استوار کردن مقعد (۳) رفتن عمل به سبب مستی یاخواب (۴) دست زدن مرد به زن بیگانه یابالعکس بدون حائل وساتر (۵) دست زدن به عورت خود یا دیگری با کف دست (۶) دست زدن به حلقه مقعدش بنا به قول جدید شافعی.

فصل : و فَرَائِضُ الغُسْلِ ثَلاثَةُ أَشْیَاءَ النِّیَّةُ و إِزَالَةُ النِّجَاسَةِ إِنْ كَانَتْ عَلَى بَدَنِهِ و إِیصَالُ الْمَاءِ إِلَى جَمِیعِ الشَّعْرِ و الْبَشَرَةِ و سُنَنُهُ خَمْسَةُ أَشْیَاءَ التَّسْمِیَّةُ و الوُضُوءُ قَبْلَهُ و إِمْرَارُ الْیَدِ عَلَى الجَسَدِ و الْمُوَالاَةُ و تَقْدِیمُ الیُمْنَى عَلَى الْیُسْرَى.

فرض های غسل سه چیز است: (۱) نیت (۲) از بین بردن نجاست ازبدن اگرباشد (۳) رسیدن آب به تمام موها وپوست بدن.

سنت های غسل پنج چیز است: (۱) گفتن بسم الله (۲) وضو قبل از غسل (۳) مالیدن دست بر بدن (۴) موالات(پشت سرهم پی در پی) (۵) جلو انداختن راست بر چپ.

فصل : والَّذِی یُوجِبُ الْغُسْلَ سِتَّةُ أَشْیَاءَ ثَلاَثَةٌ تَشْتَرِکُ فِیْهَا الرِّجَالُ و النِّسَاءُ و هِیَ إِلتِقَاءُ الْخِتَانَیْنِ و إِنْزَالُ الْمَنِیِّ و الْمَوْتُ و ثَلاَثَةٌ یَخْتَصُّ بِهَا النِّسَاءُ و هِیَ الْحَیْضُ و النِّفَاسُ و الْوِلاَدَةُ.

آنچه غسل را واجب می کند شش چیز است ، که سه چیز آنها بین زن ومرد مشترک است: (۱) فرو رفتن سر ذکر مرد زنده بفرج زن (۲) خارج شدن منی اگر چه یک قطره باشد (۳) مرگ مگر شهید که غسلش روا نیست.

وسه چیز از آنها فقط اختصاص به زن دارد: (۱) حیض (۲) خون ولادت و زائیدن (۳) ولادت خواه خون باشد یا نباشد.

فصل : و الاِغْتِسَالاَتُ الْمَسْنُونَةُ سَبْعَةَ عَشَرَ غُسْلاً غُسْلُ الْجُمُعَةِ و الْعِیدَیْنِ و الاسْتِسْقَاءِ و الْخُسُوفِ و الْکُسُوفِ و الْغُسْلُ مِنْ غَسْلِ الْمَیِّتِ و الکَافِرِ إِذَا

أَسْلَمَ و الْمَجْنُونِ و الْمُغْمَى عَلَيهِ إِذَا أَفَاقَا و الغُسْلُ عِنْدَ الْإِحْرَامِ و لِدُخُولِ مَكَّةَ و لِلْوُقُوفِ بِعَرَفَةَ و لِلمَبِيْتِ بِمُزْدَلِفَةَ و لِرَمِى الْجِمَارِ الثَّلَاثِ و لِلطَّوَافِ و لِلسَّعيِ و لِدُخُولِ مَدِينَةِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّمَ.

غسل های سنت هفده مورد است: (۱) غسل جمعه (۲) غسل دو عید رمضان وقربان (۳) غسل برای نماز باران (۴) غسل برای نماز گرفتن ماه«خسوف» (۵) غسل برای نماز گرفتن آفتاب«کسوف» (۶) برای کسی که مرده را بشوید (۷) برای کافر هرگاه مسلمان شود (۸) دیوانه (۹) شخصی که بیهوش شود هنگام افاقه وبیدار شدن (۱۰) هنگام پوشیدن لباس احرام حج (۱۱) برای داخل شدن در شهرمکه (۱۲) برای ایستادن حاج در عرفه (۱۳) برای کسی که در مزدلفه شب راروز کند (۱۴) برای رجم کردن شیطان وپرتاب کردن سنگها در سه روز ایام التشریق (هر روز مستحب است غسل کند) (۱۵) برای طواف خانه کعبه (۱۶) برای دویدن یا سعی بین صفا ومروه (۱۷) برای داخل شدن به شهرمدینه منوره.

فصل : و الْمَسْحُ عَلَى الخُفَّينِ جَائِزٌ بِثَلَاثَةِ شَرَائِطَ أَنْ يَبْتَدِئَ لُبْسَهُمَا بَعْدَ كَمَالِ الطَّهَارَةِ و أَنْ يَكُونَا سَاتِرَيْنِ لِمَحَلِّ غَسْلِ الْفَرْضِ مِنَ الْقَدَمَيْنِ و أَنْ يَكُونَا مِمَّا يُمْكِنُ تَتَابُعُ الْمَشيِ عَلَيهِمَا و يَمْسَحُ الْمُقِيمُ يَوْماً و لَيْلَةً و

الْمُسَافِرُ ثَلاَثَةَ أَيَّامٍ بِلَيَالِيهِنَّ و ابْتِدَاءُ الْمُدَّةِ مِنْ حِيْنِ يُحْدِثُ بَعْدَ لُبْسِ الْخُفَّيْنِ فَإِنْ مَسَحَ فى الْحَضَرِ ثُمَّ سَافَرَ أَوْ مَسَحَ فى السَّفَرِ ثُمَّ أَقَامَ أَتَمَّ مَسْحَ مُقِيمٍ و يَبْطُلُ الْمَسْحُ بِثَلاَثَةِ أَشْيَاءَ بِخَلعِهِمَا و انْقِضَاءِ الْمُدَّةِ و مَا يُوجِبُ الْغُسْلَ.

مالیدن دست تر بر دوموزه رواست به سه شرط: (۱) پوشیدن آنها بعد از کمال طهارت وگرفتن وضو(۲) اینکه موزه ها محل غسل دوپا را فرا گرفته باشند- بطوریکه موزه ها تمام قوزک دوپا را بپوشاند (۳) باید موزه ها طوری باشند که پوشینده آنها بتواند رفتن وآمدن را بسهولت انجام دهد- مدت پوشیدن موزه ها برای مقیم(کسی که مسافر نباشد) یک شبانه روز است- آغاز مسح بر موزه ها از موقعی است که وضوی او باطل می شود بعد از پوشیدن موزه ها(برای مثال اگر کسی بعد از گرفتن وضو موزه راپبوشد ویک روز کامل یا یک شب کامل وضوی اوبماند اگر مقیم باشد بعد از بطلان وضو می تواند یک شبانه روز مسح کند واگر مسافر باشد از آن تاریخ می تواند سه شبانه روز موزه را خلع نکند وبر آنها موقع وضو به عوض غسل پا دست تر برموزه ها بمالد- اگر شخص مقیم باشد و مسح کند پس مسافر شود ویا برای مسافرت مسح کند پس مقیم شود درهر دوصورت باید مدت مسح مقیم راتمام کند. مسح به سه چیز باطل می

شود: (۱) کندن موزه ها (۲) تمام شدن مدت (۳) هر چه غسل را واجب کند مسح را نیز باطل می کند.

فصل : و شَرَائِطُ التَّيَمُّمِ خَمْسَةُ أَشْيَاءَ وُجُودُ الْعُذْرِ بِسَفَرٍ أَوْ مَرَضٍ و دُخُولُ وَقْتِ الصَّلاَةِ و طَلَبُ الْمَاءِ و تَعَذُّرِ اسْتِعْمَالِهِ و إِعْوَازُهُ بَعْدَ الطَّلَبِ و تُرَابُ الطَّاهِرُ الَّذِى لَهُ غُبَارٌ فَإِنْ خَالَطَهُ جِصٌّ أَوْ رَمْلٌ لَمْ يُجْزِ و فَرَائِضُهُ أَرْبَعَةُ أَشْيَاءَ النِّيَّةُ و مَسْحُ الْوَجْهِ و مَسْحُ الْيَدَيْنِ مَعَ الْمِرْفَقَيْنِ و التَّرتِيْبُ و سُنَنُهُ ثَلاَثَةُ أَشْيَاءَ التَّسْمِيَةُ و تَقْدِيمُ اليُمْنَى عَلَى اليُسْرَى و الْمُوَالاَةُ والَّذِى يُبْطِلُ التَّيَمَّمَ ثَلاَثَةُ أَشْيَاءَ مَا أَبْطَلَ الْوُضُوءَ و رُؤْيَةُ الْمَاءِ فى غَيْرِ وَقْتِ الصَّلاَةِ و الرِّدَّةُ و صَاحِبُ الْجَبَائِرِ يَمْسَحُ عَلَيهَا و يَتَيَمَّمُ و يُصَلِّى ولاَ إِعَادَةَ عَلَيهِ إِنْ كَانَ وَضَعَهَا عَلَى طُهْرٍ و يَتَيَمَّمُ لِكُلِّ فَرِيْضَةٍ و يُصَلِّى بِتَيَمُّمٍ وَاحِدٍ مَاشَاءَ مِنَ النَّوَافِلِ.

شرط های تیمم : (۱) بودن عذر سفر یا مرض (۲) داخل شدن وقت نماز (۳) جستن آب ونیافتن آن (۴) دشوار باشد بکار بردن آب از قبیل خطر جانی- فلج شدن عضو بدن- ترس ازدرنده- کوچ کردن قافله و نرسیدن به آن- ترسیدن از دزد وغیره (۵) احتیاج به آب(برای آشامیدن خود وحیوان) (۶) خاک پاک دارای گرد.(اگر گچ یا شن به او مخلوط شده باشد روا نیست).

فـرض هــای تــیمم چهــار چیــز اســت: (۱) نیــت (۲) مســح صــورت (۳) مســح دو دســت بــا آرنــج (۴) ترتیــب (اول صــورت بعــد دســت هــا) خلاصــه تــیمم عبــارت از مســح صــورت وهــر دو دســت بــا آرنــج بــا خــاک پــاک کــه در چیــزی بکــار نبــرده باشــند- تــیمم بــدل از وضــو وتــیمم بــدل از غســل در کیفیــت انجــام عمــل فــرق نــدارد فــارق فقــط نیــت اســت اگــر بــدل از وضــو باشــد نیــت تــیمم بــدل از وضــو بیــاورد- واگــر بــدل از غســل اســت نیــت بــدل از غســل را بیــاورد- وبایــد خــاک تــیمم بــدو نقلــه باشــد یعنــی دو مرتبــه کــف هــر دو دســت را بــر خــاک بزنــد بــرای پشــت هردودســت بــا ســینه انگشــتان وروی هر دودست با کف.

ســنت هــای تــیمم ســه اســت: (۱) گفــتن بســم الله (۲) جلــو انداختن طرف راست بر چپ (۳) پشت سر هم(موالات).

ســه چیــز تــیمم را باطــل مــی کنــد: (۱) هرچــه وضــو را باطــل مــی کنــد (۲) دیــدن آب در غیــر وقــت نمــاز (هنــوز داخــل نمــاز نشــده اســت اگــر آب راببینــد تــیمم اوباطــل مــی شــود) (۳) کفــر کــردن- کســی کــه یکــی از اعضــای وضــو را پانســمان کــرده باشــد بــه ســبب شکســتگی بایــد اول آن را مســح کند(دســت تــر بــر آن بمالــد) پــس از آن تــیمم کــرده ونمــاز را بخوانــد واعــاده آن لازم نیســت در صــورتیکه در هنگــام پانســمان کــردن وضــو داشــته باشــد وگــر نــه بایــد نمــاز را اعــاده کنــد وبــرای هــر

فرضی تیمم علیحده لازم است اما با یک تیمم می تواند هر چه آرزو دارد سنت بخواند.

فصل : و كُلُّ مَائِعٍ خَرَجَ مِنَ السَّبِيْلَيْنِ نَجِسٌ إلاَّ الْمَنِيَّ و غَسْلُ جَمِيْعِ الأَبْوَالِ و الأَرْوَاثِ وَاجِبٌ إلاَّ بَوْلَ الصَّبِيِّ الَّذِى لَمْ يَأْكُلِ الطَّعَامَ فَإِنَّهُ يَطْهُرُ بِرَشِّ الْمَاءِ عَلَيْهِ و لاَ يُعْفَى عَنْ شَىْءٍ مِنَ النَّجَاسَاتِ إلاَّ الْيَسِيْرَ مِنَ الدَّمِ و الْقَيْحِ ومَا لاَنَفْسَ لَهُ سَائِلَةٌ إذَا وَقَعَ فى الإنَاءِ و مَاتَ فِيهِ فَإنَّهُ لاَيُنَجِّسُهُ و الْحَيْوَانُ كُلُّهُ طَاهِرٌ إلاَّ الْكَلْبَ و الْخِنْزِيْرَ ومَا تَوَلَّدَ مِنْهُمَا أَوْ مِنْ أَحَدِهِمَا و الْمَيْتَةُ كُلُّهَا نَجِسَةٌ إلاَّ السَّمَكَ و الْجَرَادَ الآدَمِيَّ و يُغْسَلُ الإنَاءُ مِنْ وُلُوغِ الْكَلْبِ وَالْخِنْزِيْرِ سَبْعَ مَرَّاتٍ إحدَاهُنَّ بِاتُّرَابِ و يُغْسَلُ مِنْ سَائِرِ النَّجَاسَاتِ مَرَّةً وَاحدةً تَأْتِى عَلَيْهِ و الثَّلاَثَةُ أَفْضَلُ و إذَا تَخَلَّلَتْ الْخَمْرَةُ بِنَفْسِهَا طَهُرَتْ و إنْ خُلِّلَتْ بِطَرْحِ شَىْءٍ فِيهَا لَمْ تَطْهُرْ.

هر چه از دو مجرا جلو و عقب انسان خارج شود نجس است جز منی غسل کلیه بول ها و سرگین ها واجب است جز بول کودکی که هنوز طعام نخورده است وآن بپاشیدن آب بر محل پاک می شود واحتیاج به فشردن ندارد.

غسل کلیه نجاست ها واجب است مگر در موارد زیر: (۱) خون کم(۲) چرک کم (۳) چیزیکه دارای خون جهنده نباشد(مانند مگس ومورچه وغیره)- چیزیکه دارای خون

جهنده نباشد هرگاه بظرفی بیفتد وبمیرد آنرا نجس نمی کند- همه جانورها پاکند جز سگ وخوک وهرچه ازانها ویا یکی ازانها متولد شده باشد- همه مردارها نجسند جز ماهی وملخ وبنی آدم- ظرفی که سگ وخوک بداخل آن دهن گذاشته باشد واجب است به ۷آب شسته شود ویکی از آنها با گل آمیخته باشد(البته ۷مرتبه پس از ازاله نجاست ممکن است برای از بین بردن نجاست احتیاج به ۳و۴آب باشد یک مرتبه محسوب می شود)- برای جانورهای دیگر یک دفعه است که آب بر آن جاری شود- ولی اگر۳مرتبه باشد بهتر است وهرگاه شراب خودبخود سرکه شودپاک میگردد(ظرف آن هم پاک می شود)ولی اگر بوسیله گذاشتن دارو باشد نجس است(ظرف آن نیز نجس است).

فصل : و يَخْرُجُ مِنَ الفَرْجِ ثَلاَثَةُ دِمَاءٍ دَمُ الحَيْضِ و النِّفَاسِ و الْإسِتِحَاضَةِ فَالْحَيْضُ هُوَ الدَّمُ الْخَارِجُ مِنْ فَرْجِ الْمَرْأَةِ عَلَى سَبِيْلِ الصِّحَّةِ مِنْ غَيْرِ سَبَبِ الْوِلاَدَةِ ولَوْنُهُ أَسْوَدُ مُحْتَدِمٌ لَذَّاعٌ و النِّفَاسُ هُوَ الدَّمُ الْخَارِجُ عَقِبَ الْوِلاَدَةِ و الإسْتِحَاضَةُ هُوَ الدَّمُ الْخَارِجُ فى غَيْرِ أَيَّامِ الْحَيْضِ و النِّفَاسِ و أَقَلُّ الْحَيْضِ يَوْمٌ و لَيلَةٌ و أَكْثَرُهُ خَمْسَةَ عَشَرَ يَوْماً و غَالِبُهُ سِتٌّ أَوْ سَبْعٌ و أَقَلُّ النِّفَاسِ لَحْظَةٌ و أَكْثَرُهُ سِتُّونَ يَوْماً و غَالِبُهُ أَرْبَعُونَ و أَقَلُّ الطُّهْرِ بَيْنَ الْحَيْضَتَيْنِ خَمْسَةَ عَشَرَ يَوْماً ولاَحَدَّ

لِأَكْثَرِهِ و أَقَلُّ زَمَنٍ تَحِيضُ فِيهِ الْمَرْأَةُ تِسْعُ سِنِيْنَ و أَقَلُّ الْحَمْلِ سِتَّةُ أَشْهُرٍ و أَكْثَرُهُ أَرْبَعُ سِنِيْنَ و غَالِبُهُ تِسْعَةُ أَشْهُرٍ و يَحْرُمُ بِالْحَيْضِ و النِّفَاسِ ثَمَانِيَةُ أَشْيَاءَ الصَّلاَةُ و الصَّومُ و قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ و مَسُّ الْمُصْحَفِ و حَمْلُهُ و دُخُولُ الْمَسْجِدِ و الطَّوَافُ و الْوَطءُ والاِسْتِمْتَاعُ بِمَا بَيْنَ السُّرَّةِ و الرُّكبَةِ و يَحْرُمُ عَلَى الْجُنُبِ خَمْسَةُ أَشْيَاءَ الصَّلاَةُ و قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ و مَسُّ الْمُصْحَفِ و حَمْلُهُ و الطَّوَافُ و اللُّبْثُ فى المَسجِدِ و يَحْرُمُ عَلَى الْمُحْدِثِ ثَلاَثَةُ أَشْيَاءَ الصَّلاَةُ و الطَّوَافُ و مَسُّ الْمُصْحَفِ و حَمْلُهُ.

خارج می شود از فرج زن سه نوع خون: (۱) خون حیض«عادت شرعی» (۲) خون نفاس«زائیدن» (۳) خون استحاضه. خون حیض خونی است که از فرج زن خارج می شود در حال تندرستی وبدون زائیدن-ورنگ آن سیاه مایل به قرمز وسوزنده است- نفاس خونی است که بعد از زائیدن خارج می شود(پس خونی که قبل ازکودک ویاباآن خارج می شود نفاس نیست)- استحاضه خونی است که درغیر روزهای حیض ونفاس از فرج زن خارج می شود- حداقل حیض یک شبانه روز است وحداکثر آن ۱۵روز است غالب آن ۶یا۷ روز است- حداقل نفاس(خون زائیدنیک لحظه است وحداکثر آن ۶۰روز

وغالـــب آن۴۰ روز اســـت- حـــداقل پـــاکی در بـــین دوحـــیض ۱۵روز وحـــداکثر آن معلـــوم نیســـت- کمتـــرین مدتیکـــه زن در آن دچـار حـیض مـی شـود ۹سـالگی اسـت حـداقل حمـل (مـدت زائیـدن) ۶مـاه اسـت وحـداکثر آن(۴)سـال اسـت وغالـب آن ۹ماه است.

بـرای زنیکـه در حـیض یانفـاس باشـد هشـت چیـز حـرام اسـت: (۱) نمـــاز(۲) روزه (۳) خوانـــدن قـــرآن (۴) دســـت زدن بـه قـرآن وبرداشـتن آن (۵) داخـل شـدن بـه مسـجد (۶) طـواف (۷) جماع (۸) استمتاع بین ناف وزانو.

وبرشـــخص جنـــب پـــنج چیـــز حـــرام اســـت: (۱) نمـــاز(۲) خوانـــدن قـــرآن (۳) دســـت زدن بـــه قـــرآن وحمـــل آن (۴) طواف (۵) ماندن درمسجد.

برشـــخص بـــی وضـــو ســـه چیزحـــرام اســـت: (۱) نمـــاز(۲) طواف (۳) دست زدن به قرآن وحمل آن.

كتاب الصلاة

الصَّــــلاَةُ الْمَفْرُوضَــــةُ خَمْــــسٌ الظُّهْـــرُ و أَوَّلُ وَقْتِهَــــا زَوَالُ الشَّـمْسِ و آخِـرُهُ إِذَا صَـارَ ظِـلُّ كُـلِّ شَـىْءٍ مِثْلَـهُ بَعْـدَ ظِـلِّ الــزَّوَالِ و الْعَصْــرُ و أَوَّلُ وَقْتِهَــا الزِّيَــادَةُ عَلَــى ظِـلِّ الْمِثْـلِ و آخِـرُهُ فـى الاخْتِيَـارِ إِلَـى ظِـلِّ الْمِثْلَـيْنِ وفـى الْجَـوَازِ إِلَـى غُـرُوبِ الشَّـمْسِ و الْمَغْـرِبُ و وَقْتُهَـا وَاحِـدٌ وهُـوَ غُـرُوبُ الشَّـمْسِ و بِمِقْـدَارِ مَـا يُـؤَذِّنُ و يَتَـوَضَّأُ و يَسْـتُرُ الْعَـوْرَةَ و يُقِـيْمُ الصَّـلاَةَ و يُصَـلِّى خَمْـسَ رَكَعَـاتٍ و الْعِشَـاءُ و أَوَّلُ وَقتِهَــا إِذَا غَــابَ الشَّـــفَقُ الأَحْمَــرُ و آخِــرُهُ فــى الاخْتِيَـارِ إِلَـى ثُلُـثِ اللَّيْـلِ وفـى الْجَـوَازِ إِلَـى طُلُـوعِ الْفَجْـرِ الثَّـــانِى و الصُّـــبْحُ و أَوَّلُ وَقتِهَـــا طُلُـــوعُ الْفَجْـــرِ الثَّـــانِى و آخِـرُهُ فـى الإِخْتِيَـارِ إِلَـى الإِسْـفَارِ وفـى الْجَـوَازِ إِلَـى طُلُـوعِ الشَّمْسِ.

کتاب نماز

نماز های فرض پنج است: (۱)نمازظهر- واول وقت آن مائل شدن آفتاب است از وسط آسمان بحسب ظاهر وآخر آن هنگامی است که سایه هر چیز مساوی آن شود بجز سایه زوال(تقریباً چند دقیقه از نصف النهار بگذرد)،(۲)نمازعص- واوّل ان هنگامی است که سایه هر چیز بیشتر از یک برابر خود شود ووقت برگزیده آن موقعی است که سایه هر شاخصی دو برابر شود ووقت جواز آن تاغروب آفتاب است،(۳)نمازمغرب- وآن دارای یک وقت است که پنهان شدن آفتاب است ووقت دوام آن به اندازه انجام اعمال زیر است= گفتن یک اذان وگرفتن یک وضو وپوشیدن ستر عورت وگفتن یک اقامت وگزاردن پنج رکعت نماز،(۴)نمازعشاء- واول وقت آن پنهان شدن شفق قرمز وآخر وقت گزیده آن تا یک سوم شب می گذرد ووقت جواز آن تا طلوع فجر دوم وآن را فجر صادق گویند وفجر صادق وقتی است که نور آن سراسر افق راز حیث عرض فرا میگیرد ولی فجر کاذب از حیث طول افق را فرا میگیرد وبعداً باز تیره میشود،(۵)نمازصبح- واول وقت آن طلوع فجر دوم ووقت گزیده آن تاروشن شدن صبح ووقت جواز آن تاطلوع آفتاب است.

فصـــل : و شَــرَائِطُ وُجُـوبُ الصَّــلاَةِ ثَلاَثَــةُ أَشْـيَاءَ الإِسْـلاَمُ و البُلُـــوغُ و الْعَقْــلُ وهُـــوَ حَــدُّ التَّكْلِيْــفِ و الصَّـــلَوَاتُ الْمَسْــنُونَاتُ خَمْــسٌ الْعِيْــدَانِ و الْكُسُــوفَانِ و الاِسْتِسْــقَاءُ و السُّـنَنُ التَّابِعَــةُ لِلْفَـرَائِضِ سَـبْعَ عَشَـرَ رَكْعَـةً رَكْعَتَـا الْفَجْـرِ و أَرْبَـعٌ قَبْـلَ الظُّهْـرِ و رَكْعَتَـانِ بَعْـدَهُ و أَرْبَـعٌ قَبْـلَ العَصْـرِ و رَكْعَتَــانِ بَعْــدَ الْمَغْــرِبِ و ثَــلاَثٌ بَعْــدَ الْعِشَــاءِ يُــوتِرُ بِوَاحِــدَةٍ مِــنْهُنَّ و ثَــلاَثُ نَوَافِــلَ مُؤَكَّــدَاتٌ صَــلاَةُ اللَّيْــلِ و صَلاَةُ الضُّحَى و صَلاَةُ التَّرَاويْحِ.

فصـــل : و شَــرَائِطُ الصَّــلاَةِ قَبْــلَ الــدُّخُولِ فِيْهَــا خَمْسَــةُ أَشْـيَاءَ طَهَــارَةُ الأَعْضَــاءِ مِــنَ الْحَــدَثِ و الــنَّجَسِ و سَــتْرُ الْعَــوْرَةِ بِلِبَــاسٍ طَــاهِرٍ و الْوُقُــوفُ عَلَــى مَكَــانٍ طَــاهِرٍ و الْعِلْــمُ بِــدُخُولِ الْوَقْــتِ و اسْــتِقْبَالُ الْقِبْلَــةِ فــى حَــالَتَيْنِ فــى شِدَّةِ الْخَوْفِ وفى النَّافِلَةِ فِى السَّفَرِ عَلَى الرَّاحِلَةِ.

شـــرط هـــای وجـــوب نمـــاز ســـه چيـــز اســـت: (۱) اســـلام (۲) بلـــوغ (۳) عقـــل كـــه حـــدّ ومنـــاط تكليـــف اســـت(پس برديوانـــه وبچه واجب نيست).

نمازهـــای ســـنت پـــنج اســـت: (۱) نمازعيـــد رمضـــان (۲) نمازعيـــد قربـــان (۳) نمـــاز خورشـــيد گرفتگـــی (۴) نمازمـــاه گرفتگی (۵) نماز باران.

سنت های تابع نمازهای فرض هفده رکعت است: (۱) دورکعت قبل از نماز صبح (۲) چهار رکعت قبل از نماز ظهر(۳) دورکعت بعدازظهر(۴) چهار رکعت قبل ازعصر(۵) دورکعت بعد از مغرب (۶) سه رکعت بعد از عشاء- یک رکعت آن را باسم وتر بخواند(حداقل وتر یک رکعت وحداکثر آن یازده رکعت است.

در سه وقت نماز سنت بسیار پسندیده ومؤکد است: (۱) نماز شب (۲) نماز چاشت «حداقل آن دورکعت وحداکثر آن دوازده رکعت است» (۳) نماز تراویح«وآن بیست رکعت است در ده سلام در هرشبی از شبهای ماه رمضان در هردو رکعت نیت سنت یاقیام رمضان رابایدبیاورند» وقت آن در بین نماز عشاء وطلوع فجر است.

شرط های نماز قبل از داخل شدن آن پنج چیز است: (۱) پاکی اعضا از حَدَث ونجاست (۲) ستر عورت بالباس پاک (۳) ایستادن در جای پاک (۴)عِلم به داخل شدنِ وقت نماز(۵) رو کردن به قبله.

جایز است ترک قبله در دو حالت: (۱) در شدّت خوف (۲) در خواندن نماز سنّت برای مسافر سوار.

فصل : و أَرْكَانُ الصَّلاَةِ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ رُكْناً النِّيَّةُ و الْقِيَامُ مَعَ الْقُدرَةِ و تَكبِيرَةُ الإحرَامِ و قِرَاءَةُ الْفَاتِحَةِ و بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحِيمِ و الرُّكُوعُ و الطُّمَأنِيْنَةُ فِيهِ و الرَّفعُ و الإِعْتَدَالُ و الطُّمُأنِيْنَةُ فِيهِ و السُّجُودُ و

الطُّمَأنِيْنَةُ فِيهِ و الْجُلُوسُ بَيْنَ السَّجدَتَينِ و الطُّمَأنِيْنَةُ فِيهِ و الْجُلُوسُ الأَخِيرُ و التَّشَهُّدُ فِيهِ و الصَّلاَةُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّمَ فِيهِ و التَّسْلِيمَةُ الأُولَى و نِيَّةُ الْخُرُوجِ مِنَ الصَّلاَةِ و تَرتِيْبُ الأَرْكَانِ عَلَى مَا ذَكَرْنَاهُ و سُنَنُهَا قَبْلَ الدُّخُولِ فِيْهَا شَيْئَانِ الأَذَانُ و الأقَامَةُ و بَعْدَ الدُّخُولِ فِيْهَا شَيْئَانِ التَّشَهُّدُ الأَوَّلُ و الْقُنُوتُ فى الصُّبْحِ وفى الْوِتْرِ فى النِّصْفِ الثَّانِى مِن شَهْرِ رَمَضَانَ و هَيْآتُهَا خَمْسَ عَشَرَةَ خَصْلَةً رَفعُ الْيَدَيْنِ عِنْدَ تَكْبِيرَةُ الإحْرَامِ وعِنْدَ الرُّكُوعِ و الرَّفْعِ مِنْهُ و وَضْعُ الْيَمِيْنِ عَلَى الشِّمَالِ و التَّوَجُّهُ و الإسْتِعَاذَةُ و الْجَهْرُ فى مَوْضِعِهِ و الإسْرَارُ فى مَوْضِعِهِ و التَّأْمِيْنُ و قِرَاءَةُ السُّورَةِ بَعْدَ الفَاتِحَةِ و التَّكْبِيْرَاتُ عِنْدَ الرَّفْعِ و الْخَفْضِ و قَوْلُ سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ رَبَّنَا لَکَ الْحَمْدُ و التَّسْبِيْحُ فى الرُّكُوعِ و السُّجُودِ و وَضْعُ الْيَدَيْنِ عَلَى الْفَخِذَيْنِ فى الْجُلُوسِ يَبْسُطُ اليُسْرَى و يَقْبِضُ الْيُمْنَى إلاَّ الْمُسَبِّحَةَ فَإنَّهُ يُشِيرُ بِهَا مُتَشَهِّداً و الإفْتِرَاشُ فى جَمِيعِ الْجَلَسَاتِ و التَّوَرُّکُ فى الْجَلسَةِ الأَخِيْرَةِ و التَّسْلِيْمَةُ الثَّانِيةُ.

ارکان نماز هجده چیز است: (۱) نیت (۲) ایستادن اگر بتواند(۳) الله اکبر گفتن بانیّت (۴) خواندن سوره فاتحه-

وبسم الله آیتی است از فاتحه که باید خوانده شود (۵) رکوع (۶) آرام گرفتن در آن (۷) بلند شدن از رکوع (۸) راست ایستادن (۹) سجده (۱۰) آرام گرفتن درآن (۱۱) نشستن برای تشهدآخر(۱۲) نشستن در بین دوسجده (۱۳) آرام گرفتن درآن (۱۴) خواندن تشهد (۱۵) خواندن صلوات درآن (۱۶) سلام طرف راست (۱۷) نیت خارج شدن ازنماز(۱۸) ترتیب.

سنّت های نماز قبل ازداخل شدن نیز دو چیز است: أذان، اقامه. وبعد از داخل شدن دو چیز است: (۱) تشهد اول (۲) قُنوت خواندن در نماز صبح ودر نماز وتر در نیمه دوم ماه رمضان«وتربعدازنمازتراویح».

وهیئتهای نماز هفده چیز است: (۱) بلند کردن دودست هنگام گفتن تکبیرة الاحرام «الله اکبر بعد ازنیّت»(۲) هنگام رکوع (۳) موقع بلند شدن از رکوع (۴) گذاشتن دست راست بر چپ (۵) خواندن دعای إستِفتاح (۶) خواندن تَعَوُّذ (۷) خواندن فاتحه باصدای بلند در نمازهای جهری«دورکعت اول نماز مغرب وعشاء ودو رکعت صبح ونمازهای جمعه وعیدین وغیره» (۸) آهسته خواندن فاتحه در نمازهای سری (۹) گفتن آمین بعداز فاتحه«الحمد»(۱۰) خواندن سوره بعداز فاتحه (۱۱) گفتن الله اکبر هنگام بلند شدن ازرکوع وپایین رفتن بسجود (۱۲) گفتن سَمِعَ اللهُ لِمَن حَمِدَهُ هنگام بلند شدن از رکوع

(١٣) گفـــتن تســـبیح در رکـــوع وســـجود گـــذاردن (١۴) دودســـت بـــر دوزانـــو درموقـــع نشســـتن وانگشـــتهای دســـت چـــپ رارهـــاو انگشـــتهای دســـت راســـت را بســـته مگـــر مســـبحه«انگشـــت شـــهادت در موقـــع گفـــتن همـــزء إلاَّالله بلنـــد کـــرده ویـــک مرتبـــه آن را حرکـــت مـــی دهـــد دیگـــر بـــدون حرکـــت آنـــرا نگهـــداری مـــی کنـــد تاموقعیکـــه ســـلام مـــی دهـــد» (١۵) نشســـتن در حـــال افتـــراش درقعـــود تشـــهّد اول«ســـاق پـــای چـــپ را در زیـــر خـــود فـــرش قـــرار مـــی دهـــد» (١۶) متـــورّک نشســـتن در حـــال قعـــود تشـــهّد آخـــر«بـــر کفـــل نشســـته بطوریکـــه پـــای راســـت برحـــال ســـجده بـــاقی باشـــد وپـــای چـــپ راواز زیـــر پـــای راســـت رد کنـــد» (١٧) ســـلام دوّم (ســـلام اول گفتـــه شـــد که داخل ارکان است).

فصـــل : و الْمَـــرْأَةُ تُخَـــالِفُ الرَّجُـــلَ فـــى خَمْسَـــةِ أَشْـــيَاءَ فَالرَّجُـــلُ يُجَـــافِى مِرْفَقَيْـــهِ عَـــنْ جَنْبَيْـــهِ و يُقَـــلُّ بَطْنَـــهُ عَـــنْ فَخِذَيْـــهِ فـــى الرُّكُـــوعِ و السُّـــجُودِ و يَجْهَـــرُ فـــى مَوضِـــعِ الْجَهـــرِ و إِذَا نَابَـــهُ شَـــىْءٌ فـــى الصَّـــلاَةِ سَـــبَّحَ و عَـــوْرَةُ الرَّجُـــلِ مَـــا بَـــيْنَ سُـــرَّتِهِ و رُكْبَتِـــهِ و الْمَـــرْأَةُ تَضُـــمُّ بَعْضَـــهَا إِلَـــى بَعْـــضٍ و تَخْفِـــضُ صَـــوتَهَا بِحَضْـــرَةِ الرِّجَـــالِ الأَجَانِـــبِ و إِذَا نَابَهَـــا شَـــىْءٌ فـــى الصَّـــلاَظِ صَـــفَّقَتْ و جَمِيْـــعُ بَـــدَنِ الْحُرَّةِ عَوْرَةٌ إِلاَّ وَجْهَهَا و كَفَّيْهَا و الأَمَةُ كَالرَّجُلِ.

موارد اختلاف نماز مرد وزن در پنج چیز است: (١) مرد درمواقع رکوع وسجود دو آرنج را از هر دو طرف باید بلند کند (٢) در حال رکوع وسجود مرد باید شکم خود رااز دوران خود بلند نگه دارد (٣) مرد نماز جهر را باید باصدای بلند بخواند یعنی در ٢رکعت اوّل نماز مغرب ودر ٢رکعت اوّل نمازعشاء ودر دورکعت نماز صبح وهمچنین نمازهای دیگر جهری مانند نماز عیدین وغیره باید بصدای بلند بخواند (۴) هنگامی که دچار مصیبتی شود باید تسبیح بگوید یعنی بگوید سُبحانَ اللهِ«ولیباید به قصد ذکر آنرا بخواند واگر بقصد ذکر وآگاه کردن آنرا بخواند گفته اند که نماز وی باطل نمی شود ولی اگر فقط به قصد آگاه کردن باشد باطل است» (۵) عورت مرد بین ناف وزانو است، ولی زن در اعمال بالا، با مرد مخالف است یعنی باید در مواقع رکوع وسجود زن دو آرنج را بلند نکرده شکم را به دو ران خود به چسباند، ودر حضور مردان بیگانه نماز جهریه را آهسته بخواند، وهنگامی که دچار مصیبتی شود در عوض تسبیح کف بزند وتمام بدن زن عورت است جز صورت ودو کف دست وجاریه«کنیزک» مانند مرد،است.

فصل : و الَّذِی یُبْطِلُ الصَّلاَةَ أَحَدَعَشَرَ شَیْأً الْكَلاَمُ الْعَمْدُ و الْعَمَلُ الْكَثِیرُ و الْحَدَثُ و حُدُوثُ النَّجَاسَةِ و

انْكِشَافُ الْعَورَةِ و تَغيِيرُ النِّيَّةِ و اسْتِدْبَارُ الْقِبْلَةِ و الأَكْلُ و الشُّرْبُ و الْقَهْقَهَةُ و الرِّدَّةُ.

فصل : یازده چیز نماز را باطل می کند: (۱) سخن عمدی (۲) حرکات بسیار (۳) حَدَث (۴) افتادن نجاست بر بدن یا لباس (۵) ظاهر شدن عورت (۶) تغییر نیّت (۷) پشت کردن به قبله (۸) خوردن (۹) آشامیدن (۱۰) قهقهه (۱۱)کفرکردن.

فصل : و رَكَعَاتُ الْفَرَائِضِ سَبْعَ عَشَرَةَ رَكْعَةً فِيْهَا أَرْبَعٌ و ثَلاَثُونَ سَجْدَةً و أَرْبَعٌ و تِسْعُونَ تَكْبِيرَةً و تِسْعُ تَشَهُّدَاتٍ و مَائَةٌ و ثَلاَثٌ و خَمْسُونَ تَسْبِيْحَةً و جُمْلَةُ الأَرْكَانِ فى الصَّلاَةِ مَائَةٌ و سِتَّةٌ و عِشْرُونَ رُكْناً فى الصَّبْحِ ثَلاَثُونَ رُكْناً وفى الْمَغْرِبِ اثْنَانِ و أَرْبَعُونَ رُكْناً وفى الرُّبَاعِيَّةِ أَرْبَعَةٌ و خَمْسُونَ رُكْناً ومَنْ عَجَزَ عَنِ الْقِيَامِ فى الْفَرِيْضَةِ صَلَّى جَالِساً ومَنْ عَجَزَ عَنِ الْجُلُوسِ صَلَّى مُضْطَجِعاً.

رکعت های فرائض هفده است : در آنها ۳۴ سجده و۹ تکبیر و ۹تشهد و ۱۰سلام و ۱۵۳تسبیح وجود دارد. مجموع ارکان نماز ۱۲۶ است در نماز صبح ۳۰ ودر مغرب ۴۲ ودر نمازهای چهار رکعتی ۵۴ رکن وجود دارد.

کسیکه نتواند در حال ایستادن نماز را انجام دهد در حال نشستن واگر عاجز باشد از نشستن برپهلو دراز کشیده نماز خودرا بخواند.

فصل : و الْمَتْرُوكُ مِنَ الصَّلاَةِ ثَلاَثَةُ أَشْيَاءَ فَرْضٌ و سُنَّةٌ و هَيْئَةٌ فَالْفَرْضُ لاَيَنُوبُ عَنْهُ سُجُودُ السَّهْوِ بَلْ إِنْ ذَكَرَهُ و الزَّمَانُ قَرِيْبٌ أَتَى بِهِ و بَنَى عَلَيهِ و سَجَدَ لِلسَّهْوِ و السُّنَّةُ لاَيَعُودُ إِلَيْهَا بَعْدَ التَّلَبُّسِ بِالْفَرضِ لَكِنَّهُ يَسْجُدُ لِلسَّهْوِ عَنْهَا و الهَيْئَةُ لاَيَعُودُ إِلَيْهَا بَعْدَ تَرْكِهَا ولاَيَسْجُدُ لِلسَّهْوِ عَنْهَا و إِذَا شَكَ فى عَدَدِ مَا أَتَى بِهِ مِنَ الرَّكَعَاتِ بَنَى عَلَى الْيَقِيْنِ وهُوَ الأَقَلُّ و سَجَدَ لِلسَّهْوِ و سُجُودِ السَّهْوِ سُنَّةٌ و مَحَلُّهُ قَبْلَ السَّلاَمِ.

ممکن است سه چیز در نماز فراموش گردد: (۱) فرض (۲) سنّت (۳) هیئت، سجده سهو فرض را جبران نمی کند اگر زود متذکر شود برگردد واز جائیکه آنرا ترک نموده از نو شروع کند وبعداً به سجده سهو بپردازد و اگر متروک سنّت باشد بعد از شروع به فرض برگشتن روا نیست ولی می تواند آنرا به سجده سهو جبران کند وبرگشت برای ترک هیئت روا نیست وسجده سهو هم نمیخواهد، تردید در عدد رکعات مستلزم است از جائی شروع کند که یقین وحداقل است وبعد از آن سجدۀ سهو ببرد«سجده سهو سنت ومحل آن قبل ازسلام است».

فصل : و خَمْسَةُ أَوْقَاتٍ لاَ يُصَلَّى فِيهَا إِلاَّ صَلاَةٌ لَهَا سَبَبٌ بَعْدَ صَلاَةِ الصُّبْحِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ و عِنْدَ طُلُوعِهَا حَتَّى تَتَكَامَلَ و تَرْتَفِعَ قَدْرَ رُمْحٍ و إِذَا اسْتَوَتْ حَتَّى تَزُولَ و بَعْدَ صَلاَةِ الْعَصرِ حَتَّى تَغْرُبَ الشَّمْسُ و عِنْدَ الْغُرُوبِ حَتَّى يَتَكَامَلَ غُرُوبُهَا.

در پنج وقت نماز گزاردن کراهت دارد: مگر اینکه سببی داشته باشد«مانند نماز فوت شده، نماز باران نماز گرفتگی ماه وخورشید» (۱) بعداز نماز صبح تا طلوع آفتاب (۲) در موقع طلوع آفتاب تا مقدار یک نیزه بلند شدن آن (۳) زمانیکه آفتاب در وسط آسمان باشد تا زوال (۴) بعد از نماز عصر تا غروب آفتاب (۵) از غروب تا پنهان شدن آفتاب بطور کامل.

فصل : و صَلاَةُ الْجَمَاعَةِ سُنَّةٌ مُؤَكَّدَةٌ و عَلَى الْمَأْمُومِ أَن يَنْوِىَ الإئْتِمَامَ دُونَ الإمَامِ و يَجُوزُ أَنْ يأتَمَّ الْحُرُّ بِالْعَبْدِ و الْبَالِغُ بِالْمُرَاهِقِ و لاَ تَصِحُّ قُدْوَةُ رَجُلٍ بِامرَأَةٍ ولاَ قَارِىءٍ بِأُمِّيٍ و أَىُّ مَوْضِعٍ صَلَّى فِى الْمَسجِدِ بِصَلاَةِ الإمَامِ فِيهِ وهُوَ عَالِمٌ بِصَلاَتِهِ أَجْزَأَهُ مَالَمْ يَتَقَدَّمْ عَلَيْهِ و إِنْ صَلَّى فِى الْمَسجِدِ و الْمَأمُومُ خَارِجَ الْمَسجِدِ قَرِيْباً مِنْهُ وهُوَ عَالِمٌ بِصَلاَتِهِ ولاَ حَائِلَ هُنَاكَ جَازَ.

نماز جماعت سنت مؤكّد است نيّت متابعت برمأموم واجب وبر امام نيّت امامت واجب نيست اقتدا كردن آزاد به بنده

رواست و همچنان اقتدای بالغ بمُراهق اقتدای مرد به زن واقتدای باسواد به بیسواد درست نیست. اقتدای مأموم به امام در هر جای از مسجد گرچه خیلی دور باشد بشرطیکه به حرکات وی عالم باشد رواست مگر اینکه در جلو امام باشدو هرگاه مأموم در خارج مسجد به امام داخل مسجد اقتدا کند بشرطی که حائل دربین نباشد وبه حرکات وی آشنا باشد رواست.

فصل : و يَجُوزُ لِلمُسَافِرِ قَصْرُ الصَّلاَةِ الرُّبَاعِيَّةِ بِخَمْسِ شَرَائِطَ أَنْ يَكُونَ سَفَرُهُ فى غَيْرِ مَعْصِيَةٍ و أَنْ تَكُونَ مَسَافَتُهُ سِتَّةَ عَشَرَ فَرْسَخاً وأَنْ يَكُونَ مُؤَدِّياً لِلصَّلاَةِ الرُّبَاعِيَّةِ وأَنْ يَنْوِىَ الْقَصْرَ مَعَ الإِحْرَامِ وأَنْ لاَ يَأْتَمَّ بِمُقِيمٍ و يَجُوزُ لِلمُسَافِرِ أَنْ يَجْمَعَ بَيْنَ الظُّهْرِ و الْعَصْرِ فى وَقْتِ أَيِّهِمَا شَاءَ و بَيْنَ الْمَغرِبِ و الْعِشَاءِ فِى وَقْتِ أَيِّهِمَا شَاءَ و يَجُوزُ لِلحَاضِرِ فى الْمَطَرِ أَنْ يَجْمَعَ بَينَهُمَا فى وَقْتِ الأُولَى مِنْهُمَا.

کوتاه کردن نماز چهار رکعتی برای مسافر به پنج شرط رواست: (۱) مسافرت معصیت نباشد (۲) از شانزده فرسخ کمتر نباشد (۳) چهار رکعتی حاضر باشد نه چهار رکعتی فوت شده یاچهار رکعتی که در مسافرت قصر فوت شده باشد (۴) آوردن نیّت قصر با تکبیرة الاحرام (۵) اقتدا به مقیم نکرده باشد.

جمع کردن بین ظهر وعصر وهمچنان مغرب و عشاء خواه جمع تقدیم وخواه جمع تأخیر«عصر را باظهر و عشاء رابا مغرب یا بالعکس» برای مسافر حائز شرائط مذکور در قصر جائز است یعنی می تواند نماز عصر را باظهر یا ظهر را باعصر عشاء را بامغرب یا مغرب را با عشاء بخواند. جمع تقدیم یعنی خواندن نمازهای عصر با ظهر وعشاء با مغرب در مواقع ریزش باران برای مقیم غیر مسافر هم جائز است ولی جمع تأخیر در حضر جائز نمی باشد.

فصل : و شَرَائِطُ وُجُوبِ سَبْعَةُ أَشْيَاءَ الإِسْلاَمُ و الْبُلُوغ و الْعَقْلُ و الْحُرِّيَّةُ و الذُّكُورِيَّةُ و الصِّحَّةُ و الاِسْتِيطَانُ و شَرَائِطُ فِعلِهَا ثَلاَثَةٌ أَنْ تَكُونَ الْبَلَدُ مِصْراً أَوْ قَرْيَةً أَنْ يَكُونَ الْعَدَدُ أربَعِيْنَ مِنْ أَهْلِ الجُمُعَةِ و أَنْ يَكُونَ الْوَقتُ بَاقِياً فَان خَرَجَ الْوَقْتُ أَوْ عُدِمَتِ الشُّرُوطُ صُلِّيَتْ ظُهْراً و فَرَائِضُهَا ثَلاَثَةٌ خُطْبَتَانِ يَقُومُ فِيهِمَا و يَجْلِسُ بَيْنَهُمَا و أَنْ تُصَلَّى رَكْعَتَانِ فى جَمَاعَةٍ و هَيأَتُهَا أَرْبَعُ خِصَالٍ و الْغُسلُ و تَنْظِيْفُ الْجَسَدِ و لُبْسُ الثِّيَابِ الْبِيْضِ و أَخْذُ الظُّفْرِ و الطِّيْبُ و يُسْتَحَبُّ الإنْصَاتُ فى وَقْتِ الْخُطْبَةِ ومَنْ دَخَلَ و الإمَامُ يَخْطُبُ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ ثُمَّ يَجْلِسُ.

شرط های وجوب نماز جمعه هفت می باشد: (۱) اسلام (۲) بلوغ (۳) عقل (۴) آزادی (۵) ذکوریّت (۶) تندرستی (۷) متوطّن بودن.

شرط های صحت انجام جمعه سه می باشد: (۱) در شهر یا در روستا باشد (۲) چهل نفر جامع الشرائط حاضر باشند (۳) برای انجام جمعه وقت مانده باشد «قضا نباشد» در صورت نبودن یکی از شرائط فوق نماز ظهر خوانده می شود.

فرض های نماز جمعه سه چیز است: (۱) خواندن دو خطبه در حال ایستادن (۲) نشستن در بین آنها (۳) دو رکعت خوانده شود به جماعت.

هیئات جمعه چهار خصلت است: (۱) غسل جمعه (۲) نظافت بدن (۳) پوشیدن لباس سفید (۴) ناخن گرفتن وعطر زدن. متوجه شدن وگوش دادن به خطبه وتکلم نکردن مستحب است، هنگام خواندن خطبه اگر کسی وارد مسجد شود دو رکعت خفیف سنّت جمعه بخواند آنگاه نشسته متوجه خواندن خطبه می شود.

فصل : و صَلاَةُ الْعِيْدَينِ سُنَّةٌ مُؤَكَّدَةٌ و هِىَ رَكْعَتَانِ يُكَبِّرُ فى الأُولَى سَبْعاً سِوَى تَكْبِيرَةِ الإحْرَامِ وفى الثَّانِيَةِ خَمْساً سِوَى تَكْبِيرَةِ الْقِيَامِ و يَخْطُبُ بَعْدَهَا خُطْبَتَينِ يُكَبِّرُ فى الأُولَى تِسْعاً وفى الثَّانِيَةِ سَبْعاً و يُكَبِّرُ مِنْ غُرُوبِ الشَّمْسِ مِنْ لَيْلَةِ الْعِيْدِ إلَى أَنْ يَدْخُلَ

الإمَامُ فی الصَّلاَةِ وفی الأَضْحَی خَلْفَ الصَّلَوَاتِ الْمَفْرُوضَاتِ مِنْ صُبْحِ يَوْمِ عَرَفَةَ إلَی الْعَصْرِ مِنْ آخِرِ أَيَّامِ التَّشْرِيقِ.

نماز دو عيد سنت مؤكده: وآن دو ركعت است در ركعت اول هفت مرتبه تكبير به جز تكبيرة احرام ودر ركعت دوم چنج تكبير به جز تكبيرة قيام گفته می شود، بعد از اتمام نماز بايد دو خطبه بخواند ودر آغاز خطبه اول نُه تكبيره و در خطبه دوم هفت تكبير خوانده می شود. واز غروب آفتاب شب عيد فطر تا موقعيكه امام داخل مسجد می شود برای مرد و زن حاضر ومسافر در منزلها و راهها وبازارها تكبير گفتن سنت است، ودر عيد قربان از صبح روز عرفه تا عصر آخر ايام التشريق بعد از نمازهای فرض تكبير گفتن سنت است وصيغه جليله آن اين است:« اللهُ اَكبَرُ اللهُ اَكبَرُ اللهُ اَكبَرُ لاَاِلَهَ اِلاَّاللهُ اللهُ اَكبَرُ اللهُ اَكبَرُ وللهِ الحَمدُاللهُ اَكبَرُ كَبِراً و الحَمدُ للهِ كَثِيراً وسُبحَانَ اللهِ بُكرَظً و اَصِيلاً لاَاِلَهَ اِلاَّ اللهُ وَحدَهُ صَدَقَ وَعدَهُ و نَصرَ عَبدَهُ و اَعزَّ جُندَهُ و هَزَمَ الأَحزابِ وَحدَهُ».

فصل : و صَلاَةُ الْكُسُوفِ سُنَّةٌ مِؤَكَّدَةٌ فَإِنْ فَاتَتْ لَمْ تُقْضَ و يُصَلَّی لِكُسُوفِ الشَّمْسِ و خُسُوفِ الْقَمَرِ رَكْعَتَانِ فی كُلِّ رَكْعَةٍ قِيَامَانِ يُطِيلُ الْقَرَاءَةَ فِيْهِمَا و رُكُوعَانِ يُطِيْلُ التَّسْبِيحَ فِيهِمَا دُونَ السُّجُودِ و يَخْطُفُ

بَعْدَهَا خُطْبَتَينِ و يُسِرُّ فی كُسُوفِ الشَّمْسِ و يَجْهَرُ فی خُسُوفِ الْقَمَرِ.

نماز گرفتن ماه وخورشید سنّت مؤکده است ودر صورت فوت قضا ندارد: این نمازها هرکدام دو رکعت است در هر رکعت دو قیام و دورکوع است وطول دادن به هر دولازم است، ولی سجود آنها مختصر است وبعد از سلام گفتن دو خطبه خوانده می شود ونماز گرفتگی آفتاب را به صدای آهسته ونماز گرفتگی ماه را با صدای بلند باید خواند.

فصل : و صَلاَةُ الإستِسْقَاءِ مَسْنُونَةٌ فَيَأْمُرُهُمْ الإمَامُ بِالتَّوْبَةِ و الصَّدَقَةِ و الْخُرُوجِ مِنَ الْمَظَالِمِ و مُصَالَحَةِ الأَعْدَاءِ و صِيَامِ ثَلاَثَةِ أَيَّامٍ ثُمَّ يَخْرُجُ بِهِمْ فی اليَوْمِ الرَّابْعِ فی ثِيَابٍ بِذْلَةٍ و اسْتِكَانَةٍ و تَضَرُّعٍ و يُصَلِّی بِهِمْ رَكْعَتَينِ كَصَلاَةِ الْعِيدَينِ ثُمَّ يَخْطُبُ بَعْدَهُمَا و يُحَوِّلُ رِدَاءَهُ و يُكْثِرُ مِنَ الدُّعَاءِ و الإسْتِغْفَارِ و يَدْعُوبِدُعَاءِ رَسُولِ اللهِ عَلَيهِ وَسَلَّمَ وهُوَ اللَّهُمَّ اجْعَلهَا سُقْيَا رَحْمَةٍ ولاَ تَجْعَلهَا سُقْيَا عَذَابٍ ولاَ مَحْقٍ ولاَ بَلاَءٍ ولاَ هَدْمٍ ولاَ غَرَقٍ اللَّهُمَّ عَلَى الضِّرَابِ و الآكَامِ و مَنَابِتِ الشَّجَرِ و بُطُونِ الأَوْدِيَةِ اللَّهُمَّ حَوَالَيْنَا ولاَ عَلَيْنَا اللَّهُمَّ اسْقِنَا غَيْثاً مُغِيْثاً هَنِيْئَاً مَرِيْئَاً مَرِيْعاً سَحَّاً عَامَّاً غَدَقاً طَبَقاً مُجَلِّلاً دَائِماً إلَى يَوْمِ الدِّيْنِ اللَّهُمَّ اسْقِنَا الْغَيْثَ

ولاَ تَجْعَلنَا مِنَ القَانِطِینَ اللَّهُمَّ إِنَّ بِالْعِبَادِ و الْبِلاَدِ مِنَ الْجَهْدِ و الْجُوعِ و الضَّنْکِ مَا لاَنَشْکُو إِلاَّ إِلَیْکَ اللَّهُمَّ أَنْبِت لَنَا الزَّرْعَ و أَدِرَّلَنَا الضَّرْعَ و أَنْزِل عَلَیْنَا مِنْ بَرَکَاتِ السَّمَاءِ و أَنْبِتْ لَنَا مِنْ بَرَکَاتِ الأَرْضِ و اکْشِفْ عَنَّا مِنَ الْبَلاَءِ مَالاَ یَکْشِفْهُ غَیْرُکَ اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْتَغْفِرُکَ إِنَّکَ کُنْتَ غَفَّاراً فَأَرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَیْنَا مِدْرَاراً و یَغْتَسِلُ فی الْوَادِی إِذَا سَالَ و یُسَبِّحُ لِلرَّعْدِ و الْبَرْقِ.

نماز باران برای مقیم یا مسافر: در هنگام احتیاج سنت است وباید امام مأموم خود را به توبه و انابت وصدقه وظلم نکردن وآشتی با دشمنان وادار نماید وسه روز روزه بدارند وروز چهارم با زبان روزه آنان را به بیرون شهر یا روستا برد با لباسهای کار وبدون آرایش وبا کمال ذلت وخواری ودر حال گریه وزاری ومانند نماز عید دورکعت نماز بگذارند وبعد از آن دو خطبه خوانده شود وامام لباس خود را وارونه کند ومأمومین هم او را پیروی نماید وبسیار دعای استغفار را بخوانند وامام دعای مأثور زیر را قرائت کند.

«ترجمه دعای باران»: خداوندا این باران را باران رحمت گردان نه باران عذاب، ونه مایهٔ از بین بردن ونه باران بلا، ونه سبب ویران ساختن، ونه باران غرق

کـــردن. خداونـــدا آن را بـــر تپـــه هـــا وکوههـــا و باغهـــا ودرون درّها به باران.

خداونـــدا آن را بـــر زمینهـــای اطرافمـــان بـــه بـــاران، ونـــه بـــر شهرها و روستاهایمان.

خداونـــدا بـــارانی عطـــا کـــن فریـــاد رس، پـــاکیزه، رویانـنـــده، شـــدید، فراگیـــر، فـــراوان، فروگیرنـــده، باشـــکوه، ومـــداوم تـــا روز قیامت.

خداونـــدا بـــر مـــا بـــاران عطـــاکن و مـــا را از جملـــهٔ نـــو میـــدان قرار نده.

خداونـــدا بنـــدگان ومملکتهـــا دچـــار رنـــج و گرســـنگی و تنگـــی هستند که شکایت از آن را جز به نزد تو نمی برم.

خداونـــدا برایمـــان زراعـــت برویـــان وپســـتان هـــای دامهـــا شـــیرده گـــردان، واز برکـــات آســـمان بـــر مـــا فـــرود آور، وبرکـــات زمـــین را بـــرای مـــا برویـــان، وبلاهـــائی را کـــه جـــز توکســـی آنهـــا را برطرف نمی کند از ما بردار.

خداونـــدا از تـــو آمـــرزش مـــی خـــواهیم زیـــرا تـــو بخشـــاینده ای پس ابر باران ریز را برسرمان بفرست.

پـــس اگـــر بـــاران باریـــد از آن غســـل کنـــد ودر هنگـــام رعـــد وبرق تسبیح بگوید.

فصـــل : و صَـــلاَةُ الْخَـــوفِ عَلَـــى ثَلاَثَـــةِ أَضْـــرُبٍ أَحَـــدُهَا أَنْ يَكُـــونَ الْعَـــدُوُّ فـــى غَيْـــرِ جِهَـــةِ الْقِبْلَـــةِ فَيُفَـــرِّقُهُمْ الإِمَـــامُ فِـــرْقَتَيْنِ فِرْقَـــةً تَقِـــفُ فـــى وَجْـــهِ الْعَـــدُوِّ و فِرْقَـــةً خَلْفَـــهُ فَيُصَـــلِّى بِالْفِرْقَـــةِ

الَّتِى خَلْفَهُ رَكْعَةً ثُمَّ تُتِمُّ لِنَفْسِهَا و تَمْضِى إِلَى وَجْهِ الْعَدُوِّ و تَأْتِى الطَّائِفَةُ الأُخْرَى فَيُصَلِّى بِهَا رَكْعَةً و تُتِمُّ لِنَفْسِهَا و يُسَلِّمُ بِهَا و الثَّانِى أَنْ يَكُونَ فِى جِهَةِ الْقِبْلَةِ فَيَصُفُّهُمُ الإِمَامُ صَفَّيْنِ و يُحْرِمُ بِهِمْ فَإِذَا سَجَدَ سَجَدَ مَعَهُ أَحَدُ الصَّفَّينِ و وَقَفَ الصَّفُّ الآخَرُ يَحْرُسُهُم فَإِذَا رَفَعَ سَجَدُوا و لَحَقُوهُ و الثَّالِثُ أَنْ يَكُونَ فِى شِدَّةِ الْخَوفِ و الْتِحَامِ الْحَربِ فَيُصَلِّى كَطْفَ أَمْكَنَهُ رَاجِلاً أَوْ رَاكِباً مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ و غَيْرَ مُسْتَقْبِلٍ لَهَا.

نماز ترس سه نوع است: (۱) دشمن در طرف قبله نه باشد در این صورت امام آنان را دو قسم می کند یک قسمت از آنها در مقابل دشمن ایستاده ودیگری در پشت امام، وامام برای آنان یک رکعت می خواند وهنگامی که برای رکعت دوم بلند می شود مأمومین نیت مفارقت را آورده وبرای خود رکعت دوم را می خوانند و روبروی دشمن حرکت می کنند پس دسته دیگر آمده وباامام اقتدا نموده با او یک رکعت می خوانند پس امام سلام می دهد وآنان رکعت دوم را به تنهائی می خوانند (۲) دشمن در طرف قبله است در این صورت، امام آنان را دو صف می کند وهر دو صف بوی اقتدا می نمایند با سجده رفتن امام یکی از دو صف او را پیروی می کنند وصف دیگر ایستاده آنان را نگهبانی می کنند پس امام از سجده بلند

شده وصف دیگر به سجده رفته وپس از اتمام سجده بلند شده رکعت دوم را با امام می خوانند (۳) در شدت اختلاط وامیزش که نتوانند جنگ را ترک کنند وپیاده شوند وپیاده نتواند از جبهه جنگ منحرف شود در اینصورت هر کس هر طوری بوده نماز، خود را انجام می دهد در حال سواری پیاده، رو به قبله، رو به مشرق، مغرب، ودر این صورت حرکات زیاد وعمل کثیر رواست.

فصل : و يَحْرُمُ عَلَى الرِّجَالِ لُبْسُ الْحَرِيرِ و التَّخَتُّمُ بِالذَّهَبِ و يَحِلُّ لِلنِّسَاءِ و قَلِيْلُ الذَّهَبِ و كَثِيرُهُ فى التَّحْرِيمِ سَوَاءٌ و إِذَا كَانَ بَعْضُ الثَّوْبِ إِبْرِيسَماً و بَعْضُهُ قُطْناً أَو كَتَّاناً جَازَ لُبْسُهُ مَا لَمْ يَكُنِ الإِبْرِيسَمُ غَالِباً.

پوشیدن لباس ابریشمی واستعمال انگشتر طلا برای مرد ناروا وبرای زن رواست، طلای زیاد یا کم در حرمت یکسان است ولی در لباس ابریشمی اگر مواد غیر ابریشمی آن بیشتر باشد حلال است.

فصل : و يَلْزَمُ فى الْمَيِّتِ أَرْبَعَةُ أَشْيَاءَ غُسْلُهُ و تَكْفِيْنُهُ و الصَّلاَةُ عَلَيْهِ و دَفْنُهُ و اثْنَانِ لاَ يُغَسَّلاَنِ ولاَ يُصَلَّى عَلِيهِمَا الشَّهِيدُ فى مَعْرَكَةِ الْمُشْرِكِينَ و السِّقْطُ الَّذِى لَمْ يَسْتَهِلَّ صَارِخاً و يُغَسَّلُ الْمَيِّتُ وِتْراً و يَكُونُ فى أَوَّلِ غُسْلِهِ سِدْرٌ وفى آخِرِهِ شَىْءٌ مِنْ كَافُورٍ و يُكَفَّنُ فى

ثَلاَثَــةِ أَثْــوَابٍ بِــيْضٍ لَــيْسَ فِيْهَــا قَمِــيصٌ ولاَ عِمَامَــةٌ و يُكَبَّــرُ عَلَيْــهِ أَرْبَــعُ تَكْبِيــرَاتٍ يَقْــرَأُ الْفَاتِحَــةَ بَعْــدَ الأُولَــى و يُصَــلِّى عَلَــى النَّبِــىِّ صَــلَّى اللهُ عَلِيــهِ وَسَــلَّمَ بَعْــدَ الثَّانِيَــةِ و يَــدْعُو لِلمَيِّــتِ بَعْــدَ الثَّالِثَــةِ فَيَقُــولُ اللَّهُــمَّ هَــذَا عَبْــدُکَ وَابْــنُ عَبْــدَيْکَ خَــرَجَ مِــن رَوْحِ الــدُّنْيَا وَسِــعَتِهَا و مَحْبُوبُــهُ و أَحِبَّــاؤُهُ فِيهَــا إِلَــى ظُلْمَــةِ الْقَبــرِ ومَــا هُــوَ لاَقِيــهِ كَــانَ يَشْــهَدُ أَنْ لاَاِلَــهَ اِلاَّ أَنــتَ وَحْــدَکَ لاَشَــرِيکَ و أَنَّ مُحَمَّــداً عَبْــدُکَ و رَسُــولُکَ و أَنْــتَ أَعْلَــمُ بِــهِ مِنَّــا اللَّهُــمَّ إِنَّــهُ نَــزَلَ بِــکَ و أَنْــتَ خَيْــرُ مَنْــزُولٍ بِــهِ و أَصْــبَحَ فَقِيْــراً إِلَــى رَحمَتِــکَ و أَنْــتَ غَنِــىٌّ عَــنْ عَذَابِــهِ و قَــدْ جِئْنَــاکَ رَاغِبِــينَ إِلَيْــکَ شُــفَعَاءَ لَــهُ اللَّهُــمَّ إِنْ كَــانَ مُحْسِــناً فَــزِدْ فــى إِحْسَــانِهِ و إِنْ كَــانَ مُسِــيئَاً فَتَجَــاوَز عَنْــهُ و لَقِّــهِ بِرَحْمَتِــکَ رِضَــاکَ وَقِــهِ فِتْنَــةَ الْقَبْــرِ و عَذَابَــهُ و افْسَــحْ لَــهُ فــى قَبْــرِهِ و جَــافِ الأَرْضَ عَــنْ جَنْبَيــهِ و لَقِّــهِ بِرَحمَتِــکَ الأَمْــنَ مِــنْ عَــذَابِکَ حَتَّــى تَبْعَثَــهُ آمِنــاً إِلَــى جَنَّتِــکَ بِرَحمَتِــکَ يَــا أَرْحَــمَ الــرَّاحِمِينَ. و يَقُــولُ فــى الرَّابِعَــةِ اللَّهُــمَّ لاَ تَحْرِمنَــا أَجْــرَهُ ولاَ تَفتِنَّــا بَعْــدَهُ وَاغْفِرْلَنَــا ولَــهُ و يُسَلِّمُ بَعْــدَ الرَّابِعَــةِ، و يُــدْفَنُ فــى لَحْــدٍ مُسْــتَقْبِلَ الْقِبْلَــةِ و يُسَــلُّ مِــنْ قِبَــلِ رأْسِــهِ بِرِفْــقٍ و يَقُــولُ الَّــذِى يُلْحِــدُهُ بِسْــمِ اللهِ و عَلَــى مِلَّــةِ رَسُــولِ اللهِ صَــلَّى اللهُ عَلَيــهِ وَسَــلَّمَ و يُضْــجَعُ فــى الْقَبْــرِ بَعْــدَ أَنْ يُعَمَّــقَ قَامَــةً و بَسْــطَةً و يُسَــطَّحُ

الْقَبْرُ ولاَ يُبْنَى عَلَيْهِ و لاَيُجَصَّصُ و لاَبَأْسَ بِالْبُكَاءِ عَلَى الْمَيِّتِ مِنْ غَيْرِ نَوْحٍ و لاَشَقِّ جَيْبٍ و يُعَزَّى أَهلُهُ إِلَى ثَلاَثَةِ أَيَّامٍ مِنْ دَفْنِهِ و لاَيُدْفَنُ اثْنَانِ فى قَبْرٍ إِلاَّ لِحَاجَةٍ.

برای مرده چهار چیز لازم است: (۱) شستن (۲) تکفین (۳) نماز (۴) دفن کردن.

برای دو صنف از مردگان غسل ونماز حرام است: (۱) شهید در جنگ کافران (۲) سقطی که هنگام پیدا شدن مرده ودارای صدا نباشد مستحب است غُسل مرده فرد باشد(۵-۳ وغیره) غسل اول سنت است با سدر یا خطمی وغسل آخر بامقداری کافور باشد باید مرده در سه ثوب پارچه سفید کفن شود، ودر آنها عمامه وپیراهن نباشد.

نماز میت عبارت است از چهار تکبیر با تکبیر تحرم، بعد از تکبیره اول سوره فاتحه را بخواند بعد از تکبیره دوم درود بر پیغمبر(ص) بفرستد. بعد از تکبیر سوم این دعا را برای مرده بخواند« بار خدایا این بنده تو وفرزند دو بنده تو است از دنیای فراخ واز دوستان وزن و فرزند خارج شده و وارد گور تنگ وتاریک گشته واو در حال حیات گواهی می داد کهجز تو معبودی بحق وجود ندارد ویگانه وبی شریک و بی انبازی واقرا می کرد که محمد(ص) فرستاده تست وبنده تست وتو به حال او از ما داناتری بارخدایا این مهمان تست وتو نیاز به شکنجه او

نداری وما با کمال میل به پیشگاه تو آمده ایم وتقاضای عفو او راز تو می کنیم شفاعت ما راپیذیر. بار خدایا اگر او نیکوکار می باشد برنیکو کاریش بیفزای واگر بدکار است اورا ببخشای واو رابه رضای خود برخوردار کن. واو را از فتنه قبر نگهدار. قبر او را بگشای وزمین را از دوپهلوی دور کن واو را از عذاب خود ایمن گردان تا او را بسلامت بفرستی به بهشت. ای مهربان ترین مهربانان. ودر تکبیر چهار بگوید« بار خدایا ما را از اجر او محروم مکن وبعد از اوما را دچار فتنه مگردان ما واو را بیامرز». وبعد از تکبیر چهارم سلام بدهد باید مرده را در لحد گذاشت وبه آرام از طرف سر اورا فرود آورند وکسی که او را فرود می آورد بگوید: بِسمِ اللهِ وعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللهِ(ص) واو را در قبر دراز کنند رو به قبله به طرف راست. عمق قبر نباید از قامت یک مرد معتدل کمتر باشد. باید قبر مسطح وبا زمین مساوی باشد ونباید آنرا از زمین بلند نمود. ساختمان ساختن برقبر وگچکاری آن روا نیست. گریه کردن بر مرده بدون بلند نمودن صدا وپاره نمودن یقه رواست وتا سه روز مستحب است به خانواده مرده تسلیت گفته شود. دفن کردن دو نفر در یک گور بدون ضرورت روا نیست.

كتاب الزكاة

تَجُبُ الزَّكَاةُ فِی خَمْسَةِ أَشْيَاءَ و هِیَ الْمَوَاشِی و الْأَثمَانُ و الزُّرُوعُ و الثِّمَارُ و عُرُوضُ التِّجَارَةِ فَأَمَّا الْمَوَاشِی فَتَجِبُ الزَّكَاةُ فِی ثَلاَثَةِ أَجْنَاسٍ مِنْهَا و هِیَ الْإِبِلُ و اْلبَقَرُ و الْغَنَمُ و شَرَائِطُ وُجُوبِهَا سِتَّةُ أَشْيَاءَ الإسْلاَمُ و الْحُرِّيَّةُ و الْمِلْكُ التَّامُّ و النِّصَابُ و الْحَوْلُ و الْسَوْمُ و أَمَّ الأَثْمَانُ فشيانِ الذَّهَبُ و الْفِضَّةُ و شَرائِطُ وُجُوبْ الزَّكَاةِ فِيْهَا خَمْسَةُ أَشْيَاءَ الإسْلاَمُ و الْحُرِّيَّةُ الْمِلْكُ التَّامُ و النِّصَابُ و الْحَوْلُ و أَمَّا الزُّرُوعُ فَتَجُبُ الزَّكَاةُ فِيْهَا بِثَلاَثَةِ شَرَائِطَ أَنْ يَكُونَ مِمَّا يَزْرَعُهُ الآدَمِيُّونَ و أَنْ يَكُونَ قُوتاً مُدَّخَراً و أَنْ يَكُونَ نِصَاباً و هُوَ خَمْسَةُ أَوسُقٍ لاَقِشْرَ عَلَيْهَا و أَمَّا الثِّمَارُ فَتَجِبُ الزَّكَاةُ فِی شَيْئَيْنِ مِنْهَا ثَمَرَةُ النَّخْلِ و ثَمَرَةُ الْكَرْمِ و شَرَائِطُ وُجُوبِ الزَّكَاةِ فِيْهَا أَرْبَعَةُ أَشْيَاءَ الإسْلاَمُ و الْحُرِيَّةُ و الْمِلْكُ التَّامُ و النِّصَابُ و أَمَّا عُرُوضُ التِّجَارَةِ فَتَجِبُ الزَّكَاةُ فِيْهَا بِالشَّرَائِطِ الْمَذْكُورَةِ فِی اْلأثمَانُ.

کتاب زکات

زکات در پنج چیز واجب است: (۱) ازگاو،شتر،گوسفند،بز (۲) از طلا ونقره (۳) از زراعت (۴) از ثمرها (۵) از کالای تجارتی.

شرائط وجوب زکات شش چیز است: (۱) اسلام (۲) آزادی (۳) مالکیت تمام ورسیدن بحد نصاب (۴) تکمیل یک سال (۵) چریدن در علفزار مباح.

شرط وجوب زکات طلا ونقره پنج چیز است: (۱) اسلام (۲) آزادی (۳) مالکیت تمام (۴) رسیدن بحد نصاب (۵) تکمیل یکسال.

اما زکات زراعت«گندم،جو،عدس،برنج،ذرت،نخود» به سه شرط است:

(۱) آنرا آدمی کاشته باشد«اگر خود به خود سبز شده باشد دارای زکات نیست» (۲) قوت باشد«چیزیکه آدمی به آن زندگی کند» (۳) بحد نصاب رسیده باشد وحد نصاب پنج وسق است بدون پوست،«وسق مساوی ۶۰صاع وهرصاع۱/۳-۵ رطل است مجموع مساوی ۱۶۰من است».

زکات ثمر در دو چیز است: (۱) خرما (۲) انگور.

وشرط وجوب زکات آنها چهار چیز است: (۱) اسلام (۲) آزادی (۳) مالکیت تمام (۴) رسیدن به حد نصاب.

عین شرائط طلا ونقره در کالای تجارتی باید رعایت شود.

فصل : و أَوَّلُ نِصَابِ الْإِبِلِ خَمْسٌ و فِيْهَا شَاةٌ و فی عَشْرٍشَاتَانِ وفی خَمْسَ عَشَرَةَ ثَلاَثُ شِيَاهٍ وفی عِشْرِينَ ارْبَعُ شِيَاهٍ وفی خَمْسٍ و عِشْرِينَ بِنْتُ مَخَاضٍ وفی

سِتٍّ و ثَلاَثِینَ بِنْتُ لَبُونٍ وفی إِحْدَی و تِسْعِینَ حِقَّتَانِ وفی مَائَةٍ وَاحْدَی و عِشْرِینَ ثَلاَثُ بَنَاتِ لَبُونٍ ثُمَّ فی کُلِّ أَرْبَعِینَ بِنْتُ لَبُونٍ وفی کُلِّ خَمْسِینَ حِقَّةٌ.

از پنج شتر یک گوسفند از ده شتر دو گوسفند از پانزده شتر سه گوسفند از بیست شتر چهار گوسفند، از بیست وپنج شتر یک شتر مادهٔ دو ساله«بنت مخاض» واز سی وشش شتر یک شتر مادهٔ سه ساله«بنت لبون» واز چهل وشش شتر یک شتر مادهٔ چهار ساله«حِقّه» واز شصت شتر یک ماده شتر چهار ساله«جَذَعَه» واز هفتاد وشش شتر دو مادهٔ شتر سه ساله واز نود ویک شتر دوماده شتر چهار ساله، واز صد وبیست ویک شتر سه مادهٔ شتر سه ساله وپس از آن از هر چهل شتر یک ماده شتر سه ساله واز هر پنجاه شتر یک ماده شتر چهار ساله باید زکات داد.

فصل : و أَوَّلُ نِصَابِ الْبَقَرِ ثَلاَثُونَ و فِیهَا تَبِیعٌ وفی أَرْبَعِینَ مُسِنَّةٌ و عَلَی هذا أَبَداً فَقِسْ.

از سی گاو یک گوساله یک ساله«تَبیع» از چهل گاو یک گوساله دوساله«مُسنّه» بهمین نسبت تا صد وبیست واز صد وبیست گاو سه گاو دو ساله ویا چهار گوساله یک ساله.

فصـــل : و أَوَّلُ نِصَـــابِ الْغَـــنَمِ أَرْبَعُـــونَ و فِيهَـــا شَـــاةٌ جَذَعَـــةٌ مِـــنَ الضَّـــأْنِ أَوْ ثَنِيَّـــةٌ مِـــنَ الْمَعْـــزِ وفـــى مَائَـــهٍ وَإِحْـــدَى و عِشْـــرِينَ شَـــاتَانِ وفـــى مَـــائَتَيْنِ و وَاحِـــدَةٍ ثَـــلاَثُ شِـــيَاهٍ وفـــى أَربَعْمَائَهٍ أَرْبَعُ شِيَاهٍ ثُمَّ فى كُلِّ مِائَهٍ شَاةٌ.

از چهـــل گوســـفند یـــک گوســـفند دو ســـاله، از صـــد وبیســـت ویـــک گوســـفند دو گوســـفند، و از دویســـت ویـــک گوســـفند ســـه گوســـفند، واز چهارصـــد گوســـفند چهـــار گوســـفند، پـــس از آن از هر صد گوسفند یک گوسفند داده می شود.

فصـــل : و الْخَلِيطَـــانِ يُزَكِّيَـــانِ زَكَـــاةَ الْوَاحِـــدِ بِسَـــبْعِ شَـــرَائِطٍ إِذَا كَـــانَ الْمَـــرَاحُ وَاحِـــداً و الْمَسْـــرَحُ وَاحِـــداً و الْمَرْعَـــى وَاحِـــداً و الْفَحْـــلُ وَاحِـــداً و الْمَشْـــرَبُ وَاحِـــداً و الْحَالِـــبُ وَاحِداً و مَوْضِعُ الْحَلْبِ وَاحِداً.

زکـــات حیـــوان دو شـــریک حکـــم یـــک نفـــر را دارنـــد بـــه هفـــت شرط زیر:

(۱) اتحـــاد خوابگـــاه (۲) چراگـــاه (۳) گردشـــگاه (۴) چوپـــان (۵) فحـــل (۶) محـــل آشـــامیدن (۷) دوشـــنده وجـــای دوشیدن«اتحاد درامور فوق شرط است».

فصـــل : و نِصَـــابُ الـــذَّهَبِ عِشْـــرُونَ مِثْقَـــالاً و فِيـــهِ رُبْـــعُ الْعُشْـــرِ و هُـــوَ نِصْـــفُ مِثْقَـــالٍ وفِيمَـــا زَادَ بِحِسَـــابِهِ و نِصَـــابُ الْـــوَرِقِ مِائَتَـــا دِرْهَـــمٍ وفِيـــهِ رُبْـــعُ الْعُشْـــرِ و هُـــوَ خَمْسَـــةُ دَرَاهِـــمَ وفِيمَا زَادَ بِحِسَابِهِ ولاَ تَجِبُ فى الْحُلِيِّ الْمُبَاحِ زَكَاةٌ.

زکات در بیست مثقال، نیم مثقال که ربع عشر است وهر چه زیاد شود به همان نسبت حساب خواهد شد. حدنصاب وَرِق که نقره است دویست مثقال است واز آن ربع عشر که پنج درهم است واجب است وهرچه زیاد شود به همان نسبت حساب خواهد شد. در زیورآلات مباح زکات واجب نیست.

بِالْعِرَاقِيِّ وما زَادَ فَبِحِسَابِهِ وفِيهَا إِنْ سُقِيَتْ بِمَاءِ السَّمَاءِ أَوِ السَّيْحِ الْعُشْرُ و إِنْ سُقِيَتْ بِدُولاَبٍ أَوْ نَضْحٍ نِصْفُ الْعُشْرِ.

نصاب زراعت وثمره ها پنج وسق است وآن هزار وششصد رطل بغدادی است وهر چه زیاد باشد به همان نسبت است. زکات زراعت وثمرها اگر بوسیله باران وآب جاری روی زمین«سَیح» باشد یک دهم«۱/۱۰» واگر بوسیله چرخ وبیرون آوردن آب از چاه باشد زکات نصف عشر یعنی یک بیستم«۱/۲۰»است.

فصل : و تَقُوَّمُ عُرُوضُ التِّجَارَةِ عِنْدَ آخِرْ الْحَوْلِ بِمَا اشْتُرِيَتْ بِهِ و يُخْرَجُ مِنْ ذَلِكَ رُبْعُ الْعُشْرِ و مَاآسْتُخْرِجَ مِنْ مَعَادِنِ الذَّهَبِ و الْفِضَّةِ يُخْرَجُ مِنْهُ رُبْعُ الْعُشْرِ فى الْحَالِ و مَا يُوجَدُ مِنَ الرِّكَازِ فَفِيهِ الْخُمْسُ.

در آخر سال کالای تجارتی باید ارزیابی شود به قیمتی که خریده شده است، واز آن یک چهلم«۴۰/۱» زکات داده شود. وآنچه از طلا ونقره استخراج می شود فوراً باید یک چهلم«۴۰/۱» آن را زکات داد ودر(رکاز) گنج قبل از دوره اسلام، اگر دفینه ای در زمین یکی پیدا شود باید فوراً یک پنجم«۵/۱» آن رابه مستحقین زکات پرداخت نماید.

فصل : و تَجِبُ زَكَاةُ الْفِطْرِ بِثَلاَثَةِ أَشْيَاءَ الإسْلاَمِ و بِغُرُوبِ الشَّمْسِ مِنْ آخِرِ يَوْمٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ و وُجُودِ الْفَضْلِ عَنْ قُوتِهِ وقُوّتِ عِيَالِهِ فى ذَلِکَ الْيَوْمِ و يُزَكِّى عَنْ نَفْسِهِ و عَمَّنْ تَلْزَمُهُ نَفَقَتُهُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ صَاعاً مِنْ قُوتِ بَلَدِهِ و قَدْرُهُ خَمْسَةُ أَرْطَالٍ و ثُلُثٌ بِالْعِرَاقِيِّ.

به سه شرط زکات فطر واجب می شود: (۱) اسلام (۲) غروب آفتاب آخر روز ماه رمضان«پس کسیکه بعد از غروب همان روز بمیرد زکات فطر بر او واجب ووارثان وی باید آن را به مستحقین برسانند. وکسی که بعد از غروب همان روز متولد شود بر او واجب نیست». (۳) دارای بیشتر از قوت خود وعیالش باشد در آن روز زکات خود وزکات کسیکه نفقه اش براو واجب است از مسلمانان«پس زکات بنده خویشاوندان وزوجۀ کافره بر او واجب نیست گرچه نفقه آنان واجب است» باید به

مستحقین پرداخت کند وآن عبارت است از یک صاع قوت بلدِ خودش واگر در آن بلدِ دون.ع قوت وجود داشته باشد هرکدام را بیشتر به کار می برند باید ازآن زکات به پردازند ومقدار صاع پنج ویک سوم«۳/۱-۵»رطل است به رطل عراقی.

فصل : و تُدْفَعُ الزَّكَاةُ إِلَى الأَصْنَافِ الثَّمَانِيَةِ الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللهُ تَعَالَى فی كِتَابِهِ الْعَزِيزِ فی قَولِهِ تَعَالَى إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ و الْمَسَاكِينِ و الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا و الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وفی الرِّقَابِ و الْغَارِمِينَ وفی سَبِيلِ اللهِ وآبْنِ السَبِيلِ و إِلَى مَنْ يُوجَدُ مِنْهُمْ و لاَيَقْتَصِرُ عَلَى أَقَلَّ مِنْ ثَلاَثَةٍ مِنْ كُلِّ صِنْفٍ إلاَّ الْعَامِلَ و خَمْسَةٌ لاَيَجُوزُ دَفْعُهَا إِلَيْهِمْ الْغَنِيُّ بِمَالٍ أَوْ كَسْبٍ و الْعَبْدُ وَبَنُو الْمُطَّلِبِ و الْكَافِرُ ومَنْ تَلْزَمُ الْمُزَكِّی نَفَقَتُهُ لاَيَدْفَعُهَا إِلَيهِمْ بِإِسْمِ الْفُقَرَاءِ و الْمَسَاكِينِ.

زکات باید به هشت صنفي کهدر قرآن وارد شده است صرف شود:

(۱) فقیر«ان است که کسب ومال نداشته باشد» (۲) مسکین«آن است که مال وکسب دارد ولی کافی نیست (۳) عامل«ان است که از طرف خلیفه برای جمع زکات ها تعیین شده باشد داوطلب وبدون حقوق» (۴) مُؤَلّفَةُ

القُلُــوب«کســی کــه مســلمان شــده اســت ولــی ضــعیف الایمــان اســـت» (۵) رقـــاب«بنـــده هـــائی هســـتند کـــه آقـــای آنـــان تعهـــد کـــرده اســـت کـــه در مقابـــل یـــک مقـــدار معلـــوم آنـــان را آزادکنـــد» (۶) غـــارم«مقروضـــیکه نتوانـــد وام خـــود را پرداخـــت کنـــد» (۷) فـــی سَـــبِیل الله«در راه خـــدا، جهـــاد کننـــدگان داوطلـــب کـــه از طـــرف دولـــت حقـــوقی نداشـــته باشـــند (۸) اِبـــنُ السَّـبِیل«مســافری، کــه بــرای غــرض دینــی مســافرت کــرده باشــد یاحــدّ اقــلّ مســافرت اوبــرای معصــیت نبــوده باشــد واز مملکــت زکــات دهنــده عبــور ومســتحق باشــد» هرگــاه چنــد صــنف از آنــان وجــود نداشــته باشــند بایــد نگهــداری کــرد تــا موقعیکــه همــه آنــان یــا قســمتی ازانــان پیــدا مــی شــوند. بایــد حــداقل از هــر صــنف ســه نفــر از اصــناف بــالا از زکــات بهــره منــد شــوند مگــر عامــل کــه اگــر یــک نفــر هــم باشــد رواســت بــه شــرطیکه یــک عامــل بتوانــد زکــات محــل نــامبرده راجمــع آوری کند.

پرداخـــت زکـــات بـــه پـــنج صـــنف زیـــر رواســـت: (۱) ثروتمنـد«بــه مــال یاکســب» (۲) بــرده «کســی کــه خــرج وی بــر آقاســت» (۳) بنــی هاشــم وبنــی عبــدالمطلب«چــه خمــس بــه آنـــان داده شـــود یـــا داده نشـــود» (۴) کـــافر (۵) اشخاصـــیکه نفقــه شــان بــر زکــات دهنــده باشــد باســم فقــرا ومســاکین پرداخــت زکـــات بـــه آنـــان رونیســـت ولـــی بـــه اســـم جهادکننـــدگان وغیـــره رواست.

کتاب الصیام

و شَرَائِطُ وُجُوبِ الصِّيَامِ أَرْبَعَةُ أَشْيَاءَ الإِسْلاَمُ و الْبُلُوغُ و الْعَقْلُ و الْقُدْرَةُ عَلَى الصَّومِ و فَرَائِضُ الصَّومِ أَرْبَعَةُ أَشْيَاءَ النِّيَّةُ و الإِمْسَاكُ عَنْ الأَكْلِ و الشُّربِ و الْجِمَاعُ و تَعَمُّدِ الْقَیءِ و الَّذِى يُفْطِرُ بِهِ الصَّائِمُ عَشَرَةَ أَشْيَاءَ مَا وَصَلَ عَمْداً إِلَى الْجَوفِ أَوْ الرَّأسِ و الْحُقنَةُ فِى أَحَدِ السَّبِيلَيْنِ و الْقَىءُ عَمْداً و الْوَطءُ عَمْداً فِى الْفَرْجِ و الإِنْزَالُ عَنْ مُبَاشَرَةٍ و الْحَيْضُ و النِّفَاسُ و الْجُنُونُ و الرِّدَّةُ و يُسْتَحَبُّ فِى الصَّومِ ثَلاَثَةُ أَشْيَاءَ تَعْجِيلُ الْفِطْرِ و تَأْخِيرُ السُّحُورِ و تَرْكُ الْهُجْرِ مِنَ الْكَلاَمِ و يَحْرُمُ صِيَامُ خَمْسَةِ أَيَّامٍ الْعِيدَانِ و أَيَّامُ التَّشْرِيقِ الثَّلاَثَةُ و يُكْرَهُ صَوْمُ يَوْمِ الشَّكِّ إِلاَّ أَنْ يُوَافِقَ عَادَةً لَهُ ومَنْ وَطِئَ فِى نَهَارِ رَمَضَانَ عَامِداً فِى الْفَرْجِ فَعَلَيْهِ الْقَضَاءُ و الْكَفَّارَةُ وهِيَ عِتْقُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَإِنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرِيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعَامُ سِتِّيْنَ مِسْكِيناً لِكُلِّ مِسْكِينٍ مُدٌّ ومَنْ مَاتَ و عَلَيْهِ صِيَامٌ مِنْ رَمَضَانَ أُطْعِمَ عَنْهُ لِكُلِّ يَوْمٍ مُدٌّ و الشَّيْخُ مَنْ عَجَزَ عَنِ الصَّوْمِ يُفْطِرُ و يُطْعِمُ عَنْ كُلِّ يَوْمٍ مُدّاً و الْحَامِلُ و الْمُرْضِعُ إِنْ

خَافَتَا عَلَى أَنْفُسِهِمَا أَفْطَرَتَا و عَلَيْهِمَا الْقَضَاءُ فَإِنْ خَافَتَا عَلَى أَولاَدِهِمَا أَفْطَرتَا وَ عَلَيهِمَا الْقَضَاءُ و الْكَفَّارَةُ عَنْ كُلِّ يَوْمٍ مُدٌّ وهُوَ رِطْلٌ و ثُلُثٌ بِالْعِرَاقِيِّ و الْمَرِيْضُ و الْمُسَافِرُ سَفراً طَوِيلاً يُفْطِرَانِ و يَقْضِيَانِ.

کتاب روزه

شروط وجوب روزه سه چیز است: (۱) اسلام (۲) بلوغ (۳) توانائی روزه گرفتن.

فرض های روزه چهار است: (۱) نیت به قلب اگر روزه فرض باشد مانند رمضان یاروزه نذر، بایدشب نیت بیاورد ودر روزه فرض تعیین هم لازم است مثلاً بگوید فرض رمضان وأکمل نیت روزه این است نیت دارم که فردا روزه فرض رمضان امسال را بگیرم برای خدا (۲) خودداری از خوردن وآشامیدن (۳) جماع (۴) وقی کردن عمدی«استفراغ».

آنچه روزه را باطل می کند ده چیز است: (۱و۲)آنچه عمداً داخل شکم وسر شود (۳) اماله کردن از جلو یااز عقب (۴) استفراغ کردن عمدی (۵) جماع عمدی در فرج«سهواً باطل نمی شود» (۶) فرود امدن منی بوسیله دست خودش یا دیگری (۷) حیض (۸) نفاس (۹) دیوانگی (۱۰) کفر کردن.

مستحب است سه چیز در روزه: (۱) تعجیل در افطار «به شرطیکه به غروب آفتاب یقین داشته باشد» (۲) تأخیر در سحور (۳) ترک گفتار ناروا «زبان خود را از دروغ،غیبت، دشنام وغیره نگهدارد واگر کسی اورا دشنام داد به زبان یا به قلب سه بار بگوید من روزه ام.

در پنج روز، روزه حرام است: (۱) عید قربان (۲) عید رمضان (۳) سه روز ایام التشریق «سه روز بعد از عید قربان» وروزه یوم الشک کراهت تحریمی دارد مگر اینکه با عادت او برخورد کرده باشد وکسی که در روز رمضان عمداً جماع کند بر او هم قضا وهم کفارت روزه واجب است کفاره عبارت است از: آزاد کردن یک بنده مسلمان. در صورت نبودن بنده باید دو ماه پشت سر هم روزه بگیرد در صورت عدم قدرت باید شصت مسکین را اطعام دهد هر مسکینی یک مد یعنی دو رطل وهر رطل نود مثقال یا ۱۲۸ درهم. وکسی که بمیرد وبراو روزه رمضان باشد برای هر روز باید یک مد برای فقرا مصرف کند کسی که پیر وتوانائی روزه را نداشته باشد افطارکند و برای هر روز یک مدّ کفاره بپردازد. زن حامله یا شیرده اگر از تلف خود بترسد افطار کرده پس آنرا قضا کند، واگر از تلف فرزند بترسد براو هم قضا وهم کفارت واجب است، برای هر روز یک مدّ که یک

ویک سوم ۱/۳-۱ رطل عراقی است اما مریض ومسافر سفر طولانی افطار نموده پس قضا کنند.

فصل : و الإعْتِكَافُ سُنَّةٌ مُسْتَحَبَّةٌ ولَهُ شَرْطَانِ النِّيَّةُ و اللُّبْثُ فى المَسجِدِ ولاَ يَخْرُجُ مِنَ الإعْتِكَافِ الْمَنذُورِ إلاَّ لِحَاجَةِ الإنْسَانِ أَوْ عُذْرٍ مِنْ حَيْضٍ أَوْ مَرَضٍ لاَيُمْكِنُ الْمُقَامُ مَعَهُ و يَبْطُلُ بِالْوَطءِ.

اعتکاف در لغت دوام داشتن بر چیزی است خوب یابد ودر اصطلاح شرع اقامت است در مسجد با شرائط مخصوص واعتکاف سنتی است پسندیده ودارای دو شرط است: (۱) نیت (۲) ماندن در مسجد«معتکف باید مسلمان واز حیض ونفاس وجنابت پاک باشد» در اعتکاف نذر شده ترک کردن مسجد روا نیست مگر برای قضای حاجت یا غسل جنابت یا عذر حیض یا نفاس یا مرضی که مانع باشد از ماندن در مسجد«مثل اینکه نیازمند رختخواب یا خادم یا دکتر باشد ویا اینکه بترسد مسجد را ملوّث کند بوسیله دچار شدن اسهال وغیره» بوسیله جماع اعتکاف باطل می شود اگر به تحریم آن عالم باشد.

کتاب حج

و شَرَائِطُ وُجُوبِ الْحَجِّ سَبْعَةُ أَشْيَاءَ الإسْلاَمُ و الْبُلُوغُ و الْعَقْلُ و الْحُرِّيَّةُ و وُجُودُ الزَّادِ و الرَّاحِلَةِ و تَخْلِيَةُ الطَّرِيقِ و إمكَانُ الْمَسِيرِ و أَرْكَانُ الْحَجِّ أَرْبَعَةُ

الإِحْرَامُ مَعَ النِّيَّةُ و الْوُقُوفُ بِعَرَفَةَ و الطَّوَافُ بِالْبَيْتِ و السَّعْىُ بَيْنَ الصَّفَا و الْمَرْوَةِ و أَرْكَانُ الْعُمْرَةِ ثَلاَثَةٌ الإِحْرَامُ و الطَّوَافُ و السَّعْىُّ و الْحَلْقُ أَوِ التَّقْصِيرُ فى أَحَدِ الْقَوْلَينِ و وَاجِبَاتُ الْحَجِّ غَيْرُ الأَرْكَانِ ثَلاَثَةُ أَشْيَاءَ الإِحْرَامُ مِنَ الْمِيقَاتِ و رَمىُ الْجِمَارِ الثَّلاَثِ و الْحَلْقُ و سُنَنُ الْحَجِّ سَبْعٌ الإِفْرَادُ وهُوَ تَقْدِيمُ الْحَجِّ عَلَى الْعُمْرَةِ و التَّلْبِيَةُ و طَوَافُ الْقُدُومِ و الْمَبِيتُ بِمُزْدَلِفَةَ و رَكْعَتَا الطَّوَافِ و الْمَبِيتُ بِمنىً و طَوَافُ الْوَدَاعِ و يَتَجَرَّدُ الرَّجُلُ عِنْدَ الإِحْرَامِ عَنِ الْمَخِيطِ و يَلْبَسُ إِزَاراً و رِدَاءاً أَبْيَضَيْنِ.

کتاب حج

حج در لغت به معنی قصد وشرعاً قصد خانه خداست برای انجام مراسم حج.

شرط وجوب حج هفت چیز است: (۱) اسلام (۲) بلوغ (۳) عقل (۴) آزادی (۵) بودن توشه راه (۶) فراهم شدن وسیله سواری وامین بودن راه (۷) امکان رفتن«زمانیکه ممکن باشد عادظً رسیدن به مراسم-حج».

ارکان حج چهار است: (۱) احرام با نیت داخل شدن حج (۲) ایستادن در عرفه«در روز نهم ذی الحجه» (۳) طواف بیت هفت مرتبه (۴) دویدن در بین صفا ومروه هفت مرتبه.

ارکان عمره چهار است: (۱) احرام (۲) طواف (۳) دویدن (۴) تراشیدن سر یا کوتاه کردن موی آن دریکی از دو گفتار شافعی.

واجبات حج اضافه بر ارکان مزبوره سه چیز است: (۱) احرام از میقات«خواه میقات زمانی یا مکانی» میقات زمانی برای حج ماه شوال و ذواقعده وده شب از ذی الحجه است امامیقات زمانی برای انجام عمره تمام سال است«یعنی انسان هر موقعی که وارد مکه شود می تواند عمره را به جای آورد» میقات مکانی برای حج، برای کسی که مقیم مکه باشد خود مکه است خواه مکی وخواه غیر مکی وبرای کسی که مقیم مکه نباشد میقات اشخاصی که از طرف مدینه می ایند«ذوالحُلیفَه» وبرای آنهائی که از طرف شام ومص ومغرب بیایند جُحفه وآنهائیکه از تهامه یمن میایند«یَلَملَم» وبرای نجد وحجاز ونجد یمن«قَرَن» وکسی که از مشرق بیاید «ذاتِ عِرق» (۲) رَمی سه جمره است: اول جمره بزرگ، پس جمره میانه، پس جمره عقبه وبرای هر یک از سه جمره باید هفت سنگ پرتاب کرد وسنگها را باید یک یک پرتاب نمود واگر یک مرتبه دو سنگ پرتاب کند یکی محسوب می شود، واگر سنگی را هفت مرتبه پرتاب کند کافی است وچیزی پرت شده باید نوع سنگ باشد، واگر سنگ نباشد کافی نیست (۳) تراشیدن یا کوتاه کردن موی سر«برای

مـرد تراشـیدن و بـرای زن کوتـاه کـردن بهتـر اسـت» حـداقل حلـق برداشـتن سـه مـو از سـر یـا کوتـاه کـردن یـا کنـدن یـا سـوزاندن ویـا بریـدن. کسـیکه مـوی سـر نداشـته باشـد مسـتحب اسـت امـرار تیغ بـر آن ومـوی ریـش وبـدن جانشـین مـوی سـر نمی شود.

سـنت هـای حـج هفـت چیـز اسـت: (۱) اِفـراد وآن جلـو انـداختن حـج بـر عمـره اسـت«اول بـه نیـت حـج از میقـات احـرام را بـه پوشـد ومراسـم حـج را انجـام دهـد پـس از فراغـت حـج از مکـه بـه نزدیکتـرین محـل بـرود واحـرام را بـه نیـت عمـره بـه پوشـد و بـه اعمـال عمـره شـروع بنمایـد» (۲) لبیـک گفـتن بگویـد: لَبَیـکَ اللَّهُـمَّ لَبِیـکَ لاَشَـرَیکَ لَـکَ لَبَیـکَ إِنَّ الحَمـدَ والنِّعمَـةَ لَـکَ وَالمُلـکَ لاَشَـرَیکَ لَـکَ. هـر گـاه لبیـک را تمـام کـرد درود بـر رسـول بفرسـتد واز خداونـد تقاضـای بهشـت وخشـنودی او را از خـود بنمایـد وپنـاه بگیـرد بـه خداونـد از آتـش دوزخ (۳) طَـوافُ القُـدوم (۴) در مُزدَلِفَـة شـب را بـروز آوردن (۵) دو رکعـت نمـاز طـواف«بعـد از انجـام طـواف» وآن را در پشـت مقـام ابـراهیم بخوانـد«اگـر روز باشـد آهسـته واگـر شـب باشـد بـه صـدای بلنـد» واگـر در پشـت مقـام ابـراهیم ممکـن نشـد در حِجـر واگـر ممکـن نشـد در مسـجد واگـر ممکـن نشـد در هـر جـائی از بیـت بخوانـد رواسـت (۶) شـب را بـروز آوردن در منـی (۷) طـوال الـوَداع هنگـامی کـه بخواهـد از مکـه بیـرون رود بـرای مسـافرت. در موقـع پوشـیدن لبـاس احـرام بایـد

مرد خود را از لباس دوخته ولباسی که به بدن احاطه نماید لخت کند پس به پوشد لسنگ وپارچه ای که هر دو سفید وتازه یا حداقل نظیف باشند.

فصل : يَحْرُمُ عَلَى الْمُحْرِمِ عَشَرَةُ أَشْيَاءٍ لُبْسُ الْمَخِيطِ و تَغْطِيَةُ الرَّأْسِ مِنَ الرَّجُلِ و الْوَجْهِ مِنَ الْمَرْأَةِ و تَرْجِيلُ الشَّعْرُ و حَلْقُهُ و تَقْلِيمُ الأَظْفَارِ و الطِّيْبُ و قَتْلُ الصَّيْدِ و عَقْدُ النِّكَاحِ و الْوَطْءُ و الْمُبَاشَرَةُ بِشَهْوَةٍ وفى جَمِيعِ ذَلِكَ الْفِدْيَةُ إلاَّ عَقْدَ النِّكَاحِ فَإنَّهُ لاَيَنْعَقِدُ و لاَيُفْسِدُهُ إلاَّ الْوَطءُ فى الْفَرْجِ و لاَيَخْرُجُ مِنْهُ بِالْفَسَادِ ومَنْ فَاتَهُ الْوُقُوفُ بِعَرَفَةَ تَحَلَّلَ بِعَمَلِ عُمْرَةٍ و عَلَيْهِ الْقَضَاءُ و الْهَدْىُ ومَنْ تَرَكَ رُكْناً لَمْ يَحِلَّ مِنْ إحْرَامِهِ حَتَّى يَأْتِىَ بِهِ ومَنْ تَرَكَ وَاجِباً لَزِمَهُ الدَّمُ ومَنْ تَرَكَ سُنَّةً لَمْ يَلْزَمْهُ بِتَرْكِهَا شَىْءٌ.

حرام است بر مُحرِم ده چیز: (۱) پوشیدن دوخته«پیراهن، قبا، موزه» وپوشیدن بافته ومعقود یعنی گره دار (۲) پوشیدن سر برای مرد، وپوشیدن رخسار برای زن (۳) شانه کردن مو (۴) تراشیدن، کندن سوزاندن مو (۵) ناخن کردن (۶) به کار بردن عطر (۷) شکار کردن (۸) نکاح بستن (۹) جماع (۱۰) مباشرت با شهوت«مانند دست زدن وبوسیدن» در تمام موارد فوق برای جبران باید فدیه بدهد مگر بستن نکاح که اصلاً بسته نمی شود وقدیه آن را

جبران نمی کند چیزی احرام را فاسد نمی کند مگر جماع در فرج«دست زدن وبوسیدن آن را فاسد نمی کند» و به فاسد شدن احرام نباید از احکام خارج شود بلکه باید بقیه اعمال را ادامه دهد.

وکسی که به عرفه نرسد بعد از انجام عمره احرام رابشکند وبر اوست قضای آن درسال آینده بدون تأخیر با دادن هَدی. کسی که رکن از ارکان حج را ترک کند نباید احرام را بشکند تا هنگامیکه آن رکن را انجام می دهد وکسی که یکی از واجبات حج را ترک کند باید حیوانی را ذبح نماید ولی برای ترک سنت ذبح لازم نیست.

فصل : و الدِّمَاءُ الْوَاجِبَةُ فى الإِحْرَامِ خَمْسَةُ أَشْيَاءٍ أَحَدُهَا الأَمُّ الْوَاجِبُ بِتَرْكِ نُسُكٍ وهُوَ عَلَى التَّرْتِيبِ شَاةٌ فَإِنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ عَشَرَةِ أَيَّامٍ ثَلاَثَةٍ فى الْحَجِّ و سَبْعَةٍ إِذَا رَجَعَ إِلَى أَهْلِهِ و الثَّانِى الدَّمُ الْوَاجِبُ بِالْحَلْقِ و التَّرَفُّهِ وهُوَ عَلَى التَّخْيِيرِ شَاةٌ أَوْ صَوْمُ ثَلاَثَةِ أَيَّامٍ أَوْ التَّصَدُّقُ بِثَلاَثَةِ آصُعٍ عَلَى سِتَّةِ مَسَكِينَ و الثَّالِثُ الدَّمُ الْوَاجِبُ بِالإِحْصَارِ فَيَتَحَلَّلُ و يُهْدِى شَاةَ و الرَّابِعُ الدَّمُ الوَاجِبُ بِقَتْلِ الصَّيدِ وهُوَ عَلَى التَّخْيِيرِ إِنْ كَانَ الصَّيْدُ مِمَّا لَهُ مِثْلٌ أَخْرَجَ الْمِثْلَ مِنَ النَّعَمِ أَوْ قَوَّمَهُ و اشْتَرَى بِقِيمَتِهِ طَعَاماً و تَصَدَّقَ بِهِ أَوْ صَامَ عَنْ كُلِّ مُدٍّ يَوْماً و الْخَامِسُ الدَّمُ الْوَاجِبُ بِالْوَطءِ وهُوَ عَلَى التَّرْتِيبِ بَدَنَةٌ

فَإِنْ لَمْ يَجِدْهَا فَبَقَرَةٌ فَإِنْ لَمْ يَجِدْهَا فَسَبْعٌ مِنَ الْغَنَمِ فَإِنْ لَمْ يَجِدْهَا قَوَّمَ الْبَدَنَةَ وَاشْتَرَى بِقِيمَتِهَا طَعَاماً و تَصَدَّقَ بِهِ فَإِنْ لَمْ يَجِدْهَا صَامَ عَنْ كُلِّ مُدٍّ يَوْماً و لاَيُجْزِئُهُ الْهَدىُ ولاَ الإِطْعَامُ إلاَّ بِالْحَرَمِ و يُجْزِئُهُ أَنْ يَصُومَ حَيْثُ شَاءَ و لاَيَجُوزُ قَتْلُ صَيْدِ الْحَرَمِ و لاَقَطْعُ شَجَرِهِ و الْمُحِلُّ و الْمُحْرِمُ فى ذَلِکَ سَوَاءٌ.

خون های واجب در احرام پنج است: (۱) خون واجب بسبب ترک کردن یکی از مأمور به«مانند ترک احرام از میقات» وترتیب خون واجب چنین است: گوسفند، اگر نباشد ده روز روزه بگیرد«سه روز آن در ایام حج وسنت است قبل از عرفه باشد یعنی ششم وهفتم وهشتم ذی الحجه بهتر است» وهفت روز دیگر هنگامی که به وطن بر میگردد (۲) خون واجب بوسیله تراشیدن سر وزدن عطر وروغن. ودر این خون مختار است در بین سر بریدن گوسفندی یا سه روز روزه یا صدقه دادن سه صاع طعام بلد بر شش مسکین هر یک نیم صاع (۳) خون واجب بوسیله گرفتن راه حج پس می تواند بوسیله احصار بقصد خارج شدن از مراسم حج احرام را بشکند ودر همان جا گوسفندی را ذبح نماید وپس از ذبح گوسفند سر خود را بتراشد (۴) خون واجب بوسیله کشتن شکار و در این خون اختیار دارد در انجام یکی از سه چیز: اگر آن شکار نظیر داشته باشد نظیر آنرا ذبح کند، واگر نظیر نداشته

باشـد قیمـت آنـرا بـه طعـام داده وبـه مسـکین هـای حـرم دهـد یـا اینکـه در مقابـل هـر مـدی یـک روز روزه بگیـرد (۵) خـون واجـب بسـبب جمـاع وبـدین ترتیـب اسـت: یـک شـتر واگـر نباشـد یـک گـاو، اگـر نباشـد هفـت گوسـفند، اگـر نباشـد شـتر را تقـویم کـرده وقیمـت آنـرا بـه طعـام داده صـدقه نمایـد، واگـر نباشـد در مقابـل هـر مـد یـک روز روزه بگیـرد، ذبـح وطعـام روانیسـت مگـر در حـرم ولـی در هرجـائی کـه باشـد مـی توانـد روزه بگیـرد. روانیسـت کشـتن صـید حـرم وهمچنـان بریـدن درخت آن روانیست، برنده چه در احرام باشد یا نه.

كتاب البيوع وغيرها من المعاملات

الْبُيُوعُ ثَلاَثَةُ أَشْيَاءٍ بَيْعُ عَيْنٍ مُشَاهَدَةٍ فَجَائِزٌ و بَيْعُ شَىْءٍ مَوْصُوفٍ فى الذِّمَّةِ فَجَائِزٌ إِذَا وُجِدَتْ الصِّفَةُ عَلَى مَاوُصِفَ بِهِ و بَيْعُ عَيْنٍ غائِبَةٍ لَمْ تُشَاهَدْ فَلاَيَجُوزُ و يَصِحُّ بَيْعُ كُلِّ طَاهِرٍ مُنتَفَعٍ بِهِ مَمْلُوكٍ و لاَيَصِحُّ بَيْعُ عَيْنٍ نَجِسَةٍ و لاَ مَا لاَمَنْفَعَةَ فِيهِ.

کتاب خرید وفروش ومعاملات

بیع سه نوع است: (۱) بیع حاضر که جائز است (۲) بیع چیز موصوف فی الذمه که آنرا سَلَم گویند هرگاه واجد شرائط باشد آن هم جائز است«فروخته شده پاک ومورد استفاده باشد وقدرت تسلیم آنرا داشته باشد» (۳) خرید یا فروش چیزی که رؤیت نشده باشد جائز نیست وهر چیزی که پاک وقابل استفاده بوده وفروشنده مالک آن باشد فروختن آن رواست، ولی فروش چیزی که نجس باشد وقابل استفاده نباشد روانیست.

فصل : و الرِّبَا فى الذَّهَبِ و الْفِضَّةِ و الْمَطْعُومَاتِ و لاَيَجُوزُ بَيْعُ الذَّهَبَ بالذَّهَبِ و الْفِضَّةِ كَذَلِكَ إِلاَّ مُتَمَاثِلاً نَقْداً و لاَبَيْعُ مَاآبتَاعَهُ حَتَّى يَقْبِضَهُ و لاَبَيْعُ اللَّحْمِ بِالْحَيَوَانِ و يَجُوزُ بَيْعُ الذَّهَبِ بِالْفِضَّةِ مُتَفَاضِلاً نَقْداً وكَذَلِكَ الْمَطْعُومَاتُ لاَيَجُوزُ بَيْعُ الْجِنْسِ مِنْهَا

بِمِثْلِهِ إلاَّ مُتَمَاثِلاً نَقْداً و يَجُوزُ بَيْعُ الْجِنْسِ مِنْهَا بِغَيْرِهِ مُتَفَاضِلاً نَقْداً و لاَيَجُوزُ بَيْعُ الْغَرَرِ.

در طلا ونقره وطعامها ربا جائز نیست، وفروش طلا به طلا و نقره به نقره روانیست مگر اینکه نقد فی المجلس ومقدار آنها مساوی باشد. روانیست فروش چیزی مگر به دریافت کردن آن وهمچنین فروختن گوشت حیوان اگر چه از جنس آن باشد روانیست. اما فروش طلا به نقره وبرعکس آن با هر مقدار زیاد به شرط اینکه نقد باشد جائز است. وهمچنان در مطعومات فروش چیزی به جنس خودش روانیست مگر اینکه نقد ومساوی باشد. اما فروش طعامی به غیر جنس خود با هر مقدار زیاد به شرط اینکه نقد وفی المجلس باشد رواست. بَيعِ خِدعه، که آنرا بیع الغَرَ نامند«مانند فروش یک برده از چند برده بدون تعیین ویا فروش پرنده درهوا جائز نیست.

فصل : و الْمُتَبَايِعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَتَفَرَّقَا و لَهُمَا أَنْ يَشْتَرِطَا الْخِيَارَ إِلَى ثَلاَثَةِ أَيَّامٍ و إِذَا وُجِدَ بِالْمَبِيعِ عَيْبٌ فَلِلْمُشْتَرِى رَدُّهُ و لاَيَجُوزُ بَيْعُ الثَّمَرَةِ مُطْلَقاً إلاَّ بَعْدَ بُدُوِّ صَلاَحِهَا و لاَبَيْعُ مَا فِيهِ الرِّبَا بِجِنْسِهِ رَطْباً إلاَّ اللَّبَنَ.

خریدار و فروشنده تا هنگامی که در مجلس عقد هستند اختیار پشیمانی را دارند ونیز می توانند تا سه روز تعهد

اختیار را بیکدیگر بدهند که هرگاه عیبی در مبیع باشد خریدار آنرا بفروشنده برگرداند. سه روز مدت اختیار از حین جدا شدن از مجلس عقد محسوب می شود فروش ثمر روانیست مگر اینکه آثار رسیدن آن ظاهر شود«مثلاً در انار مزه ترشی، در انجیر نرم شدن، در عناب وآلوچه قرمزی آن ظاهر شده باشد» فروش چیزی ربوی به جنس خود روانیست در حال تری مگر شیر که جائز است مثلاً یک پیمانه شیر گاو و به یک پیمانه شیرگوسفند جایز است. شیر شامل مشتقات آن هم می شود از قبیل ماست، دوغ، پنیر ومعیار شیر پیمانه است حتی رواست فروش ماست به شیر بوسیله پیمانه گرچه در وزن تفاوت داشته باشند.

فصل : و يَصِحُّ السَّلَمُ حَالاً و مُؤَجَّلاً فِيمَا تَكَامَلَ فِيهِ خَمْسُ شَرَائِطَ أَنْ يَكُونَ مَضْبُوطاً بِالصِّفَةِ وأَنْ يَكُونَ جِنْساً لَمْ يَخْتَلِطْ بِهِ غَيْرُهُ ولَمْ تَدْخُلْهُ النَّارُ لِإحَالَتِهِ وأَنْ لاَيَكُونَ مُعَيَّناً ولاَمِنْ مُعَيَّنٍ ثُمَّ لِصِحَّةِ الْمُسْلِمْ فِيهِ ثَمَانِيَةُ شَرَائِطَ وهُوَ أَنْ يَصِفَهُ بَعْدَ ذِكْرِ جِنْسِهِ و نَوْعِهِ بِالصِّفَاتِ الَّتِى يَخْتَلِفُ بِهَا الثَّمَنُ وأَنْ يَذْكُرَ قَدْرَهُ بِمَا يَنْفِى الْجَهَالَةَ عَنْهُ وإِنْ كَانَ جِنْسِهِ و نَوْعِهِ بِالصِّفَاتِ الَّتِى يَخْتَلِفُ بِهَا الثَّمَنُ وأَنْ يَذْكُرَ قَدْرَهُ بِمَا يَنْفِى الْجَهَالَةَ عَنْهُ و إِنْ كَانَ مُؤَجَّلاً ذَكَرَ وَقْتَ مَحَلِّهِ وأَنْ يَكُونَ

مَوْجُوداً عِنْدَ الإسْتِحْقَاقِ فی الْغَالِبِ وأَنْ يَذْكُرَ مَوْضِعَ قَبْضِهِ وأَنْ يَكُونَ الثَّمَنُ مَعْلُوماً وأَنْ يَتَقَابَضَا قَبْلَ التَّفَرُّقِ وأَنْ يَكُونَ عَقْدُ السَّلَمِ نَاجِزاً لاَيَدْخُلُهُ خِيَارُ الشَّرْطِ.

شَلَم یا سلف در لغت به معنی پیش فروش است و در اصطلاح شرع فروختن چیزی موصوف فی الذّمه است وسلم روا نیست مگر به ایجاب وقبول وآن هم بطور فوری وهم بطور مؤجَّل رواست، و روا بودن آن مربوط به پنج شرط است: (۱) مُسلَمٌ فِیه دارای صفات مضبوط واستوار باشد (۲) جنس مخلوط نباشد (۳) به جهت تبدیل آن آنرا روی آتش نه گذاشته باشند«مثل اینکه آنرا روی آتش گذاشته باشند برای پختن یا بریان شدن واگر آنرا برای جدا شدن گذاشته باشند مانند گذاشتن عسل و روغن تا از یکدیگر جدا شوند رواست» (۴) مُسلَمٌ فِیه معلوم نباشد اگر معلوم باشد مثلاً این پیراهن را به تو سَلَم دادم در مقابل این بنده روانیست و به عنوان فروش منعقد هم نمی شود (۵) مُسلَم فِیه از چیز معین نباشد«بگوید این درهم را سَلَم تو کردم در مقابل یک من از این نمونه».

برای روا بودن مُسلُمٌ فِیه باید هشت شرط وجود داشته باشد: (۱) بعد از نام بردن جنس و نوع آن باید طوری آن را تعریف کند که از آن تفاوت قیمت ها معلوم شود «مثلاً در سَلَم بَرده نوع ان را ذکر کند: ترکی، هندی، مذکر،

مؤنث، عمر آن، طول قامت، کوتاهی آن میانه، رنگ. در شتر و وگاو، گوسفند، اسب، استر، خر، باید ذکر کند نر است، ماده است، سنّ آنها را بگوید ودر پیراهن ذکر جنس پنبه، کتان، ابریشم، نوع آن مثلاً پنبه عراقی ودر پرنده بیان نوع بزرگی، کوچکی. در پیراهن لازم است بیان کردن طول، عرض، ضخامت، نازکی، نرمی، وزبری...الآخر».

(۲) بیان مقدار مُسلَمٌ فِیه بطوریکه علم قطعی بدان حاصل شود«پیمودنی است، کشیدنی است، یا شمردنی» (۳) اگر مُسلُمٌ فِیه مؤجل باشد وقت تسلیم آن را بیان کند«ماه فروردین مثلاً» (۴) مُسلُمٌ فِیه چیزی باشد که در وقت تسلیم غالباً وجود داشته باشد (۵) نابردن محل تسلیم (۶) بهاء معلوم باشد (۷) باید در بین مُسلِم و مُسلمٌ الیه قبل از تفرّقِ رأس المال دریافت شده باشد (۸) عقد سلم خیارالمجلس دارد، ولی خیار شرط ندارد، اگر خیار شرط در آن قرار داده شود باطل است.

فصل : و الْحَجْرُ عَلَى سِتَّةٍ الصَّبِىُّ و الْمَجْنُونُ و السَّفِيهُ الْمُبَذِّرُ لِمَالِهِ و الْمُفْلِسُ الَّذِى آرْتَكَبَتهُ الدُّيُونُ و الْمَرِيْضُ فِيمَا زَادَ عَلَى الثُّلُثِ و الْعَبْدُ الَّذِى لَمْ يُؤْذَنْ لَهُ فى التِّجَارَةِ و تَصَرُّفُ الصَّبِىّ و الْمَجْنُونِ و السَّفِيهِ غَيْرُ صَحِيحٍ و تَصَرُّفُ الْمُفْلِسِ يَصِحُّ فى ذِمَّتِهِ دُونَ أَعْيَانِ مَالِهِ و تَصَرُّفُ الْمَرِيضِ فِيمَا زَادَ عَلَى الثُّلُثِ

مَوْقُوفٌ عَلَى إِجَازَةِ الْوَرَثَةِ مِنْ بَعْدِهِ و تَصَرُّفُ الْعَبْدِ يَكُونُ فی ذِمَّتِهِ يُتْبَعُ بِهِ إِذَا عُتِقَ.

حِجر در لغت به معنی منع است ودر اصطلاح شرع منع تصرف است از مال. شش صنف از تصرف در مال خودشان جلوگیری می شود: (۱) کودک (۲) دیوانه (۳) ابلهیکه در مال خودش زیاده روی کند (۴) مفلسی که وامها طوری بر او متراکم شده باشند که مال وی کفایت پرداخت آنها را نکند (۵) مریض هرگاه از ثلث بیشتر وصیت کند و مدیون نباشد«چه اگر مدیون باشد بطوریکه وام های او تمام مال وی را فرا گیرد، در این صورت بطور کلی از تصرف جلوگیری می شود» (۶) بَرده ای که از طرف آقایش اجازه تجارت نداشته باشد، تصرف کودک، دیوانه، وابله روانیست. تصرف مُفلِس در ذمّه خودش جائز است نه در اعیان مال خود. تصرف مریض در بیشتر از ثلث یک سوم مالش بسته به اجازه ورثه می باشد بعد از مرگ او. تصرف بَرده در گردن خود او می باشد هرگاه آزاد شود. اگر وام نموده باشد صاحبان وام آن را از او می گیرند. همچنین اگر سود بَرده باشد مال خود اوست نه آقا.

فصل : و كُلُّ مَاجَازَ بَيْعُهُ جَازَ رَهْنُهُ فی الدُّيُونِ إِذَا آسْتَقَرَّ ثُبُوتُهَا فی الذِّمَّةِ و لِلرَّاهِنِ الرُّجُوعُ فِيهِ مَالَمْ يَقْبِضْهُ و لاَيَضْمَنُهُ الْمُرْتَهِنُ إلاَّ بِالتَّعَدِّی وإِذَا قَبَضَ

بَعْضَ الْحَقِّ لَمْ يَخْرُجْ شَیْءٌ مِنَ الرَّهْنِ حَتَّی يَقْضِیَ جَمِيعَهُ.

در احکام رهن«گرو»: رهن در لغت ثابت بودن است ودر اصطلاح شرع قرار دادن مالی است در بند شخص در مقابل وامی که مورد نیاز بوده است که هنگام نه پرداختن آن، از آن حقِ خود را دریافت نماید. هر چه فروختنش جائز باشد گروش هم جائز می باشد«در مقابل وام هائیکه در ذِمّه شخص قرار گرفته است گروگزار می تواند قبل از گذاشتن گرو پشیمان شود ومرتهن ضامن مورد گرو نمی شود مگر مُتعدی واهمال کرده باشد«در صورت نابود شدن مورد گرو در نزد مرتهن وام وی ساقط نمی شود». هرگاه مرتهن مقداری از وام را از گرو گزار دریافت کند چیزی از مورد گرو آزاد نمی شود بلکه آزاد شدن آن بسته به پرداخت تمام وام است.

فصل : و يَصُحُّ الصُّلحُ مَعَ الإقْرَارِ فی الأَمْوَالِ ومَا أَفْضَی إِلَيهَا وهُوَ نَوْعَانِ إِبْرَاءٍ و مُعَاوَضَةٍ فَالإِبْرَاءُ اقْتِصَارُهُ مِنْ حَقِّهِ عَلَی بَعْضِهِ و لاَيَجُوزُ تَعْلِقُهُ عَلَی شَرْطٍ و الْمُعَاوَضَةُ عُدُولُهُ عَنْ حَقِّهِ إِلَی غَيْرِهِ و يَجْرِی عَلَيهِ حُكمُ الْبَيْعِ و يَجُوزُ لِلإِنْسَانِ أَنْ يُشْرِعَ رَوْشَناً فی طَرِيقٍ نَافِذٍ بِحَيْثُ لاَيَتَضَرَّرُ الْمَارُّ بِهِ و لاَيَجُوزُ فی الدَّرْبِ الْمُشْتَرَكِ إِلاَّ بِإِذْنِ الشُّرَكَاءِ و يَجُوزُ تَقْدِيمُ

الْبَابِ فِی الدَّرْبِ الْمُشْتَرَکِ و لاَیَجُوزُ تَأْخِیرُهُ إلاَّ بِإِذْنِ الشُّرَکَاءِ.

«در صلح»: صلح در لغت به معنی قطع جنگ وجدال است و در اصطلاح شرع عقدیست که بوسیله آن جنگ وجدال قطع می شود. آشتی با وجود اقرار به مالهای مدّعی وچیزیکه منجر به مال شود رواست.

آشتی دو نوع است: (۱) اِبراء«آزاد کردن» (۲) معاوضه.

ابراء آن است که در مقابل پرداخت مقداری از حقّش او را آزاد کند وموکول کردن آشتی بر شرطی جایز نیست«بگوید هرگاه حاجی ها برگشتند با تو آشتی می کنم» آشتی معاوضه آن است که از حقوق خودش دست کشیده به چیز دیگری راضی شود، واین نوع آشتی حکم بیع را دارد«کلیه احکام بیع مانند رد بوسیله عیب منع تصرف قبل از قبض درآن جاری می شود» رواست برای مسلمانان از دیوار خود تیر را بر راهی که محل عبور ومرور مردم ودرشکه و ماشین واسب وغیره باشد نصب نماید، بشرطیکه بلندی آن طوری باشد که مانع عبور ومرور آنها نشود وبدون زحمت در زیر آن عبور کنند، ولی عمل نامبرده در درب های مشترک روانیست مگر به اجازه شرکاء ودر درب مشترک می تواند در خود را جلو

ببرد ولی به عقب بردن آن روا نیست مگر به اجازه شرکاء.

فصل : و شَرَائِطُ الْحَوَالَةِ أَرْبَعَةُ أَشْيَاءَ رِضَاءُ الْمُحِيلِ و قُبُولُ الْمُحَالِ و كَوْنُ الْحَقِّ مُسْتَقِرّاً فى الذِّمَّةِ و اتِّفَاقِ ما فى ذِمَّةِ الْمُحِيلِ و الْمُحَالِ عَلَيهِ فى الْجِنْسِ و النَّوْعِ و الْحُلُولِ و التَّأْجِيلِ و تَبْرَأُ بِهَا ذِمَّةُ الْمُحِيلِ.

در حواله: حواله در لغت انتقال دادن است و شرعاً انتقال دادن حق است از گردن حواله کننده به گردن حواله به او شده.

شروط حواله چهار چیز است: (۱) رضایت مُحیل«کسیکه بر او وام است» (۲) قبول مُحتال«کسیکه استحقاق وام را بر حواله کننده دارد» (۳) آن حق «مُحالٌ به» در ذمّه «گردن» قرار گرفته باشد (۴) آنچه بر ذمّه حواله کننده است وحواله بر او شده است در جنس و نوع وتقدیم وتأخیر یکی باشند، وبوسیله حوالهٔ نامبرده گردن حواله کننده از وام آزاد می شود«همچنین حواله بر او شده».

فصل : و يَصِحُّ ضَمَانُ الدُّيُونِ الْمُستَقِرَّةِ فى الذِّمَّةِ إذَا عُلِمَ قَدْرُهَا و لِصَاحِبِ الْحَقِّ مُطَالَبَةُ مَنْ شَاءَ مِنَ الضَّامِنِ و الْمَضْمُونِ عَنْهُ إذَا كَانَ الضَّمَانُ عَلَى مَابَيَّنَّا و إذَا غَرِمَ الضَّامِنُ رَجَعَ عَلَى الْمَضْمُونِ عَنْهُ إذَا كَانَ

الضَّمَانُ و القَضَاءُ بِإذْنِهِ و لاَيَصِحُّ ضَمَانُ الْمَجْهُولِ و لاَمَا لَمْ يَجِبْ إلاَّ دَرْکَ الْمبِيعِ.

در ضمان«کفیل شدن»: هرگاه مقدار وامها معلوم باشد رواست کفیل شدن. صاحب حق می تواند از ضامن یا از مضمونٌ عنه«کسیکه وام براوست» مطالبه کند هرگاه ضمانت طوری باشد که آنرا بیان کردیم. هرگاه ضامن محکوم به غرامت شود وضمانت وپرداخت به اجازه مضمون عنه باشد ضامن باید از مضمون عنه حق خود را دریافت کند. ضمانت چیزی که مجهول باشد جائز نیست همچنان ضمانت چیزی که واجب نشده است«مانند ضمانت یک صد ریال که در آینده بر زید واجب می شود» جائز نیست! اگر ضمان فرارسیدن تسلیم مبیع وچیز فروخته شده«مثلاً ضمانت†کند که هنگام رسیدن پرداخت پول مبیع در صورتی که خریدار آنرا نپردازد باید ضامن آن را بپردازد».

فصل : و الكَفَالَةُ بِاْلبَدَنِ جَائِزَةٌ إذَا كَانَ عَلَى المَكفُوليِ بِهِ قٌ لاَدَمِيّ.

کفالت بدن جائز است وهرگاه حق آدهی بر مکفول به باشد«مکفول به معنی شخصی که دو را کفالت می کند» مانند قیءص وارد•کردن تهمت به کسی«قید آدمی حق الله را خارج می کند چه کفالت آن روا یست مانند *د

دزدی، حـــد آشامیدن `شـــراب، حـــد گِنــا» وهرگـــاه کفیـــل مکفـــول به را تسلیم نماید آزاد می شود.

فصــــل : و لِلشَّــرِكَةِ خَمْــسُ شَــرَائِطَ أَنْ تَكُــونَ عَلَــى نَــاضِّ مِــنَ الــدَّرَاهِمِ و الــدَّنَانِيرِ وأَنْ يَتَّفِقَــا فــى الْجِــنسِ و النَّــوْعِ وأَنْ يَخْلِطَــا الْمَــالَيْنِ وأَنْ يَــأْذَنَ كُــلُّ وَاحِــدٍ مِنهُمَــا لِصَــاحِبِهِ فى `التَّصَـــــرُّفِ وأَنْ يَكُـــونَ الــــــرِّبْحُ و اُ ْخسْـــــرَفنُ عَلَـــى ْدْرِ الْمَــالَيْنِ و لِكُــلِّ َاحِــدٍ مِنهُمَــا فَسْــخُهَا مَتَــى شُــاءَ ومَغى مَاتَ أَحَدُهُمَا بَطَلَتْ.

«شــركت»: شــركت گــر لغــت بــه!معنی اخـــتلاط اســـت ودر اصــطلاح شــرع شــرکت چنــد نفــر اســت در چیــزٍ بــه حسب شـــهرت شـــرکت دارای پـنج شـــرط اســـت: (۱) داشـــتن پـــول نقـــد درهـــم یـــا دینـــار (۲) در جـــنس ونـــوع متفـــق باشـــند«یکـــی طـــلا، ودیگـــری نقـــره روانیســـت» (۳) آنـــرا مخلـــوط کـــرده باشـــند (۴) هـــر یـــک اجـــازه تصـــرف دیگـــری را داده باشـــند (۵) ســـود وزیـــان بـــه میـــزان مـــال هـــر دوباشـــند هـــر یـــک از شـــرکاء هرگـــاه بخواهـــد آنـــرا فســـخ مـــی کنـــد. وهرگـــاه یکـــی از آنـــان بمیـــرد شرکت باطل است.

فصــــل : و كُــلُّ مَاجَــازَ لِلإِنْسَــانِ التَّصَــرُّفُ فِيــهِ بِنَفْسِــهِ جَازَلَــهُ أَنْ يُوَكِّــلَ أَوْ يَتَوَكَّــلَ فِيــهِ و الْوَكَالَــةُ عَقْــدٌ جَــائِزٌ و لِكُــلِّ مِنهُمَــا فَسْــخُهَا مَتَــى شَــاءَ و تَنْفَسِــخُ بِمَــوْتِ أَحَــدِهِمَا وَالْوَكِيــلُ أَمِيــنٌ فِيمَــا يَقْبِضُــهُ وفِيمَــا يَصْــرِفُهُ و لاَيَضْــمَنُ

إلاَّ بِالتَّفْرِيطِ و لاَيَجُوزُ أَنْ يَبِيعَ و يَشْتَرِى إلاَّ بِثَلاَثَةُ شَرَائِطَ أَنْ يَبِيعَ بِثَمَنِ الْمِثْلِ وأَنْ يَكُونَ نَقْداً بِنَقْدِ الْبَلَدِ و لاَيَجُوزُ أَنْ يَبِيعَ مِنْ و لاَيُقِرُّ عَلَى مُوَكِّلِهِ إلاَّ بِإذْنِهِ.

در احكام وكالت: وكالت به كسر وفتحه واو در لغت به معنى دادن اختيار است، ودر اصطلاح شرع اختيار دادن كسى است، انجام دادن كارى را كه در حيات مِوكّل، آن را انجام دهد.

هرچيزى كه انسان بتواند در آن تصرف نمايد مى تواند براى انجام دادن آن وكيل بگيرد، وكالت عقديست جائز هريك از مُوَكِّل و وكيل هرگاه بخواهند مى توانند آنرا فسخ كنند، و بمردن يكى از آنان فسخ مى شود. وكيل در چيزى كه دريافت مى كند يا صرف مى كند امين است وضامن نمى شود مگر اين كه تقصير وكوتاهى او ثابت شود.

خريد وفروش وكيل رواست مگر به سه شرط: (١) به بهاى مثل خريد وفروش كند (٢) پول مورد معامله نقد محل باشد (٣) به استقلال از طرف خودش خريد و فروش نكند وبدون اجازه موكل اقرار به نمودن و بودن چيزى از زبان موكل نكند.

فصل : و الْمُقَرُّ بِهِ ضَرْبَانِ حَقُّ اللهِ تَعَالَى و حَقُّ الآدَمِيِّ فَحَقُّ اللهِ تَعَالَى يَصِحُّ الرُّجُوعُ فِيهِ عَنِ الإقْرَارِ بِهِ و حَقُّ الآدَمِيِّ لاَيَصِحُّ الرُّجُوعُ فِيهِ عَنِ الإقْرَارِ بِهِ

و تَفْتَقِرُ صِحَّةُ الإقْرَارِ إِلَى ثَلاَثَةِ شَرَائِطَ البُلُوغُ و الْعَقْلُ و الإخْتِيَارُو إِنْ كَانَ بِمَالٍ اعْتُبِرَ فِيهِ شَرْطُ رَابعٌ وهُوَ الرُّشْدُ وإذَا أَقَرَّ بِمَجْهُولٍ رُجِعَ إِلَيهِ فى بيَانِهِ و يَصِحُّ الإسْتِثْنَاءُ فى الإقْرَارِ إذَا وَصَلَهُ بِهِ وهُوَ فى حَالِ الصِّحَّةِ و الْمَرَضِ سَوَاءٌ.

در احکام اقرار: اقرار در لغت به معنی ثابت کردن است و در اصطلاح شرع گزارش حقی است بر اقرار کننده.

چیزی که به آن اقرار می شود دو نوع است: (۱) حق خدا«مانند دزدی و زنا» (۲) حق آدمی«مانند حد تهمت زدن به کسی» در اقرار کردن به حق خدا پشیمان شدن وانکار کردن آن بعد از اقرار جائز است«مثلاً بگوید پشیمانم دروغ گفتم» ولی در حق آدمی رجوع وانکار بعد از اقرار پذیرفته نمی شود.

صحت اقرار نیازمند سه شرط است: (۱) بلوغ (۲) عقل (۳) اختیارو

ودر صورتی که اقرار به مال باشد نیازمند شرط دیگر است که عبارت است از رشد«اقرار کننده مطلق التَّصرف باشد ولی اگر اقرار به مال نباشد بلکه اقرار به طلاق یا ظهار باشد نیازمند شرط چهارم نیست زیرا اقرار سفیه هم پذیرفته می شود». وهرگاه اقرار به چیزی مجهول کند«بگوید فلانی چیزی از من می خواهد واسم آن را نبرد» باید از وی توضیح خواسته شود«پس به هر چه

اقرار کند پذیرفته می شود مادام مقرَّبِه مال باشد اگر چه یک شاهی هم باشد، اما اگر آن مجهول را به چیزی تفسیر کند که شایستگی نداشته ولی از جنس چیزی شایسته باشد مانند یک دانه گندم ویا اینکه از جنس آن نباشد ولی تملیک آن روا باشد مانند پوست مردار وسگ شکاری در این موارد قول او پذیرفته می شود. وهرگاه اقرار به مجهول نمایدولی آن را نگوید بعد از توضیح خواستن در صورت نگفتن آن باید زندانی شود تا هنگامی که اقرار بر آن چیز مجهول می نماید واگر قبل از بیان آن فوت نمود مطالبه آن از وارث می شود وقاضی کلیه ترکه وی را توقیف می کند. در اقرار استثناء جائز است هرگاه در بین مستثنی منه ومستثنی فاصله نباشد«اگر فاصله بگذارد در بین آنها به سکوت ویا گفتار بسیار خارج از موضوع زیان دارد، اما سکوت کم زیان ندارد، ورد این صورت مشروط است که مستثنی تمام مستثنی منه را فرا نگیرد مثلاً بگوید فلانی از من می خواهد ده تومان مگر ده تومان، زیان دارد وپذیرفته نیست» واقرار در حال صحت ومرض مساوی است«در هر دو حالت پذیرفته می شود».

فصل : و كُلُّ مَايُمْكِنُ الإنْتِفَاعُ بِهِ مَعَ بَقَاءِ عَينِهِ جَازَتْ إِعَارَتُهُ إذَا كَانَتْ مَنَافِعُهُ آثَاراً و تَجُوزُ الْعَارِيَةُ مُطْلَقَةً و مُقَيَّدَةً بِمُدَّةٍ وهِيَ مَضْمُونَةٌ عَلَى الْمُسْتَعِيرِ بِقِيْمَتِهَا يَوْمَ تَلَفِهَا.

در احکام عاریه: عاریه به تشدید یاء«در اصطلاح شرع مباح بودن استفاده از چیزی بطور رایگان از اهل تبرع است» هرچه ممکن باشد از آن استفاده شود یا عین آن باقی بماند عاریه گرفتن آن چیز رواست، عاریه بدون معلوم کردن مدت وبا معلوم کردن مدت جائز است، در صورت تلف شدن، مستعیر باید غرامت آنرا به پردازد وغرامت آن قیمت روز تلف است.

فصل : ومَنْ غَصَبَ مَالاً لِأَحَدٍ لَزِمَهُ رَدُّهُ و أَرْشُ نَقْصِهِ و أُجْرَةُ مِثْلِهِ فَإِنْ تَلِفَ ضَمِنَهُ بِمِثْلِهِ إِنْ كَانَ لَهُ مِثْلٌ أَوْ بِقِيْمَتِهِ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِثْلٌ أَكْثَرَمَا كَانَتْ مِنْ يَوْمِ الْغَصْبِ إِلَى يَوْمِ التَّلَفِ.

در احکام غصب: در لغت گرفتن چیزی است به ظلم و آشکارا وشرعاً استیلا و غالب شدن است بر ملک غیر. کسی که مال کسی را غصب کند باید با غرامت نقصی که بر آن وارد شده است واجرت مثل آن به مالکش برگرداند«اجرت مثل یعنی مانند آن اگر بطور آزاد در نزد کسی باشد در مقابل اجرت چه مقدار اجرت آن است باید به همان مقدار غاصب را غرامت کنند» ودر صورت تلف شدن مانند آن یا قیمت آن از وی گرفته می شود«در صورت گرفتن قیمت باید اکثر قیمت از روز غصب شدن تا روز غرامت چه قیمتی بالاتر بوده است همان قیمت را از وی بگیرند».

فصل : و الشُّفْعَةُ وَاجِبَةٌ بِالْخُلْطَةِ دُونَ الْجِوَارِ فِيمَا يَنْقَسِمُ وفی كُلِّ مَا لاَيُنْقَلُ مِنَ الأَرْضِ كَالْعَقَارِ و غَيْرِهِ بِالثَّمَنِ الَّذِی وَقَعَ عَلَيهِ الْبَيْعُ وهِیَ عَلَی الْفَوْرِ فَإِنْ أَخَّرَهَا مَعَ الْقُدْرَةِ عَلَيهَا بَطَلَتْ وإذَا تَزَوَّجَ امْرَأَةً عَلَی شِقْصٍ أَخَذَهُ الشَّفِيعُ بِمَهْرِ الْمِثْلِ وإنْ كَانَ الشُّفَعَاءُ جَمَاعَةً اسْتَحَقُّوهَا عَلَی قَدْرِ الأَمْلاَكِ.

در احکام شفعه: شفعه در لغت به معنی پیوستن است. ودر اصطلاح شرع حق تملک قهری است که برای مالک قدیم ثابت می شود بسبب شرکت به همان قیمتی که مالک آن شده است ومالک جدید ازآن حق محروم می شود شفعه بوسیله آمیزش شیوع برای شریک ثابت می شود نه بوسیله همسایگی پس شفعه برای همسایه خانه ثابت نمی شود خواه به هم چسبیده باشند یا نه، شُفعَه در چیزی ثابت می شود که قابل تقسیم باشد، در چیزی که قابل تقسیم نباشد روا نیست.«مانند حمام کوچک چه در آن شفعه نیست» ودر هرچیزی که ممکن نباشد نقل کردنش مانند باغ و زمین وغیره شفعه ثابت می شود.«ساختمان و درخت هم به تبعیت زمین شفعه را ثابت میکند» به قیمتی که برای آن تعیین شده است. طلب شفعه باید فوری باشد، تأخیر کردن آن با وجود قدرت شفعه را ساقط می کند. هرگاه مردی زنی را نکاح و مقداری از زمین مشترک را برای مهریه وی تعیین نماید شفیع وی می تواند آن زمین

را بـه شـفعه بـرای خـود قبـول کنـد وپـول آن را مهریـه زن قـرار دهـد وهرگـاه شـفیع هـا بسـیار باشـند ویکـی از آنـان ملـک خـود را بـه فروشـد شـفعای دیگـر هـر یـک نسـبت بـه سـهمیه ای کـه دارنـد آن را در بـین خودشـان بایـد تقسـیم کننـد«مـثلاً اگـر یکـی از آنـان مالـک نصـف بـاغ وزمینـی باشـد ودیگـری مالـک ثلـث آن ودیگـری مالـک یـک ششـم آن باشـد وصـاحب نصـف اگـر حِصـّه خـود را بـه فروشـد دو شـفیع دیگـر بایـد آن را دربـین خـود سـه قسـمت کننـد آنکـه ثلـث داشـته اسـت دو سـوم و آن کـه یـک ششـم داشـته اسـت یـک سـوم خواهـد گرفت».

فصـل : و لِلْقِـرَاضِ أَرْبَعَـةُ شَـرَائِطَ أَنْ يَكُـونَ عَلَـى نَـاضٍّ مِـنَ الـدَّرَاهِمِ و الـدَّنَانِيرِ وأَنْ يَـأذَنَ رَبُّ الْمَـالِ لِلْعَامِـلِ فـى التَّصَـرُّفِ مُطْلَقـاً أَوْ فِيمَـا لاَيَنْقَطِـعُ وُجُـودُهُ غَالِبـاً وأَنْ يَشْـتَرِطَ لَـهُ جُـزْءاً مَعْلُومـاً مِـنَ الـرِّبْحِ وأَنْ لاَيُقَـدَّرَ بِمُـدَّةٍ ولاَضَـمَانَ عَلَـى الْعَامِـلِ إلاَّ بِعُـدْوَانٍ وإذَا حَصَـلَ رِبْـحٌ و خُسْرَانٌ جُبِرَ الْخُسْرَانُ بِالرِّبْحِ.

در احکـام قـراض: قـراض در لغـت بـه معنـی قطـع اسـت ودر اصـطلاح شـرع ایـن اسـت کـه مالـک مـالی را بـه کـارگری واگـذارد کـه در آن کـار کنـد وسـود آن در بـین هـر دو تقسـیم شود.

قـراض دارای چهـار شـرط اسـت: (۱) طـلا ونقـره خـالص ونقـد باشـد (۲) مالـک اختیـار تـام بـه کـارگر بدهـد کـه بـه

آرزوی خود در آن تصرف نماید یا اینکه در چیزی که غالباً و همیشه وجود دارد اختیار تام بدهد (۳) مالک متعهد شود که مقدار معلوم از سود آن به کارگر دهد مانن«یک دوم ویا یک سوم وغیره» (۴) مدت آن تعیین نشود «مانند یکسال وامثال آن» در اینصورت اگر مال القراض تلف شود کارگر ضامن نمی شود مگر تقصیری وی ثابت گردد وهرگاه در مال القراض سود یا زیان حاصل شود باید سود آن زیان را جبران کند.

فصل : و الْمُسَاقَاةُ جَائِزَةٌ عَلَى النَّخْلِ و الْكَرْمِ ولَهَا شَرْطَانِ أَحَدُهُمَا أَنْ يُقَدِّرَهَا بِمُدَّةٍ مَعْلُومَةٍ و الثَّانِى أَنْ يُعَيِّنَ لِلْعَامِلِ جُزْءاً مَعْلُوماً مِنَ الثَّمَرَةِ ثُمَّ الْعَمَلُ فِيهَا عَلَى ضَرْبَيْنِ عَمَلٌ يَعُودُ نَفْعُهُ إِلَى الثَّمَرَةِ فَهُوَ عَلَى الْعَامِلِ و عَمَلٌ يَعُودُ نَفْعُهُ إِلَى الأَرْضِ فَهُوَ عَلَى رَبِّ الْمَالِ.

در احکام مساقاة: مساقات در لغت به معنی آبیاری ودر اصطلاح شرع واگذاردن درخت خرما وانگور است به شخصی که آنها را آبیاری وترتیب کند وبه عمل آورد، درمقابل مقدار معلوم از ثمر آنها.

در دو چیز مساقات جائز است: (۱) خرما (۲) درخت انگور به دوشرط: (۱)

معلوم کردن مدت«یکسال هلالی مثلاً»(۲) معلوم کردن مقدار معین از ثمر آنها «نصف یا ثلث وغیره» پس کار

کردن در آنها دو نوع است: (۱) کاری است که سود عائد ثمر است«مانند آبیاری، تلقیح یعنی پاشیدن مقداری از بذر نر بر ماده» واین وظیفه کارگر است (۲) عملی که نفع آن عائد زمین است«مانند نصب چرخها، کندن چاهها» واین وظیفه صاحب آنها است.

فصل : و كُلُّ مَا أَمْكَنَ الإنْتِفَاعُ بِهِ مَعَ بَقَاءِ عَيْنِهِ صَحَّتْ إِجَارَتُهُ إذَا قُدِّرَتْ مَنْفَعَتُهُ بِأَحَدِ أَمْرَيْنِ بِمُدَّةٍ أَوْ عَمَلٍ و إِطْلاَقُهَا يَقْتَضِى تَعْدِيلَ الأُجْرَةِ إلاَّ أَنْ يُشْتَرَطَ التَّأْجِيلُ و لاَتَبْطُلُ الإجَارَةُ بِمَوْتِ أَحَدِ الْمُتَعَاقِدَينِ و تَبْطُلُ بِتَلَفِ الْعَيْنِ الْمُسْتَأْجَرَةِ ولاَ ضَمَانَ عَلَى الأَجِيرِ إلاَّ بِعُدْوَانٍ.

در احکام اجاره: اجاره به کسر همزه وضم آن در لغت به معنی گرفتن یا مزد دادن است ودر اصطلاح شرع عقدی است بر منفعت معلوم باشد شرط اجاره دهنده و اجاره کننده«موجر و مستأجر» رشد واختیار است در تعریف بالا قید معلوم جعاله و قید مقصود اجاره یک دانه سیب برای بوئیدن وقید قابل بخشش بضع زن«فرج» خارج می شود که عقد بر آنها اجاره نامیده نمی شود، وهمچنان قید اباحه اجاره کنیزها برای وطئ وقید عوض عاریه وقید معلوم عوض آبیاری خارج می شود.

هرچیز ممکن باشد از آن سود بردن با باقیماندن عین آن اجاره آن رواست به شرط رعایت دوشرط: (۱) مدت«این خانه را بتو دادم به عنوان اجاره به مدت دو سال» (۲) عمل«تورا اجیر نمودم برای دوختن این پیراهن» نام بردن اجاره بطور مطلق حمل بر پرداختن اجرت فوری می کند مگر اینکه تأخیر آن را مشروط کرده باشد. اجاره به مردن یکی از دو طرف معامله باطل نمی شود«بلکه تاسپری شدن مدت باقی می ماند ووارثین آنان جانشین میت می باشند» اجاره به تلف شدن چیز اجاره داده شده باطل می گردد ودر تلف آن مستأجر مسئولیتی ندارد مگر تقصیر وتعدّی اوظاهر شود.

فصل : و الْجُعَالَةُ جَائِزَةٌ وهُوَ أَنْ يَشْتَرِطَ فی رَدِّ ضَالَّتِهِ عِوَضاً مَعْلُوماً فَإذَا رَدَّهَا اسْتَحَقَّ ذَلِکَ الْعِوَضَ الْمَشْرُوطَ.

در احکام جعاله: جعاله به تثلیت جیم در لغت قرار دادن چیزی است برای شخص در مقابل عمل انجام شده ودر اصطلاح شرع تعهد کردن شخص عاقل وبالغ ومختار است که در مقابل عمل معلوم یا مجهول مالی را به کسی بدهد.

جعاله از طرفین«جاعل-مجعولٌ له» جایز است و آن عبارتست از تعهد کردن جاعل برای کسی که گم شده اورا پیدا کند ودر مقابل آن مقدار معلومی را دریافت نماید.

فصــل : وإذَا دَفَـعَ إلَـى رَجُـلٍ أَرْضـاً لِيَزْرَعَهَـا و شَـرَطَ لَـهُ جُـزْءاً مَعْلُومـاً مِـنْ رِيْعِهَـا لَـمْ يَجُـزْ وإنْ أَكْـرَاهُ إيَّاهَـا بِـذَهَبٍ أَوْ شَرَطَ لَهُ طَعَاماً مَعْلُوماً فی ذِمَّتِهِ جَازَ.

در احکــام مخــابره ومزارعــه وکرایــه دادن زمــین: مزارعــه یعنــی واگــذار کــردن زمــین بــه شخصــی کــه آنــرا بکــارد، در مقابــل مقــداری از محصــولات آن وبــذر بــه عهــده مالــک است.

مخـابره نیـز ماننـد مزارعـه اسـت بـا ایـن فـرق کـه بایـد بـه عهـده کـارگر باشـد هرگـاه مـالکی زمینـی را بـه کسـی واگذارکنـد کـه در مقابــل مقــداری از محصــولات آنــرا بکــارد جــایز نیســت ولــی آن را در مقابــل مبلغــی از طــلا یــا نقــره بــوی واگــذار نماید ویا مقداری معلومی از طعام جایز است.

فصــــل : وإحْيَــاءُ الْمَــوَاتِ جَــائِزٌ بِشَــرْطَيْنِ أَنْ يَكُــونَ الْمُحيِــی مُسْـلِماً وأَنْ تَكُـونَ الأَرْضُ حُـرَّةً لَـمْ يَجْـرِ عَلَيهَـا مِلْــكٌ لِمُسْـلِمٍ وَصِــفَةُ الإحْيَــاءِ مَاكَــانَ فِــی الْعَــادَةِ عَمَــارَةً لِلْمُحْيَـا و يَجِـبُ بَـذْلُ الْمَـاءِ بِثَلاَثَـةِ شَـرَائِطَ أَنْ يَفْضُـلَ عَـنْ حَاجَتِــهِ وأَنْ يَحْتَــاجَ إلَيْــهِ غَيْــرُهُ لِنَفْسِــهِ أَوْ لِبَهِيمَتِــهِ وأَنْ يَكُونَ مِمَّا يُسْتَخْلَفُ فی بِئْرٍ أَوْ عَيْنٍ.

در احکــام زنــده کــردن زمــین مــرده: وان عبــارت اســت از زمینی که مالک نداشته باشد وکسی از آن استفاده نکند.

زنده کردن زمین مرده به دو شرط رواست: (۱) زنده کننده مسلمان باشد (۲) زمین آزاد ودارای مالک نباشد.

صنف زنده کردن زمین که انسان بوسیله آن مالک شود این است که عادةً بر آن اسم زنده شده اطلاق شود وطرز آباد کردن بحسب غرض ومقصد اختلاف پیدا می کند قاعده کلی برای دانستن آن این است که زمین را برای چیزی که می خواهد آماده نماید پس اگر بخواهد که محل سکونت را در آن ایجاد نماید برای این کار کشیدن چهار دیوار بوسیله آجر یا خشت یا گل یا نصف کردن تیرها ونصب کردن در لازم است.

وهمچنان برای بعضی از آن سقف هم لازم است تا آماده باشد برای سکونت واگر بخواهد برای حیوانهای خود آغل درست کند ویا انباری را جهت غله وثمره ها ایجاد نماید باید چهار دیوار را ایجاد کرد ودر انها نصب در مورد لزوم است واحتیاج به سقف ندارد واگر بخواهد مزرعه ای را ایجاد کند باید وسائل زیر را دران جمع کند: (۱) خاک (۲) نی (۳) در اطراف آن جمع کردن خاک تا زمین زنده از مرده جدا شود (۴) هموار کردن آن بطوریکه اگر پست است آن را بلند کند واگر بلند است آنرا با سطح مساوی کند وچاه بزند ویا جوی آب یا قنات را ایجاد کند واگر باران عادی کفایت کند احتیاج به آنها ندارد واگر بخواهد باغ و بستان درست کند اگر دیوار

عادت باشد باید در ان محل دیوار بکشد ودر دور آن زمین خاک را جمع آوری کند ودرخت را غرس نماید، وآبیکه اختصاص به شخص داشته باشد واجب نیست آنرا برای حیوان دیگران صرف کند.

بخشیدن آب به سه شرط واجب است: (۱) از مصرف شخصی زیادتر باشد (۲) دیگران برای خودشان یا حیوانشان به آن آب نیازمند باشند (۳) آب در محل خودش باشد «در چاه یا چشمه» وهرگاه در سطل یا کوزه یا در ظرف دیگر باشد بخشیدن آن واجب نیست، وهرگاه بخشیدن آن واجب باشد«به این معنی که حیوان ها بتوانند بر آن چاه حاضر شوند وزیان به زراعت وباغ ومحصولات نرسانند، چه در صورت رساندن زیان باید جلوگیری شوند وباید خود چوپانها آب از چاه بکشند وبرای آنها ببرند» اخذ عوض ممتنع و نارواست.

فصل : و الْوَقْفُ جَائِزٌ بِثَلاَثَةِ شَرَائِطَ أَنْ يَكُونَ مِمَّا يُنْتَفَعُ بِهِ مَعَ بَقَاءِ عَينِهِ وأَنْ يَكُونَ عَلَى أَصْلٍ مَوْجُودٍ و فَرْعٍ لاَيَنْقَطِعُ وأَنْ لاَيَكُونَ فى مَحْظُورٍ وهُوَ عَلَى مَا شَرَطَ الْوَاقِفُ مِنْ تَقْدِيمٍ أَوْ تَأْخِيرٍ أَوْ تَسْوِيَةٍ أَوْ تَفْضِيلٍ.

در احکام وقف: وقف در لغت به معنی حبس کردن وشرعاً حبس نمودن مالی است معلوم وقابل نقل وسود

بـردن از آن بـا بـاقی مانـدن عـین ممکـن وتصـرف در آن بایـد فقط برای جهت خیریه ونزدیکی به خدا باشد.

ودر واقـف بایـد دو شـرط تحقـق کنـد:(۱) صـحت عبـادت (۲) شایستگی تبرع واحسان.

وقـف بـه سـه شـرط اسـت: (۱) چیـزی باشـد مـورد انتفـاع یـا باقیمانـدن عـین (۲) وقـف بـر اصـل موجـود وفـرع ناگسـیختگی باشـد«پـس وقـف بـر فرزنـدان آینـده واقـف وپـس از آن بـر فقـرا جـایز نیسـت» (۳) وقـف بـرای عمـل حـرام نباشـد، در وقـف بایـد طـوری تصـرف شـود کـه در آن غـرض وقـف کننـده بـه عمـل آمـده باشـد، پـس بایـد تقـدیم، تـأخیر، تسـویه وتفضـیل مراعـات شـود«اگـر واقـف گفتـه باشـد فـلان محـل را بـر فرزنـدان پارسـاترم یـا بگویـد وقـف نمـودم بـر اولادم وهرگـاه منقـرض شـدند بـر فرزنـدان آنـان یـا وقـف کـردم بـر فرزنـدانم بطـور مسـاوی در بـین مـذکر ومؤنـث یـا وقـف نمـودم بـر فرزنـدانم مـذکر دو برابـر مؤنـث ببـرد بایـد همانطور که گفته مراعات شود.

فصـل : و كُـلُّ مَاجَـازَ بَيْعُـهُ جَـازَ هِبَتُـهُ و لاتُلْـزَمُ الْهِبَـةُ إلاَّ بِـالْقَبْضِ وإذَا قَبَضَـهَا الْمَوْهُـوبُ لَـهُ لَـمْ يَكُـنْ لِلْوَاهِـبِ أَنْ يَرْجِـعَ فِيهَـا إلاَّ أَنْ يَكُـونَ وَالِـداً وإذَا أَعْمَـرَ شَـيئَاً أَوْ أَرْقَبَـهُ كَانَ لِلْمُعْمَرِ أَوْ لِلْمُرْقَبَ و لِوَرَثَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ.

در احکـام هبـه: هرچـه فـروختنش روا باشـد بخشـودنش رواسـت. هبـه واجـب نمـی شـود مگـر بـا دریافـت آن بـا اجازه

بخشنده وهرگاه مُوهُوبٌ لَهُ«کسی که هبه را دریافت می دارد» هبه را دریافت کند بخشنده نمی تواند آن راپس بگیرد مگر اینکه واهب«بخشنده» پدر باشد. هرگاه شخصی چیزی را به لفظ اَعمَرتُکَ یا اَرقَبتُکَ«تاعمر داری یا تا گردن تو زنده است فلان چیز را بتو دادم» بدیگری به بخشد آن چیز ملک مُعمُر یا مُرقَب می شود وبعد از وفات وی ملک ورثه او می باشد وشرط واهب لغو واعتباری ندارد.

فصل : وإذَا وَجَدَ لُقْطَةً فی مَوَاتٍ أَوْ طَرِيْقٍ فَلَهُ أَخْذُهَا و تَرْكُهَا و أَخْذُهَا أَوْلَى مِنْ تَرْكِهَا إِنْ كَانَ عَلَى ثِقَةٍ مِنَ الْقِيَامِ بِهَا وإذَا أَخَذَهَا وَجَبَ عَلَيهِ أَنْ يَعْرِفَ سِتَّةَ أَشْيَاءَ وِعَاءَهَا و عِفَاصَهَا و وِكَاءَهَا و جِنْسَهَا و عَدَدَهَا و وَزْنَهَا و يَحْفَظُهَا فی حِرْزِ مِثْلِهَا ثُمَّ إذَا أَرَادَ تَمَلُّكَهَا عَرَّفَهَا سَنَةً عَلَى أَبْوَابِ الْمَسَاجِدِ وفی الْمَوْضِعِ الَّذِی وَجَدَهَا فِيهِ فَإِنْ لَمْ يَجِدْ صَاحِبَهَا كَانَ لَهُ أَنْ يَتَمَلَّكَهَا بِشَرْطِ الضَّمَانِ و اللُّقْطَةُ عَلَى أَرْبَعَةِ أَضْرُبٍ أَحَدُهَا مَايَبْقَى عَلَى الدَّوَامِ فَهَذَا حُكْمُهُ و الثَّانِی مَا لاَيَبْقَى كَالطَّعَامِ الرَّطْبِ فَهُوَ مُخَيَّرٌ بَيْنَ أَكْلِهِ و غُرْمِهِ أَوْ بَيْعِهِ و حِفْظِ ثَمَنِهِ و الثَّالِثُ مَايَبْقَى بِعِلاَجٍ كَالرُّطَبِ فَيَفْعَلُ مَا فِيهِ الْمَصْلَحَةُ مِنْ بَيْعِهِ و حِفْظِ ثَمَنِهِ أَوْ تَجْفِيفِهِ و حِفْظِهِ و الرَّابِعُ مَايَحْتَاجُ إِلَى نَفَقَةٍ كَالْحَيْوَانِ وهُوَ ضَرْبَانِ

حَیْـوَانٌ لاَیَمْتَنِـعُ بِنَفْسِـهِ فَهُـوَ مُخَیَّـرٌ بَـیْنَ أَکْلِـهِ و غُـرْمِ ثَمَنِـهِ أَوْ تَرْکِـهِ و التَّطَـوُّعِ بِالإنْفَـاقِ عَلَیـهِ أَوْ بَیْعِـهِ و حِفْـظِ ثَمَنِـهِ و حَیْـوَانٌ یَمْتَنِـعُ بِنَفْسِـهِ فَـإنْ وَجَـدَهُ فـی الصَّـحْرَاءِ تَرَکَـهُ و إنْ وَجَـدَهُ فـی الْحَضَـرِ فَهُـوَ مُخَیَّـرٌ بَـیْنَ الأَشْـیَاءِ الثَّلاَثَـةِ فِیهِ.

در احکـام لُقطَـه: لقطـه در لغـت اسـم اسـت بـرای چیـزی برداشـته شـده وشـرعاً مـالی اسـت کـه در اثـر غفلـت افتـاده یـا گـم شـده اسـت، هرگـاه کسـی در بیابـان یـا در راه چیـزی را بیابـد مـی توانـد آنـرا بـردارد ومـی توانـد از برداشـتن آن صـرف نظـر کنـد ولـی برداشـتن آن بهتـر اسـت اگـر یقـین داشـته باشـد کـه مـی توانـد آن را نگهـداری کنـد وهرگـاه آنـرا بردارد باید به شش چیز آشنا شود:

(۱) وِعـاء«ظـرف»پوسـت اسـت یـا پارچـه (۲) عِفـاصِ آن«سـرپوش» چـه نـوع اسـت«پوسـت اسـت یـا پارچـه» (۳) وِکـاءِ آن «بـه چـه چیـزی بسـته شـده اسـت» (۴) جـنس آن«طـلا اسـت یـا نقـره» (۵) عـدد آن (۶) وزن آن و بایـد آن را در جـای مناسـب بحـال آن نگهـداری نمایـد تـا صـاحبش پیـدا شـود وهرگـاه بخواهـد آن را ملـک خـود نمایـد بایـد یـک سـال کامـل بـر در مسـجدها ودر محلیکـه آنـرا پیـدا کـرده تحقیـق کنـد و بـه پرسـد وآن را تعریـف کنـد واگـر بعـد از یـک سـال صـاحب آن پیـدا نشـد مـی توانـد نیّـت تملیـک آن را بیـاورد بـه شـرط ضـمانت وتـا تلفـظ بلفـظ تملیـک وامثـال آن

نکند مالک آن نمی شود، واگر بعداً صاحب آن پیدا شد باید عین آن یا قیمت آن را به صاحبش بدهد. لُقطَه بر چهار قسم است: (۱) چیزی باشد که همیشه بماند مانند طلا یا نقره«گفته شد که یک سال باید تحقیق کند» (۲) چیزی باشد که نماند مانند طعام تر مختار است که آن را بخورد وغرامتش بدهد ویا آن را بفروشد وپولش را نگه دارد (۳) بوسیله معالجه باقی بماند«مانند خرمای تر یا بفروشد وپول آن را نگهداری یا بخورد«یا خشک کند ونگهدارد» (۴) نیازمند نفقه باشد مانند حیوان.

حیوان هم بر دوقسم است: (۱) در مقابل درندگان نمی تواند دفاع کند مختار است در بین خوردن آن وپرداخت غرامت ویا رایگان علف آن را بدهد ویا آن را بفروشد وبهای آن را نگهدارد (۲) می تواند از خود دفاع کند مانند اسب وشتر، اگر در صحرا آن را یافته است آن را ترک کند واگر در شهر است در بین یکی از امور سه گانه بالا مختار است.

فصل : وإذَا وُجِدَ لَقِيْطٌ بِقَارِعَةِ الطَّرِيْقِ فَأَخْذُهُ و تَرْبِيَتُهُ و كَفَالَتُهُ وَاجِبَةٌ عَلَى الْكِفَايَةِ و لاَيُقَرُّ إلاَّ فى يَدِ أَمِينٍ فَإنْ وُجِدَ مَعَهُ مَالٌ أَنْفَقَ عَلَيهِ الْحَاكِمُ مِنْهُ وإنْ لَمْ يُوجَدْ مَعَهُ مَالٌ فَنَفَقَتُهُ فى بَيْتِ الْمَالِ.

در احکام لقیط: (وآن بچه ایست پرت شده وبلاکفیل«پدربزرگ، پدر وامثال آنها ندارد» دیوانه بالغ

نیز حکم بچه را دارد). هر کسی در راه عبور ومرور بچه ای بلا صاحب بیابد تربیت وکفالت آن فرض کفایه است و باید به شخص امین واگذار شود، اگر با او مالی باشد باید حاکم آن را بر او صرف نماید واگر دارای چیزی نباشد نفقه وی بر بیت المال است.

فصل : و الْوَدِيْعَةُ أَمَانَةٌ و يُسْتَحَبُّ قَبُولُهَا لِمَنْ قَامَ بِالأَمَانَةِ فِيهَا و لاَيَضْمَنُ إلاَّ بِالتَّعَدِّى و قَوْلُ الْمُودَعِ مَقْبُولٌ فى رَدِّهَا عَلَى الْمُودِعِ و عَلَيهِ أَنْ يَحْفَظَهَا فى حِرْزِ مِثْلِهَا وإذَا طُولِبَ بِهَا فَلَمْ يُخْرِجهَا مَعَ القُدْرَةِ عَلَيهَا حَتَّى تَلِفَتْ ضَمِنَ.

در احکام ودیعه: (سپرده) ودیعه امانت است وکسی که امین باشد مستحب است آن را قبول کند اگر غیر وی در آن محل باشد واگر کسی نباشد قبول آن واجب ودر صورت تلف شدن ضامن آن نیست مگر تقصیر وی ثابت گردد. واگر «مُودَع» بگوید آن را بر «مُودِع» برگردانده ام گفتار وی قبول می شود، وبر مُودَع واجب است آن را نگهدارد ودر جایی که شایسته آن است بگذارد، وهر گاه صاحبش آن را از مودع بخواهد وبا وجود قدرت آن را بوی تسلیم ننماید در صورت تلف شدن ضامن است.

كتاب الفرائض والوصايا

و الْوَارِثُونَ مِنَ الرِّجَالِ عَشَرَةٌ الإبْنُ و ابْنُ الإبْنِ و إنْ سَفَلَ و الأَبُ و الْجَدُّ و إنْ عَلاَ و الأَخُ و ابْنُ الأَخِ و إنْ تَرَاخَى و الْعَمُّ و إنْ تَبَاعَدَا و الزَّوْجُ و الْمَولَى الْمُعْتِقُ و الْوَارِثَاتُ مِنَ النِّسَاءِ سَبْعٌ الْبِنْتُ و بِنْتُ الإبْنِ و الأُمُّ و الْجَدَّةُ و الأُخْتُ و الزَّوْجَةُ و الْمَوْلاَةُ الْمُعْتِقَةُ.

کتاب فرائض و وصیت ها

(فرائض جمع فرضیه به معنی مفروضه به معنی مقدّر است وشرعاً فریضه اسم است برای نصیب مقدر شده«فرض شده» برای مستحقان وصایا جمع وصیت است وآن در اصطلاح شرع احسانی است موکول شده به بعد از مرگ).

مردان وارث ده نفرند: (۱) پسر (۲) پسر پسر گر چه دور باشد (۳) پدر (۴) پدر بزرگ گر چه دور باشد (۵) برادر (۶) پسر برادر گرچه دور باشد (۷) عمو (۸) پسر عمو گرچه دور باشد (۹) شوهر (۱۰) آقای آزاد کننده.

زنان وارث هفت نفرند: (۱) دختر (۲) دختر پسر (۳) مادر (۴) مادربزرگ (۵) خواهر (۶) زن (۷) بانوی آزاد کننده.

فصل : ومَنْ لاَيَسْقُطُ بِحَالٍ خَمْسَةٌ الزَّوْجَانِ و الأَبَوَانِ و وَلَدُ الصُّلْبِ ومَنْ لاَيَرِثُ بِحَالٍ سَبْعَةٌ الْعَبْدُ و الْمُدَبَّرُ و أُمُّ الْوَلَدِ و الْمُكَاتَبُ و الْقَاتِلُ و الْمُرتَدُّ و أَهْلُ مِلَّتَيْنِ و أَقْرَبُ الْعَصَبَاتِ الإِبْنُ ثُمَّ ابْنُهُ ثُمَّ الأَبُ ثُمَّ أَبُوهُ ثُمَّ الأَخُ لِلأَبِ و الأُمِّ ثُمَّ الأَخُ لِلأَبِ ثُمَّ ابْنُ الأخِ لِلأَبِ و الأُمِّ ثُمَّ ابْنُ الأَخِ لِلأَبِ ثُمَّ الْعَمُّ عَلَى هذَا التَّرْتِيْبِ ثُمَّ ابْنُهُ فَإِنْ عُدِمَتِ الْعَصَبَاتُ فَالْمَوْلَى الْمُعْتِقُ.

اشخاصی که همیشه وارث اند پنج است: (۱) زن (۲) شوهر (۳) پدر (۴) مادر (۵) فرزند پدر ومادری.

اشخاصی که هرگز ارث نمی برند هفت اند: (۱) برده (۲) مُدَبَّر«بنده ای که پس از فوت آقا آزاد شود» (۳) أُمُّ الوَلَد «کنیزی که از آقای خود اولاد داشته باشد» (۴) مُکاتَب «برده ای که آزادی او بسته به پرداخت پول معینی است» (۵) قاتل «کسی که یکی از خویشاوندان رابکشد تا به ارث وی نائل گردد» (۶) مُرتَّد «از دین اسلام برگشته» (۷) اهل دو ملت «مسلمان از کافر وکافر از مسلمان ارث نمی برد».

نزدیکترین عصبه ها: عصبه خویشاوند مذکری که به مذکر پیوستگی داشته باشد ولی در قرآن نصیبی معلوم نداشته باشد (۱) پسر (۲) پسرپسر (۳) پدر (۴) پدرپدر (۵) برادر پدر ومادری (۶) برادر پدری (۷) پسر

برادر پدر ومادری (۸) پسر برادر پدری (۹) عمو همچنان (۱۰) پسر عم، اگر عصبه ها نباشند آقای آزاد کننده وارث است.

فصل : والْفُرُوضُ الْمَذْكُورَةُ فى كِتَابِ اللهِ تَعَالَى سِتَّةٌ النِّصْفُ و الرُّبُعُ و الثُّمُنُ و الثُّلُثَانِ و الثُّلُثُ و السُّدُسُ فَالنِّصْفُ فَرْضُ خَمْسَةٍ الْبِنْتُ و بِنْتُ الإِبْنِ و الأُخْتُ مِنَ الأَبِ و الأُمِّ و الأُخْتُ مِنَ الأَبِ و الزَّوْجُ إِذَا لَمْ يَكُنْ مَعَهُ وَلَدٌ و الرُّبُعُ فَرْضُ اثْنَيْنِ الزَّوْجُ مَعَ الْوَلَدِ أَوْ وَلَدِ الإِبْنِ وهُوَ فَرْضُ الزَّوْجَةِ و الزَّوْجَاتِ مَعَ عَدَمِ الْوَلَدِ أَوْ وَلَدِ الإِبْنِ و الثُّمُنُ فَرْضُ الزَّوْجَةِ و الزَّوْجَاتِ مَعَ الْوَلَدِ أَوْ وَلَدِ الإِبْنِ و الثُّلُثَانِ فَرْضُ أَرْبَعَةٍ الْبِنْتَيْنِ و بِنْتَى الإِبْنِ و الأُخْتَيْنِ مِنَ الأَبِ و الأُمَّ و الأُخْتَيْنِ مِنَ الأَبِ و الثُّلُثُ فَرْضُ اثْنَتَيْنِ الأُمَّ إِذَا لَمْ تُحْجَبْ وهُوَ لِلاِثْنَيْنِ فَصَاعِداً مِنَ الإِخْوَةِ و الأَخَوَاتِ مِنْ وَلَدِ الأُمَّ و السُّدُسُ فَرْضُ سَبْعَةٍ الأُمَّ مَعَ الوَلَدِ أَوْ وَلَدِ الإِبْنِ أَوْ اثْنَيْنِ فَصَاعِداً مِنَ الإِخْوَةِ و الأَخَوَاتِ وهُوَ لِلْجَدَّةِ عِنْدَ عَدَمِ الأُمِّ و لِبِنْتِ الإِبْنِ مَعَ بِنْتِ الصُّلْبِ وهُوَ لِلأُخْتِ مِنَ الأَبِ مَعَ الأُخْتِ مِنَ الأَبِ و الأُمِّ وهُوَ فَرْضُ الأَبِ مَعَ الْوَلَدِ أَوْ وَلَدِ الإِبْنِ و فَرْضُ الْجَدِّ عِنْدَ عَدَمِ الأَبِ * وهُوَ فَرْضُ الْوَاحِدِ مِنَ وَلَدِ الأُمِّ و تَسْقُطُ

الْجَـدَّاتُ بِـالأُمِّ و الأَجْـدَادُ بِـالأَبِ و يَسْـقُطُ وَلَـدُ الأُمِّ مَـعَ أَرْبَعَـةٍ الْوَلَـدِ و وَلَـدِ الإِبْـنِ و الأَبِ و الْجَـدِّ و يَسْـقُطُ الأَخُ لِـلأَبِ و الأُمِّ مَـعَ ثَلاَثَـةٍ الإِبْـنِ و ابْـنِ الإِبْـنِ و الأَبِ و يَسْـقُطُ وَلَـدُ الأَبِ بِهَـؤُلاءِ الثَّلاَثَـةِ و بِـالأَخِ لِـلأَبِ و الأُمِّ و أَرْبَعَـةٌ يُعَصِّـبُونَ أَخَـوَاتِهِمْ الإِبْـنُ و ابْـنُ الإِبْـنِ و الأَخُ مِـنَ الأَبِ و الأُمِّ و الأَخُ مِـنَ الأَبِ و أَرْبَعَـةٌ يَرِثُـونَ دُوْنَ أَخَـوَاتِهِمْ وهُـمُ الأَعْمَـامُ و بَنُـوْ الأَعْمَـامِ وبَنُـوْ الأَخِ و عَصَبَاتُ الْمَوْلَى الْمُعْتِق.

فـرض هـای کـه در قـرآن ذکـر شـده اسـت شـش مـی باشـند: (۱/۱-۱/۲-۲/۴-۱/۸-۱/۳-۱/۳-۶/۳)

(یـک دوم) نصـف اسـتحقاق پـنج نفـر اسـت: (۱) دختـر (۲) دختـر پسـر (۳) خـواهر پـدری ومـادری (۴) خـواهر پـدری (۵) شـوهر هرگـاه میـت اولاد نداشـته باشـد«پسـر یـا دختـر یـا اولاد پسر».

(یـک چهـارم) اسـتحقاق دو نفـر اسـت: (۱) شـوهری کـه زن مـرده اش اولاد داشـته باشـد (۲) اسـتحقاق یـک زن یـا چنـد زن است با نبودن اولاد یا اولاد پسر.

(یـک هشـتم) یـا ثمـن اسـتحقاق یـک زن یـا چنـد زن اسـت بـا اولاد یا اولاد پسر از شخص میُت.

(دو سوم) یا دو ثلث استحقاق چهار صنف است: (۱) دو دختر (۲) دو دختر پسر (۳) دو خواهر پدری ومادری (۴) دو خواهر پدری.

(یک سوم) یا ثلث استحقاق دو صنف است: (۱) مادری که محروم نشده باشد (۲)برای دو نفر یا بیشتر از برادران وخواهران مادری.

(یک ششم) یا سدس استحقاق هفت نفر است: (۱) مادر با اولاد یا اولاد پسر یا برای دو نفر یا بیشتر از خواهران یا برادران (۲) مادربزرگ با نبودن مادر (۳) برای دختر پسر هرگاه با دختر صلبی باشد (۴) برای خواهر پدری هرگاه با خواهر پدر و مادری باشد (۵) پدر هرگاه با فرزند یا فرزند پسر باشد (۶) پدربزرگ با نبودن پدر (۷) فرزند مادر اگر تنها باشد. بابودن مادر مادران بزرگ ساقط می شوند، همچنان پدران بزرگ با وجود پدر ساقط می باشند.

فرزند مادر با چهار نفر ساقط است: (۱) فرزند (۲) فرزند پسر (۳) پدر (۴) پدر بزرگ.

وبرادر پدر و مادری با سه نفر ساقط است: (۱) پسر (۲) پسر پسر (۳) پدر وبا این سه نفر وبرادر پدر ومادری فرزند پدر ساقط می شود.

چهار نفر خواهران خود را عصبه می کنند:«یعنی اگر آنان نباشند خواهران ارث نمی برند» (۱) پسر(۲) پسر پسر (۳) برادر پدر ومادری (۴) برادر پدری.

چهار نفر خودشان ارث می برند وخواهرانشان محرومند: (۱) عموها (۲) پسرانشان (۳) پسران برادر (۴) عصبه های آقای آزاد کننده. «علت ارث نبردن این است که اینان عصبه وارث می باشند وخواهرانشان از ذوی الارحام میباشند».

فصل : و تَجُوزُ الْوَصِيَّةُ بِالْمَعْلُومِ و الْمَجْهُولِ و الْمَوْجُودِ و الْمَعْدُومِ وهِىَ مِنَ الثُّلُثُ فإنْ زَادَ وُقِفَ عَلَى إجَازَةِ الْوَرَثَةِ و لاتَجُوزُ الوَصِيَّةُ لِوَارِثٍ إلاَّ أَنْ يُجِيْزُهَا بَاقِى الْوَرَثَةِ و تَصِحُّ الْوَصِيَّةُ مِنْ كُلِّ بَالِغٍ عَاقِلٍ لِكُلِّ مُتُمَلِّكٍ وفى سَبِيْلِ اللهِ تَعَالَى و تَصِحُّ الْوَصِيَّةُ إلَى مَنِ اجْتَمَعَتْ فِيهِ خَمْسُ خِصَالٍ الإسْلاَمُ و الْبُلُوغُ و الْعَقْلُ و الْحُرِّيَّةُ و الأَمَانَةُ.

در احکام وصیت: وصیت به چیز معلوم ومجهول رواست«مانند شیر در پستان» یا بگوید وصیت می کنم که یکی از بردگان برای زید باشد، یا فلان مال غائب من برای او باشد، وهمچنان به چیز معدوم وموجود رواست«مانند وصیت به ثمر این درخت قبل از ظهور ثمر» و وصیت تا یک سوم مال پذیرفته می شود واگر از

آن بیشتر باشد صحت آن بسته به اجازه ورثه می باشد وصیت برای وارث روا نیست مگر اینکه وارثان دیگر اجازه داشته باشند از هر شخص عاقل وبالغی برای هر کسی که امکان مالکیت داشته باشد وصیت رواست«کوچک، بزرگ، عاقل، دیوانه» وهمچنین وصیت در راه خدا رواست«وبرای جهادکنندگان صرف می شود».

کسی که در او پنج خصلت باشد رواست او را وصی قرار داد: (۱) اسلام (۲) بلوغ (۳) عقل (۴) آزادی (۵) امانت.

كتاب النكاح وما يتعلق به من الأحكام و القضايا

النِّكَاحُ مُسْتَحَبٌّ لِمَنْ يَحْتَاجُ إِلَيْهِ و يَجُوزُ لِلْحُرِّ أَنْ يَجْمَعَ بَيْنَ أَرْبَعِ حَرَائِرَ و لِلْعَبْدِ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ و لاَيَنْكِحُ الْحُرُّ أَمَةً إِلاَّ بِشَرْطَيْنِ عَدَمِ صَدَاقِ الْحُرَّةِ و خَوْفِ الْعَنَتِ و نَظَرُ الرَّجُلِ إِلَى الْمَرْأَةِ عَلَى سَبْعَةِ أَضْرُبٍ أَحَدُهَا نَظَرُهُ إِلَى أَجْنَبِيَّةٍ لِغَيْرِ حَاجَةٍ فَغَيْرُ جَائِزٍ و الثَّانِى نَظَرُهُ إِلَى زَوْجَتِهِ أَوْ أَمَتِهِ فَيَجُوزُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مَا عَدَا الْفَرْجِ مِنْهُمَا و الثَّالِثُ نَظَرُهُ إِلَى ذَوَاتِ مَحَارِمِهِ أَوْ أَمَتِهِ الْمُزَوَّجَةِ فَيَجُوزُ فِيمَا عَدَا مَا بَيْنَ السُّرَّةِ و الرُّكْبَةِ و الرَّابِعُ النَّظَرُ لِأَجْلِ النِّكَاحِ فَيَجُوزُ إِلَى الْوَجْهِ

و الْكَفَّيْنِ و الْخَامِسُ النَّظَرُ لِلْمُدَاوَاةِ فَيَجُوزُ إِلَى الْمَوَاضِعِ الَّتِى يَحْتَاجُ إِلَيْهَا و السَّادِسُ النَّظَرُ لِلْشَّهَادَةِ أَوْ لِلْمُعَامَلَةِ فَيَجُوزُ النَّظَرُ إِلَى الْوَجْهِ خَاصَّةً و السَّابِعُ النَّظَرُ إِلَى الأَمَةِ عِنْدَ ابْتِيَاعِهَا فَيَجُوزُ إِلَى الْمَوَاضِعِ الَّتِى يَحْتَاجُ إِلَى تَقْلِيبِهَا.

کتاب نکاح و آنچه مربوط به آن است

نکاح مستحب است برای کسی که بدان محتاج است. مرد آزاد می تواند در یک نکاح دارای چهار زن آزاد باشد وبرده می تواند در یک نکاح دو زن بگیرد.

مرد آزاد نمی تواند کنیز دیگر را برای خود نکاح کند مگر به دو شرط: (۱) قدرت نداشتن بر کابین زن آزاد (۲) ترس زنا.

نگاه کردن مرد به زن هفت نوع است: (۱) نگاه کردن به زن بیگانه بدون احتیاج وجائز نیست (۲) نگاه کردن به زن خودش یا کنیز خودش که جائز است به تمام بدن آنها نگاه کند جز فرج (۳) نگاه کردن به محرم های خودش یا جاریه خودش که او را به شوهر داده است آن هم جائز است جز بین ناف و زانو (۴) برای نکاح جائز است نگاه صورت و دو کف دست (۵) نگاه کردن جاهائیکه مورد لزوم است برای معالجه جائز است ونگاه کردن برای گواهی یا معامله فقط نگاه کردن رخسار جائز است (۷)

نگاه به کنیز در موقع خرید آن جائز است به شرطیکه فقط به جاهائیکه که نیازمند است به فحص نگاه کند.

فصل : و لاَيَصِحُّ عَقْدُ النِّكَاحِ إلاَّ بِوَلِيٍّ و شَاهِدَى عَدْلٍ و يَفْتَقِرُ الوَلِيُّ و الشَّاهِدَانِ إِلَى سِتَّةِ شَرَائِطَ الإِسْلاَمُ و الْبُلُوغُ و الْعَقْلُ و الْحُرِّيَّةُ و الذُّكُورَةُ و الْعَدَالَةُ إلاَّ أَنَّهُ لايَفْتَقِرُ نِكَاحُ الذِّمِّيَّةِ إِلَى إِسْلاَمِ الوَلِيِّ و لاَنِكَاحُ الأَمَةِ إِلَى عَدَالَةِ السَّيِّدِ و أَوْلَى الْوُلاَةِ الأَبُ ثُمَّ الْجَدُّ أَبُو الأَبِ ثُمَّ الأَخُ لِلأَبِ و الأُمِّ ثُمَّ الأَخُ لِلأَبِ ثُمَّ ابْنُ الأَخِ لِلأَبِ و الأُمِّ ثُمَّ ابْنُ الأَخِ لِلأَبِ ثُمَّ الْعَمُّ ثُمَّ ابْنُهُ عَلَى هذَا التَّرْتِيْبِ فَإذَا عُدِمَتِ الْعَصَبَاتُ فَالْمَوْلَى الْمُعْتِقُ ثُمَّ عَصَبَاتُهُ ثُمَّ الْحَاكِمُ و لاَيَجُوزُ أَنْ يُصَرِّحَ بِخِطْبَةِ مُعْتَدَّةٍ و يَجُوزُ أَنْ يُعَرِّضَ لَهَا و يَنْكِحَهَا بَعْدَ انْقِضَاءِ عِدَّتِهَا و النِّسَاءُ عَلَى ضَرْبَيْنَ ثَيِّبَاتٍ و أَبْكَارٍ فَالْبِكْرُ يَجُوزُ لِلأَبِ و الْجَدِّ إِجْبَارُهَا عَلَى النِّكَاحِ و الثَّيِّبُ لاَيَجُوزُ تَزْوِيجُهَا إلاَّ بَعْدَ بُلُوغِهَا و إِذْنِهَا.

روا نیست بستن نکاح مگر بوسیله ولیّ و دو گواه عادل.

ولی و گواه نیازمند شش چیز اند: (۱) اسلام (۲) بلوغ (۳) عقل (۴) آزادی (۵) ذکوریت«مذکر بودن» (۶) عدالت.

اما نکاح زن ذمی نیازمند اسلام بودن نیست، ونکاح کنیز احتیاج به عدالت آقا ندارد.

شایسته ترین ولیّها برای شوهر دادن دختر: (۱) پدر (۲) پدر بزرگ (۳) برادر پدر و مادری (۴) برادر پدری (۵) پسر برادر پدری و مادری (۶) پسر برادر پدری (۷) عمو (۸) پسر عمو.

به این ترتیب هرگاه عصبه ها نباشند آقای آزاد کننده. پس عصبه های او پس حاکم. وزنیکه در عده طلاق یا وفات باشد جائز نیست صراحةً او را خواستگاری نمود اما به کنایه وگوشه زدن رواست وپس ازسپری شدن عده می تواند او را نکاح کند.

(زنان بر دو قسمند): (۱) بیوه ها (۲) بکرها.

پدر و پدربزرگ می توانند بکر را مجبور به نکاح کنند. تزویج بیوه روانیست مگر بعد از بلوغ وکسب اجازه از وی.

فصل : و الْمُحَرَّمَاتُ بِالنَّصِّ أَرْبَعَ عَشْرَةَ سَبْعٌ بِالنَّسَبِ و هُنَّ الأُمُّ و إنْ عَلَتْ و الْبِنْتُ وإنْ سَفَلَتْ و الأُخْتُ و الْخَالَةُ و الْعَمَّةُ و بِنْتُ الأَخِ و بِنْتُ الأُخْتِ و اثْنَتَانِ بِالرَّضَاعِ الأُمُّ الْمُرْضِعَةُ و الأُخْتُ مِنَ الرَّضَاعِ و أَرْبَعٌ بِالْمُصَاهَرَةِ أُمُّ الزَّوْجَةِ و الرَّبِيْبَةُ إذَا دُخِلَ بِالأُمِّ و زَوْجَةُ الأَبِ و زَوْجَةُ الإبْنِ و وَاحِدَةٌ مِنْ جِهَةِ الْجَمْعِ وهِيَ أُخْتُ الزَّوْجَةِ و لاَيُجْمَعُ بَيْنَ الْمَرْأَةِ و عَمَّتِهَا و لاَبَيْنَ الْمَرْأَةِ و خَالَتِهَا و يَحْرُمُ مِنَ النَّسَبِ و تُرَدُّ الْمَرْأَةُ

بِخَمْسَةِ عُيُوبٍ بِالْجُنُونِ و الْجُذَامِ و البَرَصِ و الرَّتَقِ و الْقَرَنِ و يُرَدُّ الرَّجُلُ بِخَمْسَةِ عُيُوبٍ بِالْجُنُونِ و الْجُذَامِ و الْبَرَصِ و الْجَبِّ و الْعُنَّةِ.

زنانی که به نص آیه قرآن نکاح آنها حرام است به قرار زیراست: (۱) مادر گرچه دور باشد (۲) دختر گرچه دور باشد (۳) خواهر (۴) خاله«خواهر مادر» (۵) عمه«خواهر پدر» (۶) دختر برادر (۷) دختر خواهر. این هفت بوسیله حرمت نسبی است (۸) مادر شیر دهنده (۹) خواهر شیری. این دو بوسیله شیر است (۱۰) مادر زن (۱۱) دختر زن هرگاه به مادرش دخول شده باشد (۱۲) زن پدر (۱۳) زن پسر. این چهار بوسیله زناشوئی است (۱۴) خواهر زن واین از لحاظ جمع است وحرمت آن موقت است.

جمع کردن در بین زن و عمه اش روانیست وهمچنان در بین زن وخاله اش جمع روانیست. هرچه به سبب نسب حرام باشد بوسیله شیر دادن هم حرام است.

پنج عیب سبب پس دادن زن است: (۱) دیوانگی (۲) جُذام (۳) بَرَص (۴) رتق«بسته شدن محل جماع بوسیله گوشت» (۵) قَرن«بسته شدن محل جماع بوسیله استخوان».

پنج عیب سبب رد شدن مرد است: (۱) دیوانگی (۲) جذام (۳) برص (۴) جُبّ«قطع ذکر یا قسمتی از آن» (۵) عُنَّه«قادر نبودن بر جماع».

فصل : و يُسْتَحَبُّ تَسْمِيَةُ الْمَهْرِ فى النِّكَاحِ فَإنْ لَمْ يُسَمَّ صَحَّ الْعَقْدُ و وَجَبَ الْمَهْرُ بِثَلاَثَةِ أَشْيَاءَ أَنْ يَفْرِضَهُ الزَّوْجُ عَلَى نَفْسِهِ أَوْ يَفْرِضَهُ الْحَاكِمُ أَوْ يَدْخُلَ بِهَا فَيَجِبُ مَهْرُ الْمِثْلِ و لَيْسَ لِأَقَلِّ الصِّدَاقِ ولاَ لِأَكْثَرِهِ حَدٌّ و يَجُوزُ أَنْ يَتَزَوَّجَهَا عَلَى مَنْفَعَةٍ مَعْلُومَةٍ و يَسْقُطُ بِالطَّلاَقِ قَبْلَ الدُّخولِ نِصْفُ الْمَهْرِ.

مستحب است نامیدن مهریه در عقد نکاح واگر نامیده نشود عقد جائز است وبوسیله سه چیز پرداخت مهریه واجب می شود: (۱) خود شوهر آن را معلوم کرده باشد با رضایت زن (۲) حاکم آن را معلوم کرده باشد (۳) دخول، ونفس دخول مهرالمثل را واجب می کند، برای حدّاقل و حداکثر مهریه حدّی نیست. نکاح کردن زن بر سود معلوم رواست، وطلاق قبل از دخول نصف مهریه را ساقط می کند.

فصل : و الْوَلِيمَةُ عَلَى الْعُرْسِ مُسْتَحَبَّةٌ و الإجَابَةُ إِلَيْهَا وَاجِبَةٌ إلاَّ مِنْ عُذْرٍ.

ولیمه «طعام» عروسی مستحب است و در صورت دعوت کردن اجابت آن واجب است مگر عذری باشد.

فصــــل : و التَّسْــوِيَةُ فــى الْقَسْــمِ بَــيْنَ الزَّوْجَــاتِ وَاجِبَــةٌ و لاَيَــدْخُلُ عَلَــى غَيْــرِ الْمَقْسُــومِ لَهَــا لِغَيْــرِ حَاجَــةٍ و إذَا أَرَادَ السَّــفَرَ اقْــرَعَ بَيْــنَهُنَّ و خَــرَجَ بِــالَّتِى تَخْــرُجُ لَهَــا الْقُرْعَــةُ وإذَا تَــزَوَّجَ جَدِيــدَةً خَصَّــهَا بِسَــبْعِ لَيَــالٍ إنْ كَانَــتْ بِكْــراً و بِــثَلاَثٍ إنْ كَانَــتْ ثَيِّبــاً وإذَا خَــافَ نُشُــوزَ الْمَــرْأَةِ و عَظَهَــا فَــإنْ أَبَــتْ إلاَّ النُّشُــوزَ هَجَرَهَــا فَــإنْ أَقَامَــتْ عَلَيْــهِ هَجَرَهَــا و ضَرَبَهَا و يَسْقُطُ بِالنُّشُوزِ قَسْمُهَا و نَفَقَتُهَا.

مســـاوات: مســـاوات در نوبـــۀ زنـــان واجـــب اســـت ودر نوبـــۀ یکــی از آنـــان نبایـــد بـــه منـــزل دیگـــری بـــرود مگـــر ضـــرورتی باشـــد. وهرگـــاه زنـــی تـــازه را بیـــاورد اگـــر بِکـــر باشـــد هفـــت روز و اگـــر بیـــوه باشـــد ســـه روز را بـــه وی اختصـــاص دهـــد. هرگـــاه بـــه مســـافرت بـــرود بایـــد در بـــین زنـــانش قرعـــه بکشـــد وبـــه اســـم هـــر کـــدام باشـــد آنـــرا بـــا خـــود ببـــرد. هرگـــاه مـــرد از نشـــوز واطاعـــت نکـــردن زن بـــه ترســـد اول بایـــد وی را پنـــد دهـــد ودر صـــورت عـــدم اطاعـــت مضـــاجعت«همخـــوابگی» او را تـــرک کنـــد واگـــر بـــاز عـــدم اطاعـــت را نشـــان داد او را بزنـــد نشـــوز سبب سقوط نوبه ونفقه می باشد.

فصــــل : و الْخُلْــعُ جَــائِزٌ عَلَــى عِــوَضٍ مَعْلُــومٍ و تَمْلِــكُ بِــهِ الْمَــرْأَةُ نَفْسَــهَا و لاَرَجْعَــةَ لَــهُ عَلَيهَــا إلاَّ بِنِكَــاحٍ جَدِيــدٍ و يَجُــوزُ الْخُلْــعُ فــى الطُّهْــرِ وفــى الْحَــيْضِ و لاَيَلْحَــقُ الْمُخْتَلِعَةَ الطَّلاَقُ.

در احکام خلع: خلع در لغت به معنی کندن ودر اصطلاح شرع جدائی است بوسیله عوض مقصود از طرف زن و خلع بر عوض معلوم رواست و بوسیله پرداخت آن زن مالک نفس خود می شود و مرد نمی تواند او رارجعت دهد مگر به نکاح تازه، در طُهر و همچنان در حیض خلع جائز است خلع عدد طلاق را نمی کاهد زیرا خلع فسخ است نه طلاق به خلاف طلاق رجعیه که از عدد طلاق می کاهد.

فصل : و الطَّلاَقُ ضَرْبَانِ صَرِيْحٌ و كِنَايَةٌ فَالصَّرِيْحُ ثَلاَثَةُ أَلْفَاظٍ الطَّلاَقُ و الْفِرَاقُ و السَّرَاحُ و لاَيَفْتَقِرُ صَرِيْحُ الطَّلاَقِ إِلَى النِّيَّةِ و الْكِنَايَةُ كُلُّ لَفْظٍ احْتَمَلَ الطَّلاَقَ و غَيْرَهُ و يَفْتَقِرُ إِلَى النِّيَّةِ و النِّسَاءُ فِيهِ ضَرْبَانِ ضَرْبٌ فى طَلاَقِهِنَّ سُنَّةٌ و بِدْعَةٌ وَهُنَّ ذَوَاتُ الْحَيْضِ فَالسُّنَّةُ أَنْ يُوقِعَ الطَّلاَقَ فى طُهْرٍ غَيْرِ مُجَامِعٍ فِيهِ و الْبِدْعَةُ أَنْ يُوقِعَ الطَّلاَقَ فى الْحَيْضِ أَوْ فى طُهْرٍ جَامَعَهَا فِيهِ و ضَرْبٌ لَيسَ فى طَلاَقِهِنَّ سُنَّةٌ و لاَ بِدْعَةٌ وَهُنَّ أَرْبَعٌ الصَّغِيْرَةُ و الآيِسَةُ و الْحَامِلُ و الْمُخْتَلِعَةُ الَّتِى لَمْ يَدْخُل بِهَا.

طلاق دو نوع است: (۱) صریح (۲) کنایه.

طلاق صریح سه لفظ است: (۱) لفظ طلاق (۲) فراق«جدائی» (۳) سَراح«رها کردن». طلاق صریح

احتیاج به نیّت ندارد کنایه لفظی است که احتمال طلاق وغیر طلاق را دارد ونیازمند نیّت است.

وزنان در طلاق دو نوعند: (۱) در طلاق آنان سنت وبدعت است و آنان زن هائی هستند که در حیض باشند وسنت آن است که زن در طُهر باشد و در آن طُهر جماعی واقع نشده باشد، و در این صورت طلاق مانعی ندارد و طلاق بدعت آن است که زن در حیض باشد ویا در طهری باشد که در جماع واقع شده باشد. (۲) طلاق نه سنت و نه بدعت است و آنان چهار صنفند: (۱) زوجه صغیره (۲) آیسه که از حیض منقطع گشته است به سبب پیری (۳) حامل (۴) زوجه ای که آن را خلع نموده وبه او دخول نکرده باشد.

فصل : و يَمْلِكُ الْحُرُّ ثَلاَثَ تَطْلِيقَاتٍ و الْعَبْدُ تَطْلِيقَتَيْنِ و يَصِحُّ الإسْتِثْنَاءُ فى الطَّلاَقِ إذَا وَصَلَهُ بِهِ و يَصِحُّ تَعْلِيقُهُ بِالصِّفَةِ و الشَّرْطِ و لاَيَقَعُ الطَّلاَقُ قَبْلَ النِّكَاحِ و أَرْبَعٌ لاَيَقَعُ طَلاَقُهُمُ الصَّبِىُّ و الْمَجْنُونُ و النَّائِمُ و الْمُكْرَهُ.

آزاد مرد دارای سه طلاق است وبرده دارای دو طلاق خواه زن او آزاد باشد یا جاریه مُبَعَّض باشد یا مُکاتب. استثناء در طلاق رواست هرگاه شوهر لفظ مستثنی را با مستثنی منه وصل نماید به طوری که عادة مستثنی و

مستثنی منه یک گفتار محسوب شود و مشروط است قبل از تمام کریقدن سوگند نیّت استثناء را آورده باشد وتلفظ بدون نیّت استثناء کافی نیست، وبازشال مشروط است که مستثنی تمام مستثنی منه را فرا نگرفته باشد، اگر بگوید اَنتِ طَالِقٌ ثلاثاً اِلاَّ ثَلاثاً تو سه طلاقت افتاده باشد مگر سه «به جز سه» این استثناء باطل و سه طلاق واقع می شود.

ورواست بستن طلاق به صفت وشرطیک «اگر به داخل این خانه رفتی طلاقت افتاده باشد. هرگاه زن داخل شود طلاق وی واقع می گردد» طلاق قبل از نکاح واقع نمی شود «اگر بگوید هرگاه ترا نکاح کردم طلاقت افتاده باشد و اگر فلان زن را نکاح کردم طلاقش افتاده باشد این الفاظ و امثال آن قبل از نکاح تأثیری ندارند».

طلاق چهار صنف واقع نمی گردد: (۱) کودک (۲) دیوانه (۳) خوابیده (۴) مُکرَه«مجبور».

فصل : وإذَا طَلَّقَ إمْرَاتَهُ وَاحِدَةً أَوْ اثْنَتَيْنِ فَلَهُ مُرَاجَعَتُهَا مَالَمْ تَنْقَضِ عِدَّتُهَا فَإنِ انْقَضَتْ عِدَّتُهَا حَلَّ لَهُ نِكَاحُهَا بِعَقْدٍ جَدِيدٍ و تَكُونُ مَعَهُ عَلَى مَابِقِيَ مِنَ الطَّلَاقِ فَإنْ طَلَّقَهَا ثَلاَثاً لَمْ تَحِلَّ لَهُ إلاَّ بَعْدَ وُجُودِخَمْسِ شَرَائِطَ انْقِضَاءُ عِدَّتِهَا مِنْهُ و تَزْوِيْجُهَا بِغَيْرِهِ و دُخُولُهُ بِهَا و إصَابَتُهَا و بَيْنُونَتُهَا مِنْهُ و انْقِضَاءُ عِدَّتِهَا مِنْهُ.

در احکام رجعت: رجعت در لغت به معنی برگشت ودر اصطلاح شرع باز آوردن شوهر است زن خود را تحت نکاح خود در عده طلاقی که بائن نشده باشد«عده طلاق وی سپرده نشده باشد ویا سه طلاق نباشد» هرگاه شخص زن خود را طلاق دهد می تواند وی را به نکاح خود برگرداند، به شرطیکه او را یک طلاق یا دو طلاق داده باشد وعده طلاق سپری نشده باشد. اگر عده طلاق منقضی شده باشد وکمتر از سه طلاق باشد مرد می تواند او را از نو به نکاح خود در آورد با آن طلاقی که مانده است، مثلاً اگر وی را یک طلاق داده باشد دو طلاق می ماند و اگر وی را دو طلاق داده باشد یک طلاق می ماند، در این عقد جدید در صورت اول دارای دو طلاق ودر صورت دوم دارای یک طلاق می باشد.

ولی اگر او را سه طلاق داده باشد برای او حلال نیست مگر به پنج شرط:

(۱) منقضی شدن عدّه (۲) شوهر کردن به شخص دیگر (۳) دخول آن دیگری به زن«دخول حقیقی» (۴) اصابت وی به زن«فرو بردن حَشفه» اگر حشفه وی مقطوع باشد باید مقدار حشفه از مقطوع به قُبُل زن فرو رود وباید جماع فرو برنده ممکن باشد«بچه نباشد» (۵) طلاق دادن شوهر دوم زن را، وتمام شدن عِدّه وی.

فصــل : وإِذَا حَلَــفَ أَنْ لاَيَطَــأَ زَوْجَتَــهُ مُطْلَقَــاً أَوْ مُــدَّةً تَزِيْــدُ عَلَــى أَرْبَعَــةِ أَشْــهُرٍ فَهُــوَ مُــوْلٍ و يُؤَجَّــلُ لَــهُ إِنْ سَــأَلَتْ ذَلِــک أَرْبَعَــةَ أَشْــهُرٍ ثُــمَّ يُخَيَّــرُ بَــيْنَ الْفَيْئَــةِ و التَّكْفِيــرِ و الطَّــلاَقِ فَإِنِ امْتَنَعَ طَلَّقَ عَلَيْهِ الْحَاكِمُ.

در احکــام ایــلاء: ایــلاء در لغــت بــه معنــی ســوگند خــوردن اســت وشــرعاً ســوگند خــوردن شــوهری اســت کــه ســوگندش روا باشــد بــر مجامعــه نکــردن زن بطــور کلّــی یــا مــدتی کــه از چهــار مــاه بیشــتر باشــد. هرگــاه ســوگند بخــورد کــه بطــور کلــی یــا مدتیکــه بیشــتر از چهــار مــاه باشــد بــا زنــش مجامعــه نکنــد او را مُــولی گوینــد«ســوگند خورنــده» خــواه ســوگند بــه خــدا یــا بــه یکــی از صــفت هــای خــدا یــا بلفــظ طــلاق یــا عتــق«آزاد کــردن بــرده» مثــل اینکــه بگویــد اگــر بــا تــو مجامعــه کــردم طلاقــت افتــاده باشــد یــا بــرده مــن آزاد باشــد در ایــن صــورت اگــر مجامعــه کنــد بــا وی طلاقــش واقــع مــی شــود وبنــده آزاد مــی گــردد وهمچنــان اگــر بگویــد اگــر مجامعــه کــردم بــا تــو بــر مــن باشــد بــرای خــدا نمــاز یــا روزه یــا حــج یــا آزاد کــردن بــرده همــانطور اســت. در ایــن صــورت اگــر زن خــواهش کنــد چهــار مــاه بــه شــوهر مهلــت داده مــی شــود وبعــد از چهــار مــاه بــه شــوهر اختیــار داده مــی شــود در بــین برگشــت ومجامعــه کــردن بــا زن و پرداخــت کفــارت اگــر ســوگند بــه خــدا یــا بــه صــفات او خــورده باشــد بــر جمــاع نکــردن بــا زن ویــا او طــلاق مــی دهــد واگــر شــوهر از انجــام دادن امــور بــالا

خودداری کند حاکم یک طلاق رجعیه اورا واقع می کند «اگر بیشتر از یک طلاق باشد واقع نمی شود» واگر بالاخره پشیمان نشد باید حاکم او را به طلاق مجبور نماید.

فصل : و الظِّهَارُ أَنْ يَقُولَ الرَّجُلُ لِزَوْجَتِهِ أَنْتِ عَلَيَّ كَظَهْرِ أُمِّى فَإِذَا قَالَ لَهَا ذَلِک ولَم يُتْبِعهُ بِالطَّلَاقِ صَارَ عَائِداً و لَزِمَتْهُ الْكَفّارَةُ و الْكَفّارَةُ عِتْقُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ سَلِيمَةٍ مِنَ الْعُيُوبِ الْمُضِرَّةِ بِالْعَمَلِ و الْكَسْبِ فَإِنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعَامُ سِتِّنَ مِسْكِيناً كُلُّ مِسْكِينٍ مُدٌّ و لاَيَحِلُّ لِلْمُظَاهِرِ و طْؤُهَا حَتَّى يُكَفِّرَ.

در احکام ظهار: در لغت به معنی پشت و در اصطلاح شرع تشبیه کردن شوهر است زن خود را بیکی از محارم خویش مانند مادر و خواهر، ظهار آن است که مرد بگوید به زنش تو مانند پشت مادر منی و هرگاه این لفظ را به زن خود گفت وبدنبال این لفظ زن را طلاق نداد «یعنی مدتیکه در آن جدائی ممکن است ودر این مدت وی را نگهداری کرد وطلاقش نداد» دلیل بر پشیمانی مرد است «چون تشبیه کردن زن به مادر مقتضی است که او را نگهداری نکند. ونگهداری وی دلیل بر پشیمانی است» در این صورت باید کفارت بدهد وکفارت عبارت است از آزاد کردن برده مسلمان سالم از عیبهای مضر بکار و

کسب و اگر برده نباشد باید دو ماه پشت سر هم روزه بگیرد. واگر نتوانست باید شصت مسکین را اطعام کند و طعام هر مسکینی یک مد است از جنس دانه ای که زکات فطر را پرداخته است، مجامعت زن روانیست مگر پس از پرداخت کفارت.

فصل : وإذَا رَمَى الرَّجُلُ زَوْجَتَهُ بِالزِّنَا فَعَلَيهِ حَدُّ الْقَذْفِ إلاَّ أَنْ يُقِيمَ البَيِّنَةَ أَوْ يُلاَعِنَ فَيَقُولَ عِنْدَ الْحَاكِمِ فى الْجَامِعِ عَلَى الْمِنْبَرِ فى جَمَاعَةٍ مِنَ النَّاسِ أَشْهَدُ بِاللهِ إنَّنِى لَمِنَ الصَّادِقِينَ فِيْمَا رَمَيْتُ بِهِ زَوْجَتِى فُلاَنَةَ مِنَ الزِّنَا و إنَّ هذَا الْوَلَدَ مِنَ الزِّنَا و لَيْسَ مِنِّى أَرْبَعَ مَرَّاتٍ و يَقُولُ فى الْمَرَّةِ الْخَامِسَةِ بَعْدَ أَنْ يَعِظَهُ الْحَاكِمُ و عَلَىَّ لَعْنَةُ اللهِ إنْ كُنْتُ مِنَ الْكَاذِبِينَ و تَتَعَلَّقُ بِلِعَانِهِ خَمْسَةُ أَحْكَامٍ سُقُوطُ الْحَدِّ عَنْهُ و وُجُوبُ الْحَدِّ عَلَيْهَا و زَوَالُ الْفِرَاشِ و نَفْىُ الْوَلَدِ و التَّحْرِيمُ عَلَى الأَبَدِ و يَسْقُطُ الْحَدُّ عَنْهَا بِأَنْ تَلْتَعِنَ فَتَقُولَ أَشْهَدُ بِاللهِ إنَّ فُلاَناً هذَا لَمِنَ الْكَاذِبِينَ فِيْمَا رَمَانِى بِهِ مِنَ الزِّنَا أَرْبَعَ مَرَّاتٍ و تَقُولَ فى الْمَرَّةِ الْخَامِسَةِ بَعْدَ أَنْ يَعِظَهَا الْحَاكِمُ و عَلَىَّ غَضَبُ اللهِ إنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ.

در احکام قذف و لعان: در لغت به معنی«تهمت دادن به زنا و نفرین کردن ودر اصطلاح شرع کلمه هائی است

مخصـوص بکسـی کـه بـرای مرتکـب شـدن زنـش بـه عمـل زنـا نتوانـد گـواه بیـاورد وبـه آوردن ایـن کلمـات مجبـور مـی شـود بـرای تهمـت دادن بـه کسـی کـه فـراش او را آلـوده کـرده وسـبب بـدنامی او گشـته اسـت» هرگـاه مـرد تهمـت زنـا بـزن خـود بدهـد بـر مـرد واجـب مـی شـود زدن تازیانـه هـائی جهت ایـن تهمـت مگـر اینکـه گـواه بیـاورد یـا نفـرین کنـد وبـرای ایـن عمـل بایـد بـه مسـجد جمعـه بـرود وبـر منبـر مسـجد بایسـتد ودر حضـور حـاکم و مـردم بگویـد: خـدا را شـاهد و گـواه مـی گیـرم در تهمتـی کـه بـه فلانـه زوجـه خـودم وارد نمـوده ام راسـت مـی گـویم و ایـن فرزنـد، ولـد زناسـت واز مـن نیسـت وبایـد ایـن گفتـه را چهـار مرتبـه تکـرار کنـد و در مرتبـه پـنجم بگویـد«بعـد از اینکـه حـاکم او را پنـد دهـد» نفـرین خـدا بـر من باد اگر دروغ گفته باشم.

پـس پـنج حـاکم بـه ایـن لعـان مـی پیونـدد: (۱) سـقوط تازیانـه از وی (۲) وجـوب تازیانـه بـر زوجـه (۳) زوال فـراش«جـدائی» (۴) نفـی آن بچـه از وی (۵) حرمـت همیشگی.

زوجـه هـم مـی توانـد حـد را از خـود سـاقط کنـد هرگـاه بگویـد: خـدا را گـواه وشـاهد فـلان کـس شـوهرم در تهمتـی کـه بـه مـن وارد نمـوده اسـت دروغ مـی گویـد وچهـار مرتبـه ایـن عبـارت را تکـرار مـی کنـد ودر مرتبـه پـنجم مـی گویـد«بعـد از پنـد حاکم» خشم خدا بر من باد اگر شوهر من راست بگوید.

فصل : و الْمُعْتَدَّةُ عَلَى ضَرْبَيْنِ مُتَوَفَّى عَنْهَا وغَيْرُ مُتَوَفَّى عَنْهَا فَالْمُتَوَفَّى عَنْهَا إِنْ كَانَتْ حَامِلاً فَعِدَّتُهَا بِوَضْعِ الْحَمْلِ وإِنْ كَانَتْ حَائِلاً فَعِدَّتُهَا أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ و عَشْرٌ وغَيْرُ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا إِنْ كَانَتْ حَامِلاً فَعِدَّتُهَا بِوَضْعِ الْحَمْلِ وإِنْ كَانَتْ حَائِلاً وهِيَ مِن ذَوَاتِ الْحَيْضِ فَعِدَّتُهَا ثَلاَثَةُ قُرُوءٍ وهِيَ الأَطْهَارُ وإِنْ كَانَتْ صَغِيرَةً أَوْ آيِسَةً فَعِدَّتُهَا ثَلاَثَةُ أَشْهَرٍ و الْمُطَلَّقَةُ قَبْلَ الدُّخُولِ بِهَا لاَعِدَّةَ عَلَيْهَا وَعِدَّةُ الأَمَةِ بِالْحَمْلِ كَعِدَّةِ الْحُرَّةِ و بِالأَقْرَاءِ أَنْ تَعْتَدَّ بِقُرأَيْنِ و بِالشُّهُورِ عَنِ الْوَفَاةِ أَنْ تَعْتَدَّ بِشَهْرَيْنِ و خَمْسِ لَيَالٍ وعَنِ الطَّلاَقِ أَنْ تَعْتَدَّ بِشَهْرٍ ونِصْفٍ فَإِنِ اعْتَدَّت بِشَهْرَينِ كَانَ أَوْلَى.

در احكام وعده: عده شرعا انتظاری كردن زن است منقضی شدن مدتی را كه در آن برائت رحم خود را بوسيله حيض يا طهر بداند و يا بوسيله ماهها يا وضع حمل.

معتدِه دو نوع است: (۱) شوهر مرده است (۲) شوهر زنده است.

شوهر مرده اگر حامل باشد عده وی وضع حمل است، واگر حامل نباشد ودارای حيض باشد عده وی سه طهر است واگر كوچک ويا آيسه باشد«نداشتن حيض به جهت

پیری» عده وی سه ماه است و مطلقه قبل از دخول دارای عده نیست، وعده جاریه هم وضع حمل است مانند عده زن آزاد یا دو طهر است وعده وفات برای جاریه دو ماه و پنج شب است. وعده طلاق وی یک ماه و نیم است واگر دو ماه را تمام کند بهتر است.

فصل : و يَجِبُ لِلْمُعْتَدَّةِ الرَّجْعِيَّةِ السُّكْنَى و النَّفَقَةُ و يَجِبُ لِلْبَائِنِ السُّكنَى دُونَ النَّفَقَةِ إلاَّ أَنْ تَكُونَ حَامِلاً و يَجُوزُ عَلَى الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا الإحْدَادُ و هُوَ الإمْتِنَاعُ مِنَ الزِّينَةِ و الطِّيْبِ وعَلَى الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا و الْمَبْتُوتَةِ مُلاَزَمَةُ الْبَيْتِ إلاَّ لِحَاجَةٍ.

واجب است برای زنی که در عده طلاق بائن است محل سکونت ونفقه و برای زنیکه در عده طلاق بائن است فقط محل سکونت را شوهر مطلق فراهم کند نه نفقه مگر اینکه حامل باشد، برای زنی که شوهرش مرده باشد احداد یعنی خودداری از آرایش وعطر زدن واجب است وبر زن شوهر مرده وزنیکه سه طلاقش واقع شده باشد واجب است ملازمت خانه وبیرون نرفتن مگر ضرورت باشد.

فصل : ومِنَ اسْتَحْدَثَ مِلْكَ أَمَةٍ حَرُمَ عَلَيهِ الإسْتِمْتَاعُ بِهَا حَتَّى يَسْتَبْرِئَهَا إنْ كَانَتْ مِنْ ذَوَاتِ الْحَيْضِ بِحَيْضَةٍ وإِنْ كَانَتْ مِنْ ذَوَاتِ الشُّهُورِ بِشَهْرٍ فَقَطْ وإِنْ كَانَتْ مِنْ

ذَوَاتِ الْحَمْلِ بِالْوَضْعِ وإِذَامَاتَ سَيِّدُ أُمِّ الْوَلَدِ اسْتَبْرَأَتْ نَفْسَهَا كَالأَمَةِ.

در احکام استبراء: استبراء در لغت برائت است وشرعا منتظر شدن زن است منقضی شدن مدت معلوم به سبب مملوک شدن یا زوال مملوکیت از وی، کسی که جاریه ای را تملیک کرده باشد بوسیله خریدن یا ارث یا بخشش وغیره حرام است بر آن شخص تمتع با آن جاریه تا احراز و روشن شدن برائت رحم اگر ذات الحیض باشد یک حیض واگر ذات الشهور باشد فقط یک ماه واگر دارای حمل باشد تا وضع حمل. هرگاه آقای جاریهٔ ام الولد بمیرد عده برائت وی مانند جاریه است«یک ماه- یک حیض».

فصل : وإِذَا أَرْضَعَتِ الْمَرأَةُ بِلَبَنِهَا وَلَداً صَارَ الرَّضِيعُ وَلَدَهَا بِشَرْطَيْنِ أَحَدُهُمَا أَنْ يَكُونَ لَهُ دُونَ الْحَوْلَيْنِ و الثَّانِى أَنْ تُرْضِعَهُ خَمْسَ رَضَعَاتٍ مُتَفَرِّقَاتٍ و يَصِيرُ زَوْجُهَا أَبَاً لَهُ و يَحْرُمُ عَلَى الْمُرضَعِ التَّزْوِيجُ إِلَيْهَا وإِلَى كُلِّ مَنْ نَاسَبَهَا و يَحْرُمُ عَلَيهَا التَّزوِيجُ إِلَى الْمُرْضَعِ و وَلَدِهِ دُونَ مَنْ كَانَ فِى دَرَجَتِهِ أَوْ أَعْلَى طَبَقَةً مِنْهُ.

در احکام رضاع: رضاع در لغت اسم است برای مکیدن پستان و آشامیدن شیر آن وشرعا رسیدن شیر زن مخصوص است بشکم آدمی مخصوص به روش مخصوص. شیر زن زنده ای که کمتر از نه سال قمری نباشد بکر باشد یا بیوه دارای شوهر باشد یا نباشد، رضاع را ثابت می کند.

هرگاه زنی شیر خود را به بچه ای بدهد به دوشرط مادر آن بچه خواهد شد: (۱) بچه کمتر از دو سال باشد (۲) پنج مرتبه بطور متفرق شیر او بشکم بچه برسد وهمچنان شوهر آن زن پدر آن بچه خواهد شد، وبر آن بچه نکاح زن نامبرده وهمچنان نکاح کسی که با آن زن نسبت دارد به نسب یا بوسیله شیر حرام است وهمچنان حرام است بر آن زن شوهر کردن به آن بچه و یا اولاد آن، ولی شوهر کردن زن به آنهائیکه در درجه آن بچه هستند«مانند برادرانش که شیر آن زن شیریده را نیاشامیده اند ویا بالاتر از درجه وی باشند مانند عموهایش» حرام نیست.

فصل : و نَفَقَةُ الْعَمُودَيْنِ مِنَ الأَهْلِ وَاجِبَةٌ لِلْوَلِدِينِ و الْمَوْلُودِينِ فَأَمَّا الْوَالِدُونَ فَتَجِبُ نَفَقَتُهُمْ بِشَرْطَيْنِ الْفَقْرِ و الزَّمَانَةِ أَوْ الْفَقْرِ و الْجُنُونِ و أَمَّا المَوْلُودُونَ فَتَجِبُ نَفَقَتُهُمْ بِثَلاَثَةِ شَرَائِطَ الْفَقْرِ و الصِّغَرِ أَوْ الْفَقْرِ و الزَّمَانَةِ أَوْ الْفَقْرِ والْجُنُونِ ونَفَقَةُ الرَّقِيْقِ و الْبَهَائِمِ وَاجِبَةٌ ولاَيُكَلَّفُونَ مِنَ الْعَمَلِ مَا لاَيُطِيقُونَ و نَفَقَةُ

الزَّوجَـةِ المُمَكِّنَـةِ مِـن نَفْسِـهَا وَاجِبَـةٌ وهِـىَ مُقْـدَّرَةٌ فَـإِنْ كَـانَ الـزَّوْجُ مُوسِـراً فَمُـدَّانِ مِـن غَالِـبِ قُوتِهَـا و يَجِـبُ مِـنَ الأُدمِ والْكُسْـوَةِ مَـاجَرَتْ بِـهِ الْعَـادَةُ وإنْ كَـانَ مُعْسِـراً فَمُـدٌّ مِـنْ غَالِـبِ قُـوتِ الْبَلَـدِ و مَايَائـدِمُ بِـهِ الْمُعْسِـرُونَ و يُكْسَـوْنَهُ وإِنْ كَـانَ مُتَوَسِّـطاً فَمُـدٌّ و نِصْـفٌ ومِـنَ الأُدْمِ و الْكُسْـوَةِ الْوَسَـطُ وإِنْ كَانَـتْ مِمَّـنْ يُخْـدَمُ مِثْلُهَـا فَعَلَيـهِ إِخْـدَامُهَا وإِنْ أَعْسَـرَ بِنَفَقَتِهَـا فَلَهَـا فَسْـخُ النِّكَـاحِ وكَـذلِكَ إِنْ أَعْسَـرَ بِالصَّدَاقِ قَبْلَ الدُّخُولِ.

بر پدران و فرزندان نفقه دو ستون خانواده واجب است.

نفقـه پـدران بـه دو شـرط واجـب اسـت: (۱) فقیـری (۲) زمـین گیری یا فقیری و دیوانگی.

ونفقـه فرزنـدان بـه سـه شـرط واجـب اسـت: (۱) فقیـری (۲) کـوچکی یـا فقیـری وزمینگیـری و یـا فقیـری و دیـوانگی وهمچنـان نفقـه بـرده و حیوانـات واجـب اسـت، ونبایـد بیشـتر از توانائیشـان بـه آنهـا تکلیـف شـود و زنـی کـه مطیـع شـوهر باشـد نفقـه وی بـر شـوهر واجـب اسـت وبـدینقرار اسـت: اگـر شـوهر ثروتمنـد باشـد نفقـه زن دو مـدّ اسـت از قـوت غالـب محـل و همچنـان خـورش ولبـاس بطوریکـه معمـول اسـت واجـب اسـت. واگـر شـوهر فقیـر باشـد نفقـه زن یـک مـدّ اسـت از غالـب قـوت محـل و خـورش وپوشـش فقیرانـه. واگـر شـوهر متوسـط الحـال باشـد«نـه فقیـر ونـه ثروتمنـد» نفقـه زن

یک و یک دوم مد است وخورش و پوشش هم به حسب معمول حال متوسطان.

واگر زن طوری باشد که امثال وی دارای خدمتگزار باشند برای وی باید خادم بگیرد. واگر مرد توائی نفقه را نداشته باشد زن می تواند نکاح خود را فسخ کند وهمچنان اگر نتواند مهریه را قبل از دخول بپردازد زن می تواند نکاح خود را فسخ کند.

فصل : وإذَا فَارَقَ الرَّجُلُ زَوْجَتَهُ ولَهُ مِنهَا وَلَدٌ فَهِىَ أَحَقُّ بِحَضَانَتِهِ إلَى سَبْعِ سِنِينَ ثُمَّ يُخَيَّرُ بَيْنَ أَبَوَيهِ فَأَيُّهُمَا اخْتَارَ سُلِّمَ إلَيْهِ و شَرَائِطُ الْحَضَانَةِ سَبْعٌ الْعَقْلُ و الْحُرِّيَّةُ و الدِّيْنُ و الْعِفَّةُ و الأَمَانَةُ و الإقَامَةُ و الْخُلُوُّ مِنْ زَوْجٍ فَإنِ اخْتَلَّ شَرْطٌ مِنْهَا سَقَطَتْ.

در احکام حَضانت: «پرستاری» هرگاه مرد از زن خود جدا شود واز وی فرزند داشته باشد تا مدت هفت سال زن برای پرستاری آن شایسته تر است، پس از هفت سال اختیار به بچه داده می شود هر کدام را برگزیند بوی سپرده می شود.

شروط پرستاری هفت چیز است: (۱) عقل (۲) آزادی (۳) دین (۴) عفت (۵) امانت (۶) اقامت در آن محل (۷) نبودن شوهر.

اگر یکی از شروط بالا مفقود باشد حق وی ساقط است.

کتاب الجنایات

الْقَتْلُ عَلَى ثَلاَثَةِ أَضْرُبٍ عَمْدٌ مَحْضٌ و خَطَأٌ مَحْضٌ و عَمْدُ خَطَأٍ فَالْعَمْدُ الْمَحْضُ هُوَ أَنْ يَعْمَدَ إِلَى ضَرْبِهِ بِمَا يَقْتُلُ غَالِباً و يَقْصِدَ قَتْلَهُ بِذَلِكَ فَيَجِبُ الْقَوَدُ عَلَيهِ فَإِنْ عَفَا عَنْهُ وجَبَتْ دِيَةٌ مُغَلَّظَةٌ حَالَّةٌ فى مَالِ الْقَاتِلِ و الْخَطَأُ الْمَحْضُ أَنْ يرمِىَ إِلَى شَىْءٍ فَيُصِيبَ رَجُلاً فَيَقْتُلَهُ فَلاَقَوَدَ عَلَيهِ بَل تَجِبُ عَلَيهِ دِيَةٌ مُخَفَّفَةٌ عَلَى الْعَاقِلَةِ مُؤَجَّلَةٌ فى ثَلاَثِ سِنِينَ و عَمْدُ الْخَطَأِ أَنْ يَقْصِدَ ضَرْبَهُ بِمَا لاَيَقْتُلُ غَالِباً فَيَمُوتُ فَلاَقَوَدَ عَلَيهِ بَلْ تَجِبُ دِيَةٌ مُغَلَّظَةٌ عَلَى الْعَاقِلَةِ مُؤَجَّلَةٌ فى ثَلاَثِ سِنِينَ.

کتاب جنایات

قتل سه نوع است: (۱) عمد محض (۲) اشتباه محض (۳) عمد اشتباهی.

عمد محض آن است به چیزی قصد کشتن وی را بکند که غالبا کشنده باشد واین نوع قصاص را واجب می کند ودر صورت عفو کردن وَلی باید خونبهای مغلظ و فوری به پردازد.«از مال کشنده» اشتباه محض آن است که قاتل بخواهد چیز دیگری را بکشد وبه اشتباه بوی اصابت کند و این نوع قصاص ندارد ولی خونبهای سبک بر عاقله واجب می شود«خویشاوندان و عصبهجانی» بطور مؤجل و در مدت سه سال آن را به پردازند. عمد اشتباهی آن

است به چیزی که غالباً کشنده نیست قصد کشتن وی را بنماید، این نوع هم قصاص ندارد ولی واجب است بر عاقله پرداخت خونبهای مغلّظ و مؤجّل و در مدت سه سال آن را به پردازد.

فصل : و شَرَائِطُ وُجُوبِ الْقِصَاصِ أَرْبَعَةٌ أَنْ يَكُونَ الْقَاتِلُ بَالِغاً عَاقِلاً و أَلاَّ يَكُونَ وَالِداً لِلْمَقْتُولِ و أَلاَّ يَكُونَ الْمَقْتُولُ أَنْقَصَ مِنَ الْقَاتِلِ بِكُفْرٍ أَوْ رِقٍّ و تُقْتَلُ الجَمَاعَةُ بِالْوَاحِدِ وكُلُّ شَخْصَينِ جَرَى الْقِصَاصُ بينَهُمَا فی النَّفْسِ يَجْرِی بَينَهُمَا فی الأَطْرَافِ و شَرَائِطُ وُجُوبِ الْقِصَاصِ فی الأَطْرَافِ بَعْدَ الشَّرَائِطِ الْمَذْكُورَةِ اثْنَانِ الاشْتِرَاكُ فی الإسْمِ الْخَاصّ الْيَمِينُ بِالْيَمِينِ و الْيُسْرَى بِالْيُسْرَى و أَلاَّ يَكُونَ بِأَحَدِ الطَّرَفَيْنِ شَلَلٌ وكُلُّ عُضْوٍ أُخِذَ مِنْ مِفْصَلٍ فَفِيهِ الْقِصَاصُ و لاَقِصَاصَ فی الْجُرُوحِ إلاَّ فی الْمُوَضَّحَةِ.

شروط وجوب قصاص چهار چیز است: (۱) قاتل عاقل وبالغ باشد (۲) پدر مقتول نباشد (۳) مقتول کمتر از قاتل نباشد«بکفر یا بردگی، وممکن است چند نفر اگر در قتل شرکت کرده باشند برای یکنفر کشته شوند. وهر دو نفری که در بین آنان قصاص نفس اجرا شود قصاص اطراف«دست، پا، گوش، چشم و غیره» هم اجرا می شود«اگر مقتول طوری باشد که قاتل را در عوض او

نکشد در بریدن اعضا هم این عمل اجرا می شود، اگر جنایتکار دست یک نفر را بریده باشد در عوض آن دست وی را نمیبرند همانطوریکه اگر او را می کشت کشته نمی شود».

شروط وجوب قصاص در اعضاء بعد از شرائطی که گفته شد دو نوع است:

(۱) باید دو عضو مانند یک باشند، در عوض بریدن دست راست دست راست و در عوض دست چپ دست چپ را باید برید (۲) دو عضو در درستی و نادرستی چون یک باشند «پس در عوض دست فلج یا پای فلج دست درست یا پای درست را نمی برند» وهر عضویکه در بند قطع شده باشد در آن قصاص است ودر زخمها قصاص نیست مگر در مُوَضَّحه.

شکستن سر و رخسار ده نوع است: (۱) حارصه: آن است که کمی پوست را شکافته باشد (۲) دامیه: آن است که خون آلوده شده باشد (۳) باضعه: آن است که گوشت را قطع کرده باشد (۴) مُتَلاحمه: در گوشت فرو رفته باشد (۵) سمحاق: رسیدن پوستی که در بین گوشت و استخوان است (۶) مُوَضِّحه: آن است که استخوان را از پوست جدا کرده باشد (۷) هاشمه: آن است که استخوان را شکسته باشد«جدا شده باشد یا نه» (۸) منقله: آن است که استخوان را از جای به جای دیگر تکان داده باشد (۹)

مَأمومه: آن است که بخریطه دماغ رسیده باشد«سر» (۱۰) دامغه: آن است که خریطه نامبرده را پاره پاره کرده باشد وبه اصل سر رسیده.

فصل : و الدِّيَةُ عَلَى ضَرْبَين مُغْلَّظَةٌ و مُخَفَّفَةٌ فَالْمُغَلَّظَ مِائَةٌ مِنَ الإبِلِ ثَلاَثُون حِقَّةً و ثَلاَثُون جَذَعَةً وأَرْبَعُون خِلْفَةً فى بُطُونِهَا أَوْلاَدُهَا و الْمُخَفَّفَةُ مِنَ الإبِلِ عِشْرُونَ حِقَّةً وعِشْرُونَ جَذَعَةً وعِشْرُون بِنْتَ لَبُونِ وعَشْرُونَ ابْنَ لَبُونٍ وعَشْرُونَ بِنْتَ مَخَاضٍ فإنْ عُدِمَتِ الإبِلُ انْتُقِلَ إلَى قِيمَتِهَا وقِيْلَ يُنْتَقَلُ إلَى أَلْفِ دِينَارٍ أَوِ اثْنَى عَشَرَ أَلْفَ دِرْهَمٍ وإنْ غُلِّظَتْ زِيْدَ عَلَيْهَا الثُّلُثُ و تُغَلَّظُ دِيَةُ الْخَطَأِ فى ثَلاَثَةِ مَوَاضِعَ إذَا قَتَلَ فى الْحَرَمِ أَوْ قَتَلَ فى الأَشْهُرِ الْحُرُمِ أَوْ قَتَلَ ذَا رَحِمٍ مَحْرَمٍ وَدِيَةُ الْمَرْأَةِ عَلَى النِّصْفِ مِنْ دِيَةِ الرَّجُلِ و دِيَةُ الْيَهُودِىِّ و النَّصْرَانِيِّ ثُلُثُ دِيَةِ الْمُسْلِمِ وأَمَّا الْمَجُوسِيُّ فَفِيهِ ثُلُثَا عُشْرِ دِيَةِ الْمُسلِمِ و تَكْمُلُ دِيَةُ النَّفْسِ فى قَطْعِ الْيَدَيْنِ و الرِّجْلَيْنِ و الأَنْفِ و الأُذُنَيْنِ و الْعَيْنَيْنِ و الْجُفُونِ الأَرْبَعَةِ و اللِّسَانِ و الشَّفَتَيْنِ و ذَهَابِ الْبَصَرِ و ذَهَابِ السَّمْعِ و ذَهَابِ الشَّمِّ و ذَهَابِ الْعَقْلِ و الذَّكَرِ و الأُنْثَيَينِ وفى الْمُوَضَّحَةِ و السِّنِّ خَمْسٌ مِنَ الإبِلِ وفى

كُلِّ عُضْوٍ لاَمَنْفَعَةَ فِيهِ حُكُومَةٌ وَدِيَةُ الْعَبْدِ قِيْمَتُهُ وَدِيَةُ الْجَنِينِ الرَّقِيقِ عُشْرُ قِيْمَةِ أُمِّهِ.

در بیان خون بها: وآن مالی است که بوسیله جنایت نفس یا اعضاء واجب می شود. خون بها دو نوع است: (۱) غلیظ (۲) خفیف.

خون بهای غلیظ که به سبب کشتن آزاد مرد مسلمان پرداخت می شود یک صد شتر است، که سی نفر از آنها شتر سه ساله وسی نفر شتر چهار ساله و چهل نفر شتر آبستنی می باشد.

وخون بهای خفیف که به سبب کشتن آزاد مرد مسلمان پرداخت می شود یک صد شتر است، که بیست نفر آنها سه ساله و بیست نفر چهار ساله وبیست نفر سه ساله ماده وبیست نفر سه ساله نر و بیست نفر«بنت مخاص» دو ساله و اگر شتر نباشد قیمت آنها وگفته اند اگر شتر نباشد باید یک هزار دینار، یا دوازده هزار درهم پرداخته شود. واگر در آن تغلیظ شود یک سوم قیمت بر آن اضافه می شود.

خونبها در سه مورد غلیظ است: (۱) اگر قتل در حرم باشد (۲) در اشهرالحرام واقع شود (۳) مقتول خویش مشحرم باشد. خونبهای زن نصف مرد است، وخونبهای یهودی ومسیحی یک سوم خونبهای مسلمان است.

وخونبهای آتش پرست یک سوم از یک پنجم خونبهای مسلمان است یا دو سوم از یک دهم.

وخونبهای بریدن دودست، دوپا، بینی، دوگوش، کرشدن، رفتن نیروی بوئیدنی، بریدن ذکرو بیضتین، در هر یک از اعضای فوق الذکر خونبهای تمام گرفته می شود که یکصد شتر است. خونبهای موضّحه«جدا کردن استخوان از پوست» ودندان پنج شتر است ودر ازاله عضوی که در آن سودی نباشد مانند دست فلج، انگشت فلج وغیره، در این اعضاء چون در قرآن نصّی وارد نشده است باید برای اخذ خونبهای آنها حکم واهل خبره را قاضی نمود که بقضاوت آنان در صورتیکه آن شخص برده باشد با وجود آن دست فلج قیمت وی چند است. واگر قطع شود چقدر از قیمت وی کاسته می شود، بهمان میزان خون بهاء گرفته می شود. خونبهای برده عبارت است از قیمت وی گرچه از خونبهای آزاد مرد بیشتر باشد، وخونبهای بچه برده یک دهم قیمت مادرش می باشد.

فصل : وإذَا اقْتَرَنَ بِدَعوَى الدَّمِ لَوْثٌ يَقَعُ بِهِ فى النَّفْسِ صِدْقُ الْمُدَّعِى حَلَفَ الْمُدَّعِى خَمْسِينَ يَمِيناً و اسْتَحَقَّ الدِّيَةَ وإنْ لَمْ يَكُنْ هَنَاكَ لَوْثٌ فَالْيَمِينُ عَلَى الْمُدَّعِى عَلَيهِ وعَلَى قَاتِلِ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ كَفَّارَةٌ عِتْقُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ سَلِيمَةٍ مِنَ الْعُيُوبِ الْمُضِرَّةِ فإنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ.

در احکـــام قســامه: وآن عبـــارت اســـت از ســـوگندهای خونبهـــا، هرگـــاه ادعـــای خونبهـــای شـــخص کشـــته ای مقتـــرن وبرابـــر بـــا لـــوث گـــواه باشـــد«ضـــعف گـــواه» و ادعـــای مـــدعی محتمـــل صـــدق وکـــذب باشـــد در ایـــن صـــورت بـــرای اثبـــات قتـــل بایـــد مـــدعی پنجـــاه ســـوگند بخـــورد کـــه فلانکـــس یـــا فلانکســـها قاتـــل فلانکـــس اســـت بدینوســـیله اســـتحقاق اخـــذ خونبهـــا را پیـــدا مـــی کنـــد. واگـــر در آن جـــا گـــواه نباشـــد وفقـــط مجـــرد دعـــوی باشـــد ســـوگند بـــر مـــدعی علیـــه اســـت پـــس مـــدعی علیـــه بایـــد پنجـــاه ســـوگند بخـــورد. واجـــب اســـت بـــر قاتـــل نفـــس بنـــا حـــق خـــواه قتـــل عمـــد باشـــد یـــا اشـــتباه یـــا شـــبه عمـــد پرداخـــت کفـــاره اگـــر قاتـــل بچـــه یـــا دیوانـــه باشـــد بایـــد ولـــی آنهـــا کفـــارت را از مـــال آنهـــا بپـــردازد وآن عبـــارت اســـت از آزاد کـــردن بـــرده مســـلمان ســـالم از عیبهـــای مضـــر واگـــر نباشـــد بایـــد دو مـــاه پشـــت ســـر هـــم روزه بگیرد.

کتاب الحدود

و الزَّانِـــی عَلَـــی ضَـــرْبَیْنِ مُحْصَـــنٍ وغَیْـــرِ مُحْصَـــنٍ فَالْمُحْصَـــنُ حَـــدَّهُ الـــرَّجْمُ وغَیْـــرُ المُحصَـــنِ حَـــدُّهُ مِائَـــةُ جَلْـــدَةٍ و تَغْرِیـــبُ عَـــامٍ إِلَـــی مَسَـــافَةِ الْقَصْـــرِ و شَـــرَائِطُ الإحْصَـــانِ أَرْبَـــعٌ الْبُلُـــوغُ و الْعَقْـــلُ و الْحُرِّیَّـــةُ و وُجُـــودُ الْـــوَطْءِ فـــی نِکَـــاحٍ صَـــحِیحٍ و الْعَبْـــدُ و الأَمَـــةُ حَـــدُّهُمَا نِصْـــفُ حَـــدِّ الْحُـــرِّ

و حُكْمُ اللِّوَاطِ و إِتْيَانِ البَهَائِمِ كَحُكْمِ الزِّنَا ومَنْ وَطِئَ فِيمَا دُونَ الْفَرْجِ عُزِّرَ و لاَيَبْلُغُ بِالتَّعْزِيزِ أَدْنَى الْحُدُودِ.

کتاب حدود

حدود جمع حدّ به معنی منع کردن است وجه تسمیه حدود به جهت آن است که انسان را از ارتکاب گناه باز می دارد.

زانی«زنا کننده» دو نوع است: (۱) مُحصَن «مرد عاقل وبالغ و آزادی که حشفه یا سرذَکَر او یا به اندازه حشفه از مردی که حشفه وی بریده باشد به قُبُل منکوحه خود فرو رفته باشد» (۲) غیر مُحصَن.

حدّ محصن رجم و سنگسار کردن است به سنگهای معتدل«نه بزرگ ونه کوچک» وغیرمحصن«خواه مرد یا زن» حد او یکصد تازیانه است وبیرون کردن از محل تا مسافت قصر مدت یکسال یا بیشتر.

شروط احصان چهار چیز است: (۱) بلوغ (۲) عقل (۳) آزادی (۴) بودن جماع از مسلمان یا ذمی در نکاح صحیح بطوریکه در بالا ذکر شود.

حد برده و کنیز نصف حد آزاد است«۵۰تازیانه» حکم لواط و جماع حیوانات مانند حکم زناست پس هر کس با کسی عمل لواط کند یا با حیوانی مجامعت نماید باید او را حد زد، وکسی که با زن اجنبی درغیر فرج جماع کند تعزیر می شود وامام نمی تواند در تعزیر به حداقل حدود

برسد«مثلاً اگر امام بخواهد برده ای را تعزیر کند باید از بیست تازیانه کمتر به او بزنند ویا اگر مرد آزاد را تعزیر کند تعزیر وی نباید به چهل تازیانه برسد زیرا بیست تازیانه حداقل حد آزاد مرد است».

فصل : وإذَا قَـذَفَ غَيـرَهُ بِالزّنَـا فَعَلَيـهِ حَـدُّ الْقَـذْفِ بِثَمَانِيَـةِ شَـرَائِطَ ثَلاَثَـةٌ مِنْهَـا فـى الْقَـاذِفِ وهُـوَ أَنْ يَكُـونَ بَالِغـاً عَـاقِلاً وأَنْ لاَيَكُـونَ وَالِـداً لِلْمَقْـذُوفِ و خَمْسَـةٌ فـى الْمَقـذُوفِ وهُـوَ أَنْ يَكُـونَ مُسْلِماً بَالِغـاً عَـاقِلاً حُـرّاً عَفِيفـاً و يُحَـدُّ الْحُـرُّ ثَمَـانِيْنَ و الْعَبْـدُ أَرْبَعِـينَ و يَسْـقُطُ حَـدُّ الْقَـذْفِ بِثَلاَثَـةِ أَشْـيَاءَ إِقَامَـةِ الْبَيِّنَـةِ أَوْ عَفْـوِ الْمَقْـذُوفِ أَوْ اللِّعَـانِ فـى حَقِّ الزَّوْجَةِ.

در احکـام قـذف: قـذف یعنـی تهمـت زدن زنـا، هرگـاه شخصـی کسـی را بـه زنـا نسـبت دهـد بـر وی حـد تهمـت واجـب مـی شـود بـه هشـت شرط،سـه شـرط آنهـا مربـوط بـه تهمـت زننـده اسـت: (۱) بلـوغ (۲) عقـل (۳) قـاذف پـدر تهمـت زده شـده نباشد.

وپنج شـرط دیگـر مربـوط بـه قـذف شـده اسـت: (۱) اسـلام (۲) بلـوغ (۳) عقـل (۴) آزادی (۵) عِفّـت حـد آزاد مـرد هشتاد تازیانه وبرده چهل تازیانه است.

بـه سـه شـرط حـدّ تهمـت سـاقط مـی شـود: (۱) آوردن گـواه (۲) عفو کردن تهمت زده شده (۳) لِعان در حق زن.

فصل : ومَنْ شَرِبَ خَمْراً أَوْ شَرَاباً مُسْكِراً يُحَدُّ أَرْبَعِينَ و يَجُوزُ أَنْ يَبْلُغَ بِهِ ثَمَانِينَ عَلَى وَجْهُ التَّعْزِيرِ و يَجِبُ عَلَيهِ بِأَحَدِ أَمْرَينِ بِالْبَيِّنَةِ أَوِ الإقْرَارِ و لاَيُحَدُّ بِالْقَىءِ و الإسْتِنكَاه.

کسی که عرق یا شراب مست کننده بیاشامد حدّ وی زدن چهل تازیانه است وامام می تواند از لحاظ تعزیر تا هشتاد تازیانه بوی بزند.

دوچیز حدّ را بر وی واجب می کند: (۱) گواه (۲) اقرار.

قی کردن و بوی شراب از دهن آمدن حدّ را واجب نمی کند.

فصل : و تُقْطَعُ يَدُ السَّارِقِ بِثَلاَثَةِ شَرَائِطَ أَنْ يَكُونَ بَالِغاً عَاقِلاً وأَنْ يَسْرِقَ نِصَاباً قِيْمَتُهُ رُبْعُ دِينَارٍ مِنْ حِرْزِ مِثْلِهِ لاَمِلْکَ لَهُ فِيهِ و لاَشُبْهَةَ فی مَالِ الْمَسْرُوقِ مِنْهُ و تُقْطَعُ يَدُهُ الْيُمْنَيْمِن مِفْصَلِ الْكُوع فَإنْ سَرَقَ ثَانِياً قُطِعَتْ رِجْلُهُ اليُسْرَى فَإنْ سَرَقَ ثَالِثاً قُطِعَتْ يَدُهُ اليُسْرَى فَإنْ سَرَقَ رَابِعاً قُطِعَتْ رِجْلُهُ الْيُمْنَى فَإنْ سَرَقَ بَعْدَ ذلِکَ عُزِّرَ وقِيلَ يُقْتَلُ صَبْراً.

در احکام دزدی: به سه شرط دست دزد بریده می شود: (۱) بلوغ (۲) عقل (۳) دزدیدن چیزی که یک چهارم دینار ارزش داشته باشد و از محلی که برای چیز تعیین شده دزدیده باشد ومالکیت انرا نداشته باشد و مال شبهه

نبوده باشد«مثلاً گفته باشند این دزدیست بدن اثبات» در این صورت باید دست راست وی از مچ بریده شود و اگر برای بار دوم دزدی کند باید پای چپ او را با آهن تیز از بند پا قطع کند واگر برای بار سوم دزدی کند باید دست چپ او را قطع نمود، واگر برای بار چهارم دزدی کرد باید قطع پای راست او بکنند، واگر بعد از آن باز دزدی کرد باید تعزیر شود وگفته شده بعد از زندان کشته می شود.

فصل : وقُطَّاعُ الطَّرِيقِ عَلَى أَرْبَعَةِ أَقْسَامٍ إِنْ قَتَلُوا ولَمْ يَأْخُذُوا الْمَالَ قُتِلُوا فَإِنْ قَتَلُوا و أَخَذُوا الْمَالَ قُتِلُوا و صُلِبُوا وإِنْ أَخَذُوا الْمَالَ ولَمْ يَقْتُلُوا تُقْطَعُ أَيْدِيهِمْ و أَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ فَإِنْ أَخَافُوا السَّبِيلَ ولَمْ يَأْخُذُوا مَالاً ولَمْ يَقْتُلُوا حُبِسُوا و عُزِّرُوا ومَنْ تَابَ مِنْهُمْ قَبْلَ الْقُدْرَةِ عَلَيهِ سَقَطَ عَنْهُ الْحُدُودُ و أُخِذَ بِالْحُقُوقِ.

در احکام راهزن: راهزنان چهار قسم اند: (۱) شخصی را بکشد ومالش را نبرند کشته می شوند (۲) بکشند و مال را هم ببرند کشته می شود وبدار آویزان می شود (۳) مال را ببرند و نکشند دست و پای آنان قطع می شود«اول دست راست پس چپ» (۴) مسافران را بترسانند ومال را نبرند وکسی را نکشند زندانی وتعزیر می شوند. هر کسی از

آنان قبل از تسلیم شدن توبه کند حدّ از وی ساقط می شود ولی حق مردم را باید پس بدهد.

فصل : ومَنْ قُصِدَ بِأَذَىً فی نَفْسِهِ أَوْ مَالِهِ أَوْ حَرِيمِهِ فَقَاتَلَ عَنْ ذلِکَ و قَتَلَ فَلاَضَمَان عَلَیهِ وعَلَی رَاكِبِ الدَّابَّةِ ضَمَانُ مَا أَتْلَفَتْهُ دَابَّتُهُ.

در احکام صیال: کسی که قصد مال یا جان او را بکنند واز خود یا مال یا عیالش دفاع کند ویکی یا چند نفر از انان بکشد بر وی ضمانتی نیست. حیوان سواری هر کسی زیان بر دیگری وارد کند خواه به دست یا پا و یا غیر آن پرداخت غرامت بر صاحبان حیوان لازم است خواه حیوان خودش باشد یا عاریه و یا در مقابل مزد آن را گرفته باشد.

فصل : ويُقَاتَلُ أَهْلُ الْبَغی بِثَلاَثِ شَرَائِطَ أَنْ يَكُونُوا فی مَنَعَةٍ وأَنْ يَخْرُجُوا عَنْ قَبْضَةِ الإمَامِ وأَنْ يَكُونَ لَهُمْ تَأْوِيلٌ سَائِغٌ و لاَيُقْتَلُ أَسِيرُهُمْ و لاَيُغْنَمُ مَالُهُمْ و لاَيُذَفَّفُ عَلَی جَرِيْحِهِمْ.

در احکام بغاة: «ستمگران» آنان گروهی اند که مخالف امام دادگر را می کنند مفرد آن باغی «ستمگر» به سه شرط با آنان جنگ کرده شود: (۱) دارای عزّ ومقام و شوکت باشند به طوری که دارای رئیس وجنگ جویان ووسائل جنگی باشند (۲) از اطاعت امام خارج شده

باشند«به طوریکه از دادن مالیات وسرباز و قصاص خودداری نمایند» (۳) اطاعت نکردن آنان بوسیله دلیل نزدیک به عقل باشد «مانند مطالبه اهل صفین خونبهای حضرت عثمان(رض) را، چون معتقد بودند که حضرت علی(رض) می داند قاتل عثمان کیست واگر تأویل آنان قطعی البطلان باشد«در باطل بودن آن تردیدی نباشد» مورد اعتبار نیست در این صورت اسیر آنان کشته نمی شود ومال آنان تاراج نمی شود، وزخم شده آنان کشته نمی شود«وسلاح و اسب انان بعد از استیلای امام بر آنان باید پس داده شود»«بعد از پایان جنگ».

فصل : ومَنِ ارْتَدَّ عَنِ الإسْلاَمِ اسْتُتِيبَ ثَلاَثاً فَإنْ تَابَ وإلاَّ قُتِلَ ولَمْ يُغَسَّل ولَمْ يُصَلَّ عَلَيهِ ولَمْ يُدْفَنْ فى مَقَابِرِ الْمُسْلِمِينَ.

در احکام ردّه: که بدترین انواع کفر است«ردّه» در لغت به معنی برگشتن از چیزی است به چیز دیگر وشرعاً برگشتن از اسلام است به نیت کفر یا گفتار کفر یا کردار آن مانند: سجده بردن بر بت به جهت مسخره یا عناد یا اعتقاد. کسی که از اسلام برگردد باید او را به توبه وادار کرد. اگر توبه کرد چه بهتر وگرنه کشته می شود و شسته نمی شود ونماز میت بر او نباید خوانده شود وگذاشتن او در قبور مسلمانان نیز روانیست.

فصـــل : وتَــارِکُ الصَّـــلاَةِ عَلَـــی ضَــرْبَیْنِ أَحَـــدُهُمَا أَنْ یَتْرُکَهَـــا غَیْــرَ مُعْتَقِــدٍ لِوُجُوبِهَـــا فَحُکْمُـــهُ حُکْــمُ الْمُرْتَـــدِّ و الثَّـــانِی أَنْ یَتْرُکَهَـــا کَسَــلاً مُعْتَقِــداً لِوُجُوبِهَـــا فَیُسْــتَتَابُ فَــإِنْ تَابَ وصَلَّی وإِلاَّ قُتِلَ حَدّاً وکَانَ حُکْمُهُ حُکْمُ الْمُسْلِمِینَ.

نمــاز نگــذار دو نــوع اســت: (۱) نمــاز را نمــی خوانـد چــون بــه نمــاز معتقــد نیســت، وحکــم او حکــم برگشــته از دیــن اســت (۲) بــه جهــت تنبلــی نمــاز را نمــی گــزارد ولــی معتقــد بــه وجــوب آن اســت، بایــد چنــین کســی بــه توبــه وادار شــود اگــر توبــه کــرد و نمــاز را انجــام داد چــه بهتــر وگرنــه کشــته مــی شــود نــه بــه جهــت کفــر بلکــه بــه جهــت کفــارت و حکــم او حکــم مســلمانان دیگر است.

کتاب الجهاد

وشَــرَائِطُ وُجُــوبِ الْجِهَــادِ سَــبْعُ خِصَــالٍ الإِسْــلاَمُ و الْبُلُــوغُ و الْعَقْــلُ و الْحُرِّیَّــةُ و الذُّکُورِیَّــةُ و الصِّــحَّةُ و الطَّاقَــةُ عَلَــی الْقِتَــالِ ومَــنْ أُسِــرَ مِــنَ الْکُفَّــارِ فَعَلَــی ضَــرْبَیْنِ ضَــرْبٌ یَکُــونُ رَقِیقــاً بِــنَفْسِ السَّــبیِ وهُــمُ الصِّــبْیَانُ و النِّسَــاءُ و ضَــرْبٌ لاَیَــرِقُّ بِــنَفْسِ السَّــبیِ و هُــمُ الرِّجَــالُ الْبَــالِغُونَ و الإِمَــامُ مُخَیَّــرٌ فِــیهِمْ بَــیْنَ أَرْبَعَــةِ أَشْــیَاءَ الْقَتْــلِ و الإِسْــتِرْقَاقِ و الْمَــنِّ و الْفِدْیَــةِ بِالْمَــالِ أَوْ بِالرِّجَــالِ یَفْعَــلُ مِــنْ ذلِــکَ مَافِیــهِ الْمَصْــلَحَةُ ومَــنْ أَسْــلَمَ قَبْــلَ الأَسْــرِ أَحْــرَزَ مَالَــهُ و

دَمَـــهُ و صِـــغَارَ أَوْلاَدِهِ و يُحْكَـــمُ لِلصَّـــبِيِّ بِالإسْـــلاَمِ عِنْـــدَ وُجُـــودِ ثَلاَثَـــةِ أَسْـبَابٍ: أَنْ يُسْـلِمَ أَحَـدُ أَبَوَيـــهِ أَوْ يَسْـبِيَهُ مُسْـلِمٌ مُنْفَرِداً عَنْ أَبَوَيهِ أَوْ يُوجَدَ لَقِيطاً فى دَارِ الإسْلاَمِ.

کتاب جهاد

در زمان حضرت محمد(ص) بعد از هجرت جهاد فرض کفایه بوده است ولی بعد از رحلت حضرت ایشان کافران دارای دو حالت می باشند: (۱) کافران در محل خود باشند در این صورت جهاد هر ساله بر مسلمانان فرض کفایه است (۲) ویا کافران در نزدیک کشور اسلام فرود آیند ودر این صورت جهاد فرض عین است وبر اهل آن کشور است راندن آنان به هر وسیله که بوده.

شرط های وجوب جهاد هفت است: (۱) اسلام (۲) بلوغ (۳) عقل (۴) آزادی (۵) ذکوریت (۶) تندرستی (۷) توانائی جنگ.

اسیران کفار دو نوع اند: (۱) به مجرد اسیر شدن برده می شود«رقیق» وآنها بچه وزنها هستند (۲) به مجرد اسیر شدن برده نمی شود وآنان مردان بالغ اند.

در این صورت امام در برگزیدن چهار چیز مختار است: (۱) کشتن (۲) برده نمودن انان (۳) آزاد کردن آنان (۴) فدیه گرفتن وآزاد کردن آنان«فدیه یا مال است یا رها کردن اسیران مسلمان» درهر کدام مصلحت است امام باید آنرا انجام بدهد. کسی که قبل از اسیر شدن مسلمان شود سبب نگهداری و مصونیت مال و نفس خود وبچه های کوچک او می باشد«نه اولاد بالغ او زیرا مسلمان شدن پدر انان سبب عصمت آنان نخواهد شود».

به وجود سه چیز حکم به اسلام بچه می شود: (۱) مسلمان شدن یکی از والدین او (۲) مسلمانی او را اسیر کرده باشد بدون پدر و مادرش (۳) در مملکت اسلام او را برداشته باشد.

فصل : ومَنْ قَتَلَ قَتِيلاً أُعْطِيَ سَلَبَهُ و تُقَسَّمُ الْغَنِيمَةُ بَعْدَ ذلِکَ عَلَى خَمْسَةِ أَخْمَاسٍ فَيُعْطَى أَرْبَعَةُ أَخْمَاسِهَا لِمَنْ شَهِدَ الْوَقعَةَ و يُعْطَى لِلْفَارِسِ ثَلاَثَةُ أَسْهُمٍ و لِلرَّجِلِ سَهْمٌ و لاَيُسْهَمُ إلاَّ لِمَنِ اسْتَكْمَلَتْ فِيهِ خَمْسُ شَرَائِطَ الإسْلاَمُ و الْبُلُوغ و الْعَقْلُ و الْحُرِّيَّةُ و الذُّكُورِيَّةُ فَإنِ اخْتَلَّ شَرْطٌ مِنْ ذلِکَ رُضِخَ لَهُ و لَمْ يُسْهَمْ و يُقْسَمُ الْخُمْسُ عَلَى خَمْسَةِ أَسْهُمٍ سَهْمٌ لِرَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّمَ يُصْرَفُ بَعْدَهُ لِلْمَصَالِحِ و سَهْمٌ لِذَوِى الْقُرْبَى وهُمْ بَنُو هَاشِمٍ وبَنُو المُطَّلِبِ و سَهْمٌ لِلْيَتَامَى و سَهْمٌ لِلْمَسَاكِيْنِ و سَهمٌ لِأَبنَاءِ السَّبِيلِ.

هر مسلمانی «خواه، مرد، آزاد یا برده» کافری را بکشد باید کلیه لباس و آلات جنگ و مروکوب او را به قاتل بدهند، سپس غنیمت را به پنج قسمت تقسیم کرده چهار پنجم آنرا به حاضران جنگ می دهد وباید به سوار سه سهم داده شود«دو سهم برای اسب او و یک سهم برای خود او» وپیاده یک سهم.

غنیمت به کسی داده مس شود که دارای پنج صفت باشد:
(١) اسلام (٢) بلوغ (٣) عقل (۴) آزادی (۵) ذکوریت.
اگر یکی از صفات بالا نباشد «مثل اینکه: بچه، دیوانه، برده، مؤنث یا ذمی باشد» دارای سهم نمی باشد ولی مقداری ناچیز به وی داده می شود ونیز یک پنجم مانده را به پنج قسمت دیگر تقسیم می نمایند: (١) برای حضرت که اکنون در مصارف خیریّه صرف می شود (٢) برای خویشاوندان نزدیک او که فرزندان هاشم و فرزندان عبدالمطلب می باشند (٣) برای یتیمان (۴) برای مسکینان (۵) برای مسافران.

فصل : و يُقْسَمُ مَالُ الْفَيْءِ عَلَى خَمْسِ فِرَقٍ يُصْرَفُ خُمْسُهُ عَلَى مَنْ يُصْرَفُ عَلَيهِمْ خُمْسُ الْغَنِيمَةِ و يُعْطَى أَرْبَعَةُ أَخْمَاسِهَا لِلْمُقَاتِلَةِ وفى مَصَالِحِ الْمُسْلِمِينَ.

مال غارت و تاراج بر پنج گروه تقسیم می شود: (١) یک پنجم آن برای مستحقان (٢) چهار پنجم آن برای لشکریان جنگی ومصالح مسلمانان.

فصل : وشَرَائِطُ وُجُوبِ الْجِزْيَةِ خَمْسُ خِصَالٍ الْبُلُوغ و الْعَقْلُ و الْحُرِّيَّةُ و الذُّكُورِيَّةُ وأَنْ يَكُونَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أَوْ مِمَّنْ لَهُ شُبْهَةُ كِتَابٍ و أَقَلُّ الْجِزْيَةِ دِينَارٌ فى كُلِّ حَوْلٍ و يُؤْخَذُ مِنَ الْمُتَوَسِّطِ دِينَارَانِ ومِنَ الْمُوسِرِ أَرْبَعَةُ دَنَانِيرَ و يَجُوزُ أَنْ يُشْتَرَطَ عَلَيهِمُ الضِّيَافَةُ فَضْلاً

عَنْ مِقدَارِ الْجِزْيَةِ و يَتَضَمَّنُ عَقْدُ الْجِزْيَةِ أَرْبَعَةَ أَشْيَاءَ أَنْ يُؤَدُّوا الْجِزْيَةَ وأَنْ تَجْرِىَ عَلَيهِمْ أَحْكَامُ الإسْلاَمِ وأَنْ لاَيَذْكُرُوا دِينَ الإسْلاَمِ إلاَّ بِخَيْرٍ وأَنْ لاَيَفْعَلُوا مَافِيهِ ضَرَرٌ عَلَى الْمُسْلِمِينَ و يُعْرَفُونَ بِلُبْسِ الْغِيَارِ وشَدِّ الزُّنَارِ و يُمْنَعُونَ مِنْ رُكُوبِ الْخَيْلِ.

در احکام جزیه: «یعنی خراجی که در مقابل حفظ نفس مال واجازه اقامت در کشور اسلام از ذمیان گرفته می شود».

شروط واجب شدن جزیه پنج است: (۱) بلوغ (۲) عقل (۳) آزادی (۴) ذکوریت (۵) جزیه دهنده اهل کتاب یا اهل شبه کتاب باشد«مانند مجوسی» حداقل جزیه هر ساله یک دینار است وبرای متوسط هر سال دو دینار وبرای ثروتمند چهار دینار است ورواست که علاوه بر پرداخت جزیه تعهد مهمان داری هم بنماید مطابق عرف وعادت.

وپیمان جزیه مشتمل بر چهار چیز است: (۱) پرداخت خراج (۲) جاری شدن احکام اسلام بر آنان«هرچه از مال ونفس مسلمانان را تلف کنند ضامن شوند وحدود شرع اسلام بر آنان جاری شود، وهرگاه مرتکب گناهی شوند که خودشان معتقد حرمت آن باشند حد بر آنان جاری شود» (۳) دین اسلام را مذمت نکنند ومرتکب عملی نشوند که برای اسلام زیان آور باشد (۴) لباس آنان باید با لباس مسلمان مغایرت داشته باشد، باید ذمی روی پیراهن

خود چیزی که با لباسش مغایر باشد بر دوش خود بدوزد. بهتر است که یهودی رنگ زرد ومسیحی کبود و آتش پرست سیاه و قرمز باشد وبستن زنار«ریسمان کلفتی است که در کمر بالای لباسهای خود ببندند» برای انان لازم است. واز سواری اسبهای گرانبها باید جلوگیری شوند«اما سوار شدن خر عیب ندارد».

كتاب الصيد و الذبائح

ومَا قُدِرَ عَلَى ذَكَاتِهِ فَذَكَاتُهُ فى حَلْقِهِ و لَبَّتِهِ ومَا لَمْ يُقْدَر عَلَى ذَكَاتِهِ فَذَكَاتُهُ عَقْرُهُ حَيْثُ قُدِرَ عَلَيهِ و كَمَالُ الذَّكَاةِ أَرْبَعَةُ أَشْيَاءَ قَطْعُ الْحُلْقُومِ و الْمَرِیْءِ و الْوَدَجَيْنِ و الْمُجْزِیءُ مِنْهَا شَيْئَانِ قَطْعُ الْحُلْقُومِ و الْمَرِیْءِ و يَجُوزُ الإصْطِيَادُ بِكُلِّ جَارِحَةٍ مُعَلَّمَةٍ مِنَ السِّبَاعِ ومِنْ جَوَارِح الطَّيْرِ و شَرَائِطُ تَعْلِيمِهَا أَرْبَعَةٌ أَنْ تَكُونَ إذَا أُرْسِلَتْ اسْتَرْسَلَتْ وإذَا زُجِرَتْ أُنْزَجَرَتْ وإذَا قَتَلَتْ شَيْئاً لَمْ تَأْكُلُ مِنْهُ شَيْئاً وأَنْ يَتَكَرَّرَ ذلِکَ مِنهَا فَإنْ عُدِمَتْ إِحْدَى الشَّرَائِطِ لَمْ يَحِلَّ مَا أَخَذَتْهُ إلاَّ أَنْ يُدْرَکَ حَيّاً فَيُذَكَّى و تَجُوزُ الذَّكَاةُ بِكُلَّ مَايَجْرَحُ إلاَّ بِالسِّنِّ و الظُّفْرِ وتَحِلُّ ذَكَاةُ

كُـلِّ مُسْـلِمٍ و كِتَـابِيٍّ و لاَتَحِـلُّ ذَبِيحَـةُ مَجُوسِـيٍّ و لاَوَثَنِـيٍّ و ذَكَـاةُ الْجَنِـينِ بِـذَكَاةِ أُمِّـهِ إلاَّ أَنْ يُوجَـدَ حَيّـاً فَيُـذَكَّى و مَقْطِعَ مِن حَيٍّ فَهُوَ مَيِّتٌ إلاَّ الشَّعْرَ.

کتاب شکار

حیـوان هـای سـر بریـدنی و قربـانی هـا وطعـام هـا: هرچـه سـربریدنش مقـدور باشـد بایـد از حلـق وزیـر گـردن بریـده شـود و چیزیکـه سـر بریـدن آن مقـدور نباشـد بریـدن آن عبارت است: پی کردن آن هر طور که ممکن باشد.

وکمـال بریـدن در چهـار چیـز اسـت: (۱) بریـدن حلقـوم (۲) بریـدن مَـری «مجـرای خـوردن و آشـامیدن» (۳و۴) بریـدن دو رگ گـردن و آنچـه کـافی باشـد بـرای حلقـوم و مـری.

شـکار کـردن بوسـیله هـر درنـده شـکاری و اموختـه شـده«ماننـد یوزپلنـگ و سـگ» جـائز اسـت وهمچنـان رواسـت شـکار کـردن بوسـیله هـر پرنـده شـکاری بـه چهـار شـرط: (۱) هرگـاه او را رهـا کننـد بـرای دنبـال کـردن شـکار اطاعـت کنـد (۲) هرگـاه از دنبـال کـردن جلـوگیری شـود اطاعـت کنـد (۳) چیـزی را کـه شـکار مـی کنـد از ان نخـورد (۴) در امـور بـالا بایـد بارهـا آزمـایش شـده باشـد و مخالفـت را نشـان نـداده باشـد، هرگـاه یکـی از امـور فـوق مفقـود باشـد آنچـه را مـی گیـرد خـوردنش روانیسـت مگـر اینکـه شـکارچی بـه او برسـد وهنـوز زنـده اسـت او را ذبـح کنـد. وبریـدن بهـر

چیزی که برنده باشد جز دندان و استخوان و ناخن جائز است.

«ذبیحه هر مسلمان واهل کتابی» رواست اما ذبیحه آتش پرست روا نیست، سر بریدن بچه بسر بریدن مادرش حاصل می شود مگر از شکم مادر زنده بیرون بیاید، در این صورت ذبح آن واجب است هر چه از زنده قطع شود حکم میته دارد مگر مو«اگر از حیوان زنده مأکول قطع شود پاک است».

فصل : وكُلُّ حَيَوَانٍ اسْتَطَابَتْهُ الْعَرَبُ فَهُوَ حَلاَلٌ إلاَّ مَا وَرَدَ الشَّرْعُ بِتَحْرِيْمِهِ و كُلُّ حَيْوَانٍ اسْتَخْبَثَتْهُ الْعَرَبُ فَهُوَ حَرَامٌ إلاَّ مَا وَرَدَ الشَّرْعُ بِإبَاحَتِهِ و يَحْرُمُ مِنَ السِّبَاعِ مَا لَهُ نَابٌ قَوِىٌّ يَعْدُو بِه و يَحْرُمُ مِنَ الطُّيُورِ مَا لَهُ مَخْلَبٌ قَوِىٌّ يَجْرَحُ بِهِ و يَحِلُّ لِلْمُضْطَرِّ فى الْمَخْمَصَةِ أَنْ يَأْكُلَ مِنَ الْمَيتَةِ الْمُحَرَّمَةِ مَا يَسُدُّ بِهِ رَمَقَهُ وَلَنَا مَيتَتَانِ حَلاَلاَنِ السَّمَكُ و الْجَرَادُ و دَمَانِ حَلاَلاَنِ الْكَبِدُ والطُّحَالُ.

هر حیوانی که عرب ثروتمند آن را پاک بداند پاک است مگر حیوانی که شرع به حرمت آن تصریح نموده باشد وهر کدام را نجس بداند نجس است مگر حیوانی که شرع گوشت آن را مباح کرده باشد، از درنده ها هر کدام دارای ناب قوی باشد که بوسیله آن حیوانها را شکار کند«مانند

شیر، پلنگ، وگرگ» حرام است. واز پرنده ها هر کدام دارای چنگ قوی باشد و بدان شکار کند حرام است. «مانند باز و شاهین» اگر کسی گرسنه باشد و چیز حلال نداشته باشد می تواند از حرام سد رَمَق نماید.

دو نوع از مردارها حلال است: (۱) ماهی (۲) ملخ.

ونیز دو نوع خون حلال است: (۱) کَبَد (۲) سِپرز.

فصل : والأُضْحِيَةُ سُنَّةٌ مُؤَكَّدَةٌ و يُجْزِئُ فِيهَا الْجَذَعُ مِنَ الضَّأْنِ و الثَّنِيُّ مِنَ الْمَعْزِ والثَّنِيُّ مِنَ الإبِلِ و الثَّنِيُّ مِنَ الْبَقَرِ و تُجْزِئُ الْبَدَنَةُ عَنْ سَبْعَةٍ و الْبَقَرَةُ عَنْ سَبْعَةٍ و الشَّاةُ عَنْ وَاحِدٍ وَ أَرْبَعٌ لاَتُجْزِئُ فى الضَّحَايَا الْعَوْرَاءُ البَيِّنُ عَوَرُهَا والْعَرْجَاءُ الْبَيِّنُ عَرَجُهَا والْمَرِيْضَةُ البَيِّنُ مَرَضُهَا والْعَجْفَاءُ الَّتِى ذَهَبَ مُخُّهَا مِنَ الْهُزَالِ ويُجْزِئُ الْخَصِيُّ والْمُكْسُورُ الْقَرْنِ و لاَتُجْزِئُ الْمَقْطُوعَةُ الأُذُنِ والذَّنَبِ و وَقْتُ الذَّبْحِ مِنْ وَقْتِ صَلاَةِ الْعِيْدِ إِلى غُرُوبِ الشَّمْسِ مِنْ آخِرِ أَيَّامِ التَّشْرِيقِ و يُسْتَحَبُّ عِنْدَ الذَّبْحِ خَمْسَةُ أَشْيَاءٍ التَّسْمِيةُ و الصَّلاَةُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّمَ واسْتِقْبَالُ الْقِبْلَةِ و التَّكْبِيرُ و الدُّعَاءُ بِالْقَبُولِ و لاَيَأْكُلُ الْمُضَحِّي شَيْئاً مِنَ الأَضْحِيَةِ الْمَنْذُورَةِ و يَأْكُلُ مِنَ الأُضْحِيَةِ الْمَتْطَوِّع بِها و لاَيَبِيعُ مِنَ الأُضْحِيةِ و يُطْعِمُ الْفُقَرَاءَ والْمَسَاكِينَ.

در احکام اضحیه قربانی: «قربانی»: قربانی سنت مؤکدی است گوسفند دو ساله بز وگاو سه ساله، وشتر شش ساله برای قربانی کافی است. یک شتر یا یک گاو برای هفت نفر کافی است و یک گوسفند برای یک نفر.

چهار نوع از حیوان قربانی آنها جائز نیست: (۱) کور (۲) مریض (۳) لنگ (۴) لاغری که از لاغری مخ آن نمانده باشد«ذوب شده باشد» ومقطوع الخُصیَتین وهمچنان شاخ شکسته کافی است، اما حیوان گوش بریده یا دم بریده کافی نیست، وقت سر بریدن از موقع نماز عید است تا غروب آفتاب روز آخر ایّام التّشریق.

ودر موقع سر بریدن پنج چیز مستحب است: (۱) گفتن بسم الله (۲) درود بر رسول صلی الله علیه وآله وسلم (۳) روبروی قبله باشد (۴) گفتن اللهُ اکبر (۵) دعای قبول

واز قربانی نذر شده خوردن و استفاده کردن جائز نیست اما از قربانی سنت می تواند استفاده کند و نباید چیزی از قربانی به فروشد بلکه باید آن را اطعام فقرا و بیچارگان نماید.

فصل : والْعَقِيقَةُ مُسْتَحَبَّةٌ وهِيَ الذَّبِيحَةُ عَنِ الْمَوْلُودِ يَوْمَ سَابِعِهِ و يُذْبَحُ عَنِ الْغُلاَمِ شَاتَانِ وعَنِ الْجَارِيَةِ وعَنِ الْجَارِيَةِ شَاةٌ و يُطْعِمُ الْفُقَرَاءَ والْمَسَاكِينَ.

در احکام عقیقه: عقیقه در لغت به معنی موی سر نوازد است. عقیقه مستحب است وآن حیوانی است که در روز

هفتم ولادت نوزاد ذبح می شود برای پسر دو گوسفند و برای دختر یک گوسفند، وباید از آن فقرا و مساکین را اطعام نمود.

کتاب السبق و الرمی

ونَصِحُّ الْمُسَابَقَةُ عَلَى الدَّوَابِّ و الْمُنَاضَلَةُ إذَا كَانَتِ الْمَسَافَةُ مَعْلُومَةً وَصِفَةُ الْمُنَاضَلَةِ مَعْلُومَةً و يَخْرِجُ الْعِوَضِ أَحَدُ الْمُتَسَابِقَيْنِ حَتَّى إِنَّهُ إذَا سَبَقَ اسْتَرَدَّهُ و إِنْ سُبِقَ أَخَذَهُ صَاحِبُهُ لَهُ و إِنْ أَخْرَجَاهُ مَعاً لَمْ يَجُزْ إلاَّ أَنْ يُدْخِلاَ بَيْنَهُمَا مُحَلِّلاً فَإِنْ سَبَقَ أَخَذَ الْعِوَضَ و إِنْ سُبِقَ لَمْ يَغْرَمْ.

کتاب مسابقه و تیراندازی

بر چهارپایان«اسب، شتر، استر، خر» مسابقه رواست، وهم چنان مسابقه وتیراندازی رواست. هرگاه مسافت و نوع تیراندازی و کیفیت زدن آن به هدف معلوم باشد. یکی از مسابقه کنندگان مورد مسابقه را گرو می گذارد اگر برنده شد آن را پس می گیرد واگر بنده نشد آن دیگری آن را می برد، واگر هر دو مورد مسابقه را گرو گذاشتند باید محَلِّلی در بین خودشان قرار دهند که با آنان باشد در مسابقه و محلل نامبرده اگر قبل از آنان به هدف رسید، مورد گرو هر دو را برای خود می برد واگر بر آنان سبقت نکرد بلکه هر دو از آنان یا یکی از آنان قبل از وی

به هدف رسید چیزی از وی «محلّل» گرفته نمی شود وآنان دو هم چیزی از یکدیگر نمی گیرند واگر محلل با یکی از آنان به هدف رسیدند در این صورت محلل مورد گرو شخص بجا مانده را برای خود می برد واگر یکی از آنان به هدف رسید وپس از وی محلل ودیگری پس از محلل رسید، در این صورت مال عقب افتاده برای آن شخص است که قبل از هر دو به هدف رسیده است ومحلل حق آن را ندارد.

كتاب الأيمان و النذور

لاَيَنْعَقِدُ الْيَمِينُ إلاَّ بِاللهِ تَعَالَى أَوْ بِاسْمٍ مِنْ أَسْمَائِهِ أَوْ صِفَةٍ مِنْ صِفَاتِ ذَاتِهِ ومَنْ حَلَفَ بِصَدَقَةِ مَالِهِ فَهُوَ مُخَيَّرٌ بَيْنَ الصَّدَقَةِ و كَفَّارَةِ الْيَمِينِ و لاَشَيْءَ فى لَغْوِ الْيَمِينِ ومَنْ حَلَفَ أَنْ لاَيَفْعَلَ شَيْئاً فَأَمَرَ غَيْرَهُ بِفِعْلِهِ لَمْ يَحْنَثْ ومَنْ حَلَفَ عَلَى فِعْلِ أَمْرَيْنِ فَفَعَلَ أَحَدَهُمَا لَمْ يَحْنَثْ و كَفَّارَةُ الْيَمِينِ هُوَ مُخَيَّرٌ فِيهَا بَيْنَ ثَلاَثَةِ أَشْيَاءٍ عِتْقِ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ أَوْ إِطْعَامِ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ كُلُّ مِسْكِينٍ مُدٌّ أَوْ كِسْوَتُهُمْ ثَوْباً ثَوْباً فَإِنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلاَثَةِ أَيَّامٍ.

کتاب ایمان و نذر

«سوگند و نذرها» ایمان به فتح همزه جمع یمین«سوگند» ودر لغت در اصل به معنی دست راست پس بر سوگند

اطلاق شده است و سوگند منعقد«بسته» نمی شود مگر به لفظ الله ویا اسمی از اسمهای خدا ویا به صفتی از صفات ذاتی او و کسی که سوگند بخورد که مال خود را صدقه کند«مثل اینکه بگوید لِلَّهِ عَلَیَّ بِصِدَّقَةِ مالِی بر من نذر باشد که مال خود را در راه خدا صدقه کنم که این را گاهی سوگند لجاج و خشم نامند وگاهی آن را نذر لجاج وخشم نامند» اختیار دارد در بین صدقه کردن مالش ودر بین دادن کفارت سوگندش. و در سوگند لغو«یعنی سوگندی که بدون اراده و قصد آن را یاد می کند مثل اینکه انسان در حال خشم بگوید نه والله بلی والله و کسی که سوگند یاد کند بر نکردن کاری پس دستور بدهد که دیگری آن را انجام بدهد سوگند او واقع نمی شود. وکسی که سوگند بخورد بر انجام دادن دو کار پس یکی از آنها را انجام دهد نیز سوگندش واقع نمی شود«مثلاً بگوید به خدا سوگند این دو پیراهن را نمی پوشم پس یکی از انها را به پوشد واگر آنها را با هم ویا پس از یکدیگر به پوشد سوگند وی واقع می شود واگر بگوید نه این را می پوشم ونه آن در این صورت هر کدام را بپوشد سوگندش واقع می شود».

در کفارت سوگند مختار است در انجام دادن یکی از سه امور زیر: (۱) آزاد کردن برده مسلمان (۲) اطعام ده مسکین هر مسکین یک مُد (۳) دادن ده جامه به ده

مسکین. در صورت نداشتن امور مزبوره سه روز روزه بدارد.

فصل : و النَّذْرُ يَلْزَمُ فى الْمُجَازَاةِ عَلَى مُبَاحٍ و طَاعَةٍ كَقَوْلِهِ إِنْ شَفَى اللهُ مَرِيضِى فَلِلَّهِ عَلَىَّ أَنْ أُصَلِّىَ أَوْ أَصُومَ أَوْ أَتَصَدَّقَ و يَلْزَمُهُ مِنْ ذلِکَ مَايَقَعُ عَلَيهِ الإسْمُ و لاَنَذْرَ فى مَعْصِيَةٍ كَقَوْلِهِ إِنْ قَتَلْتُ فُلاَناً فَلِلَّهِ عَلَىَّ كَذَا و لاَيَلْزَمُهُ عَلَى تَرْکِ مُبَاحٍ كَقَوْلِهِ لاَآكُلُ لَحْماً و لاَأَشْرَبُ لَبَناً و مَا أَشْبَهَ ذِلکَ.

در پاداش بر نذر کار مباح نذر واجب می شود«یعنی کاری که از طرف شارع در آن تشویق یا ترغیبی وارد نشده باشد مانند خوردن، نشستن، خوابیدن، آشامیدن، وبلند شدن البته این مسئله خلاف کتابهای فقهی دیگر است چه نذر بر کار مباح یا ترک کردن آن منعقدنمی شود» وهمچنان نذر کردن، بر اطاعت مقصود آن را واجب می کند«مانند آزاد کردن برده، عیادت مریض، سلام، تشییع جنازه، خواندن سوره معینه، طول دادن نماز ونماز جماعت» مثلاً بگوید اگر خداوند مریض مرا بهبودی دهد بر من واجب باشد نماز بگزارم یا روزه بگیرم ویا صدقه کنم هر کدام را گفته باشد پس از انجام معلق علیه واجب می شود واگر حداقل هر کدام را انجام بدهد به نذر خود وفا کرده است مثلاً اگر نماز را نذر کرده باشد دو رکعت،

روزه یک روز ودر صدقه هر مقداری که شرعاً بر او اطلاق مال بشود کافی است. ونذر برای مرتکب شدن گناه منعقد نمی شود مثلاً اگر بگوید«اگر فلانکس را کشتم بر من واجب باشد نماز بگزارم یا روزه بگیرم و همچنان بر ترک مباح نذر واجب نمی شود. مثلاً بگوید نذر باشد گوشت نخورم و شیر نیاشامم وامثال آن.

كتاب الأقضيط و الشهادات

و لاَيَجُوزُ أَنْ يَلِىَ الْقَضَاءَ إلاَّ مَنِ اسْتَكْمَلَتْ فِيهِ خَمْسَ عَشَرَةَ خَصْلَةً الإِسْلاَمُ و الْبُلُوغ و الْعَقْلُ و الْحُرِّيَّةُ و الذُّكُورَةُ و الْعَدَالَةُ و مَعْرِفَةُ أَحْكَامِ الْكِتَابِ و السُّنَّةِ و مَعْرِفَةُ الإجْمَاعِ و مَعْرِفَةُ الإخْتِلاَفِ و مَعْرِفَةُ طُرُقِ الإِجْتِهَادِ و مَعْرِفَةُ طَرَفٍ مِنْ لِسَانِ الْعَرَبِ و مَعْرِفَةُ تَفْسِيرِ كِتَابِ اللهِ تَعَالَى و أَنْ يَكُونَ سَمِيعاً و أَنْ يَكُونَ بَصِيْراً و أَنْ يَكُونَ كَاتِباً و أَنْ يَكُونَ مُسْتَيْقِظاً و يُسْتَحَبُّ أَنْ يَجْلِسَ فِى وَسَطِ الْبَلَدِ فِى مَوْضِعٍ بَارِزٍ لِلنَّاسِ و لاَحَاجِبَ لَهُ و لاَيَقْعُدُ لِلْقَضَاءِ فِى المَسجِدِ و يُسَوِى بَينَ الْخَصْمَيْنِ فِى ثَلاَثَةِ أَشْيَاءٍ فِى الْمَجْلِسِ و اللَّفْظِ و اللَّحْظِ و لاَيَجُوزُ أَنْ يَقْبَلَ الْهَدِيَّةَ مِنْ أَهْلِ عَمَلِهِ و يَجْتَنِبُ الْقَضَاءَ فِى عَشَرَةِ مَوَاضِعَ عِنْدَ الْغَضَبِ و الْجُوع و الْعَطَشِ و شِدَّةِ الشَّهْوَةِ و الْحُزنِ و الْفَرَحِ

الْمُفْرِطِ و عِنْدَ الْمَرَضِ و مُدَافَعَةِ الأَخْبَثَيْنِ و عِنْدَ النُّعَاسِ و شِدَّةِ الْحَرِّ و الْبَرْدِ و لاَيَسْأَلُ الْمُدَّعَى عَلَيْهِ إلاَّ بَعْدَ كَمَالِ الدَّعْوَى و لاَيُحَلِّفُهُ إلاَّ بَعْدَ سُؤَالِ الْمُدَّعِى و لاَيُلَقِّنُ خَصْماً حُجَّةً و لاَيُفْهِمُهُ كَلاَماً و لاَيَتَعَنَّتُ بِالشُّهَدَاءِ و لاَيَقْبَلُ الشَّهَادَةَ إلاَّ مِمَّنْ ثَبَتَتْ عَدَالَتُهُ و لاَتُقْبَلُ شَهَادَةُ عَدُوٍّ عَلَى عَدُوِّهِ و لاَشَهَادَةُ وَالِدٍ لِوَلَدِهِ و لاَوَلَدٍ لِوَالِدِهِ و لاَيُقْبَلُ كِتَابُ قَاضٍ إلَى قَاضٍ آخَرَ فى الأَحْكَامِ إلاَّ بَعْدَ شَهَادَةِ شَاهِدَيْنِ يَشْهَدَانِ بِمَا فِيهِ.

كتاب اقضيه و شهادات

اقضیه جمع قضاء در لغت به معنی استوار کردن می باشد و شرعاً قضاوت است«داوری» در بین خصوم به حکم خدا و شهادات جمع شهادت از ماده شهود به معنی حضور است.

قاضی باید دارای پانزده خصلت باشد: (۱) اسلام (۲) بلوغ (۳) عقل (۴) آزادی (۵) مذکر بودن (۶) عدالت (۷) دانستن احکام قرآن وحدیث (۸) دانستن اجماع (۹) دانستن اختلاف بین دانشمندان فقه (۱۰) دانستن روشهای اجتهاد«چگونگی استدلال از دلیل های احکام» (۱۱) دانستن مقداری از زبان عرب«نحو و صرف ولغت»

(۱۲) کـــر نبـــودن (۱۳) کـــور نبـــودن (۱۴) نوشـــتن (۱۵) بیدار وباهوش بودن.

قاضـی مسـتحب اسـت محـل اقامـت وی در وسـط شـهر باشـد در جـای معلـوم تـا مـردم بـه آسـانی بـه او مراجعـت کننـد. ومسـتحب اسـت کـه پـرده دار نداشـته باشـد و بـرای قضـاوت در مسـجد ننشـیند ودر بـین خصـوم در سـه چیـز رعایـت مسـاوات را بنمایـد: (۱) در مجلـس (۲) در حـرف«ماننـد هـم بـه سـخن آنـان توجـه کنـد» (۳) در ملاحظـه کـردن«ماننـد هـم به آنان بنگرد». قبول کردن هدیه از مراجعین روا نیست.

وبایـد در ده اوقـات قضـاوت نکنـد: (۱) هنگـام خشـم (۲) گرسـنگی (۳) تشـنگی (۴) در موقـع شـدّت شـهوت (۵) شـدت غـم (۶) شـدت خوشـی (۷) هنگـام غلبـه خـواب«چـرت زدن» (۸) هنگـام مـریض بـودن (۹) هنگـام فشـار آوردن بول و غائط (۱۰) هنگام شدت گرما و سرما.

ونبایـد از مـدعی علیـه سـئوال کنـد تـا مـوقعی کـه مـدعی گفتـار خـود را کـاملاً خاتمـه مـی دهـد ونبایـد او را سـوگند دهـد مگـر بدرخواست مدعیو خصم را نباید راهنمائی کند.

وهـم چنـان نبایـد گفتـاری را بـه او بفهمانـد، ونبایـد گـواه هـا را زحمـت دهـد«مثـل ایـن کـه بگویـد چـرا گـواهی دادی، ایـن چگونـه گـواهی اسـت وغیـره» وبایـد کسـی را بـه گـواه قبـول کنـد کـه عـدالت وی ثابـت باشـد، ونبایـد گـواهی دشـمن بـر دشـمن را قبـول کنـد، وهمچنـان گـواهی پـدر بـرای پسـر

وعکس آن را نباید قبول کند، نامه قاضی برای قاضی دیگر در یکی از احکام قبول نمی شود مگر این که دو شاهدئ گواهی بدهند که این خط قاضی فلان است ما کاملاً اطلاع داریم.

فصل : و يَفْتَقِرُ الْقَاسِمُ إلَى سَبْعِ شَرَائِطَ الإسْلاَمِ و الْبُلُوغُ و الْعَقْلِ و الْحُرِّيَّةِ و الذُّكُورَةِ و الْعَدَالَةِ و الْحِسَابِ فَإنْ تَرَاضَى الشَّرِيكَانِ بِمَنْ يَقْسِمُ بَيْنَهُمَا لَمْ يَفْتَقِرْ إلَى ذلِكَ وإنْ كَانَ فى الْقِسْمَةِ تَقْوِيمٌ لَمْ يَقْتَصِرْ فِيهِ عَلَى أَقَلَّ مِنَ اثْنَينِ وإذَا دَعَا أَحَدُ الشَّرِيْكَيْنِ شَرِيْكَهُ إلَى قِسْمَةِ مَا لاَضَرَرَ فِيهِ لَزِمَ الآخَرَ إجَابَتُهُ.

در احکام قسمت: قسمت کننده نیازمند هفت شرط است: (۱) اسلام (۲) بلوغ (۳) عقل (۴) آزادی (۵) مذکر بودن (۶) عدالت (۷) دانستن حساب.

واگر هر دو شریک به قسمت، قسمت کننده راضی باشند احتیاج به شروط بالا نیست. واگر قسمت نامبرده احتیاج به تقدیر وتعیین داشته باشد نباید قسمت کنندگان از دو نفر کمتر باشند زیرا روا نیست که مقّوم یک نفر باشد. وهرگاه یکی از دو شریک شریک دیگر خود را برای تقسیم دعوت نماید، در چیزی که قسمت آن زیانی ندارد لازم است شریک دیگر دعوت او را اجابت کند.

فصـــل : وإذَا كَـــانَ مَـــعَ الْمُـــدَّعِي بَيِّنَـــةٌ سَـــمِعَهَا الْحَـــاكِمُ و حَكَـمَ لَـهُ بِهَـا و إِنْ لَـمْ تَكُـنْ بَيِّنَـةٌ فَـالْقَوْلُ قَـوْلُ الْمُـدَّعَى عَلَيـهِ بِيَمِينِـهِ فَـإِنْ نَكَـلَ عَـنِ الْيَمِـينِ رُدَّتْ عَلَـى الْمُـدَّعِي فَيَحْلِـفُ و يَسْـتَحِقُّ وإذَا تَـدَاعَيَا شَـيْئاً فـى يَـدِ أَحَـدِهِمَا فَـالْقَوْلُ قَـوْلُ صَـاحِبِ الْيَـدِ بِيَمِينِـهِ و إِنْ كَـانَ فـى يَـدَيْهِمَا تَحَالَفَـا و جُعِـلَ بَيْنَهُمَـا ومَـنْ حَلَـفَ عَلَـى فِعْـلِ نَفْسِـهِ حَلَـفَ عَلَـى الْبَـتِّ و الْقَطْـعِ ومَـنْ حَلَـفَ عَلَـى فِعْـلِ غَيْـرِهِ فَـإِنْ كَـانَ إِثْبَاتـاً حَلَـفَ عَلَـى الْبَـتِّ و الْقَطْـعِ و إِنْ كَـانَ نَفْيـاً حَلَفَ عَلَى نَفْيِ الْعِلْمِ.

در حکـم گـواه هرگـاه مـدعی گـواه خـود را حاضـر نمايـد حـاکم بايـد او را قبـول کنـد وبوسـيله گـواهی کـه دارد بـرای وی حکـم صـادر نمايـد ودر صـورت عـدم احضـار گـواه مـدعی عليـه سـوگند مـی خـورد وبـا سـوگند وی دعـوی مـدعی سـاقط مـی شـود، ودر صـورت سـوگند نخـوردن مـدعی عليـه سـوگند بـر مـدعی بـر ميگـردد وبـه وسـيله سـوگند مـدعی بـه را احـراز مـی نمايـد. وهرگـاه دو خصـم يـک چيـز را ادعـا کننـد، چيـز نـامبرده در دسـت هـر کـدام باشـد گفتـار وی مسـموع اسـت بوسـيله سـوگند واگـر درTدسـت هـر دو باشـد بايـد هـر دو سـوگند و مـدعی بـه در بꞁن آنـان تقسـيم 藤ی شـود وکسـی کـه سوٴگند بخـورد بـر کـاری کـه خـواش آن را انجـام دا蘯ه اسـت خـواه نفـی يـا اثبـات ايـن سـوگند قطعـی اسـت«وقـلاً بگويـد

در خرید و فروش مثبت به خدا سوگند فلان چیز را بٍ فلان قیمت خریده ام یا ،فرّخته ام ودر نفی بگوید به خدا سوگند فلان چیز را به فلان قیمت نفروخته یا نخریده ام» ولّ کسی که سوگند بر کار شخص`دیگس ‡خورد اگر اثبات باشد سوگند وی قطعی واگر نی باشد،سوگند،وی بر عدم اطناع است«مثلاً بگوید به خدا سوگند،نمی دانم اگر غیر وی آن کار را کعده باشد».

فصل : و لاَتُقْبَلُ الشّهَادَةُ إلاَّ مّمَّنِ اجْتَمَعَتْ فِيهِ خَمْسُ خِصَالٍ الإسْلاَمُ و الْبُلُوغ و الْعَقْلُ و الْحرِّيَّةُ و الْعَدَالَةُ و لِلّعَدُالَةِ خَمسُ!شَرَائِطَ أَنْ يَكونَ مُجْتَنِباً لِلْكَبَطِئِرِ غَيْرَ مُصرٍّ عَلَى الْقَلِيلِ مِنَ الصَّغَارِ سَلِيمَ السَرِيرَةِ مَأْمُونَ الِغضَبْ مُحَاٍ ظاً عَلَى مُرُوءَةِ مِثْلِهِ.

گواهی قبول نمی شود مگر از کسی که دارای پنج صفت باشد: (۱ اسلام (۲) بلوغ (۳) عقل (۴) آزادی (۵) عداوت.

وعدالت دارای پنج شرط است: (۱) مرتکب نشدن گناه کبیره (۲) اصرار نداشتن بر گناه کوچک (۳) خوش نیتی (۴) از خشم وی ایمن بودن (۵) دارای مروت بودن.

فصل : و الْحُقُوقُ ضَرْبَانِ حَقُّ اللهِ تَعَالَى و حَقُّ الآدَمِيِّ فَأَمَّا حَقُوقُ الآدَمِيِّيْنَ فَثَلاَثَةُ أَضْرُبٍ ضَرْبٌ

يُقْبَلُ فِيهِ إلاَّ شَاهِدَانِ ذَكَرَانِ وهُوَ مَا لاَيُقْصَدُ مِنْهُ الْمَالُ و يَطَّلِعُ عَلَيْهِ الرِّجَالُ و ضَرْبٌ يُقْبَلُ فِيهِ شَاهِدَانِ أَوْ رَجُلٌ و امْرَأَتَانِ أَوْ شَاهِدٌ و يَمِيْنُ الْمدَّعى وهُوَ مَا كَانَ الْقَصْدُ مِنْهُ الْمَالَ و ضَرْبٌ يُقْبَلُ فِيهِ رَجُلٌ و امْرَتَانِ أَوْ أَرْبَعُ نِسْوَةٍ وهُوَ مَا لاَيَطَّلِعُ عَلَيْهِ الرِّجَالُ و أَمَّا حَقُوقُ اللهِ تَعَالَى فَلاَ تُقْبَلُ فِيهَا النِّسَاءُ وهِىَ ثَلاَثَةُ أَضْرُبٍ ضَرْبٌ لاَيُقْبَلُ فِيهِ أَقَلُّ مِنْ أَرْبَعَةٍ وهُوَ الزِّنَا و ضَرْبٌ يُقْبَلُ فِيهِ اثْنَانِ وهُوَ مَا سِوَى الزِّنَا مِنَ الْحُدُودِ و ضَرْبٌ يُقْبَلُ فِيهِ وَاحِدٌ وهُوَ هِلاَلُ رَمَضَانَ و لاَتُقْبَلُ شَهَادَةُ الأَعْمَى إلاَّ فى خَمْسَةِ مَوَاضِعَ الْمَوْتِ و النَّسَبِ و الْمِلكِ الْمُطْلَقِ و التَّرْجَمَةِ ومَا شَهِدَ بِهِ قَبْلَ الْعَمَى و عَلَى الْمَضْبُوطِ و لاَتُقْبَلُ شَهَادَةُ جَارٍّ لِنَفْسِهِ نَفْعاً و لاَدَافِعِ عَنْهَا ضَرَراً.

حقوق دو قسم است: (۱) حق خدا (۲) حق آدمی.

حق آدمی سه نوع است: (۱) قبول نمی شود در آن مگر دو گواه مذکر و آن چیزی است که قصد مال از او نمی شود و مردان غالباً از آن آگاه اند (۲) در آن دو مرد یا یک مرد و دو زن به شاهد قبول می شود ویک گواه با سوگند مدعی وآن چیزی است که در آن مال قصد شده است (۳) در آن یک مرد و دو زن یا چهار زن قبول می شود وآن چیزی است که مردان از آن آگاه نیستند.

اما حقوق خداوند بزرگ گواهی زنان در آن قبول نیست وآن سه نوع است: (۱) کمتر از چهار گواه در آن قبول نمی شود وآن زنا است (۲) دو گواه در آن قبول می شود وآن عبارت است از کلیه حدها جز زنا (۳) در آن یک شاهد کافی می باشد و آن هلال ماه رمضان است.

وگواهی کور قبول نیست مگر در پنج مورد: (۱) مرگ (۲) نسب (۳) ملک مطلق

«بدون اضافه به مالک معلوم ، هرگاه نزاع کننده ای نباشد» مثلاً بگوید این ملک فلان کس است دیگر نگوید آن را از فلان به فلان قیمت خریده است چه امثال این گواهیها احتیاج به چشم دارد (۴) ترجمه «هرگاه قاضی او را ترجمان قرار دهد که گفتار خصم را برای وی ترجمه کند ویا گفتار قاضی را برای خصمها ترجمه نماید» (۵) هر چیزیکه قبل از کوری گواهی داده است وهر چه گواهی آنرا بطور مضبوط ادا کرده باشد«مثلا مردیکه اقرار کند در نزد کور به آزاد کردن برده خویش یا طلاق مردیکه اسم ونسب او را میداند و دست کور را بر سر اقرار کننده گذاشته باشد و کور کاملا بوی چسبیده باشد واو را خوب ضبط کرده باشد تا آنچه را شنیده است برآن گواهی دهد ودر نزد قاضی قبول نمی شود گواهی کسیکه بخواهد برای خود سودی را جلب کند یا زیانی را از خود براند.

سنی بوک

کتاب العتق

ويَصِحُّ الْعِتْقُ مِنْ كُلِّ مَالِكٍ جَائِزِ التَّصَرُّفِ فی مِلْكِهِ و يَقَعُ بِصَرِيحِ الْعِتْقِ و الْكِنَايَةِ مَعَ النِّيَّةِ وإذَا أَعْتَقَ بَعْضَ عَبْدٍ عُتِقَ عَلَيهِ جَمِيعُهُ وإنْ أَعْتَقَ شِرْكًا لَهُ فی عَبْدٍ وهُوَ مُوسِرٌ سَرَی الْعِتْقُ إِلَی بَاقِيهِ وكَانَ عَلَيهِ قِيمَةُ نَصِيبِ شَرِيكِهِ ومَنْ مَلَكَ وَاحِداً مِنْ وَالِدَيهِ أَوْ مَوْلُودِيهِ عَتَقَ عَلَيهِ.

کتاب العتق

(عتق در لغت از عَتَقَ الفَرجُ اِذَا طارَوَاستَقَلَّ پرواز کرد جوجه و آزاد شد است ودر اصطلاح شرع ازاله ملک است از آدمی به جهت قربت ونزدیکی به خدا) رواست آزاد کردن از هر مالکی که در ملک خود بتواند تصرف نماید«پس بچه، دیوانه، وسفیه نمی توانند آزاد کنند چون نمی توانند در ملک خود تصرف نمایند» بلفظ عتق یا به کنایه «مثل اینکه ببرده اش بگوید من بر تو مالکیتی ندارم ویا بر تو قدرتی ندارم»آزاد می شود. هرگاه شخص جائزالتصرف مقداری از برده ای را ازاد کند«مانند دست او یا پای او» باقی آن بر او آزاد می شود، مساوی است آزاد کننده ثروتمند باشد یا فقیر اگر شخص ثروتمندی قسمت خود را در بنده ای آزاد کند به باقی آن آزادی

سرایت می نماید و واجب آید که قسمت شریکش را بپردازد تا همه آن آزاد شود.

کسی که مالک یکی از والدین خود شود وهمچنان اگر مالک یکی از فرزندان خود شود به مجرّد مالکیّت وی آزاد خواهند شد مساوی است مالک جائزالتصرف باشد یا بچه ودیوانه باشد.

فصل : و الْوَلاَءُ مِنْ حُقُوقِ الْعِتْقِ و حُكْمُهُ حُكْمُ التَّعْصِيبِ عِنْدَ عَدَمِهِ و يَنْتَقِلُ الْوَلاَءُ عَنِ الْمُعْتِقِ إِلَى الذُّكُورِ مِنْ عَصَبَاتِ فى الْوَلاَءِ كَتَرْتِيبِهِمْ فى الإِرْثِ و لاَيَجُوزُ بَيْعُ الْوَلاَءِ و لاَهِبَتُهُ.

ولاء(خویشی): یکی است از حقوق آزاد کردن و حکم آن در ارث بردن هنگام نبودن عصبه حکم عصبه است «مثلا اگر آزاد شده ای بمیرد و کسی نداشته باشد وارث وی کسی است که او را آزاد کرده است واگر آزاد شده دختر باشد باید به ولایت آزاد کننده شوهر نماید» واین قرابت از آزاد کننده به ورثه ذکور وی انتقال می شود وترتیب عصبه های ولاء همان ترتیبی است که در باب ارث ذکر شد که نزدیک، دور را محجوب می نماید، و ولاء نامبرده قابل فروش و بخشش نیست «کسی نمی تواند حق ولاء خود را به دیگری بفروشد یا ببخشد».

فصل : ومَنْ قَالَ لِعَبْدِهِ إِذَا مُتُّ فَأَنْتَ حُرٌّ فَهُوَ مُدَبَّرٌ يَعْتِقُ بَعْدَ وَفَاتِهِ مِنْ ثُلُثِهِ و يَجُوزُ لَهُ أَنْ يَبِيعَهُ فى حَالِ

حَيَاتِـهِ و يَبْطُـلُ تَـدْبِيرُهُ و حُكْـمُ الْمُـدَبَّرِ فـى حَـالِ حَيَـاةِ السَّيِّدِ حُكْمُ الْعَبْدِ الْقِنِّ.

کسـی کـه بـه بـرده خـود بگویـد پـس از مـرگ مـن تـو آزاد باشـی بـرده نـامبرده را «مُـدَبَّر» گوینـد واصـل عمـل را تـدبیر نامنـد پـس از وفـات آقـا از یـک سـوم مـال وی آزاد خواهـد شـد، وآقـا در حـال حیـاتش مـی توانـد پشـیمان شـود واو را بفروشـد ودر ایـن صـورت عمـل تـدبیر باطـل اسـت وآزاد نمـی گـردد وحکـم«مـدبر» در حیـات آقـا حکـم بنـده اسـت«هـر کـاری کـه انجـام دهـد مـال آقـا اسـت و اگـر کشـته شـود آقـا خونبهای او را برای خود می گیرد».

فصـل : والْكِتَابَـةُ مُسْـتَحَبَّةٌ إذَا سَـأَلَهَا الْعَبْـدُ و كَـانَ مَأْمُونـاً مُكْتَسِـباً و لاَتَصِـحُّ إلاَّ بِمَـالٍ مَعْلُـومٍ و يَكُـونَ مُـؤَجَّلاً إلَـى أَجَـلٍ مَعْلُـومٍ أَقَلُّـهُ نَجْمَـانِ وهِـىَ مِـنْ جِهَـةِ السَّـيِّدِ لاَزِمَـةٌ ومِـنْ جِهَـةِ الْمُكَاتَـبِ جَـائِزَةٌ فَلَـهُ فَسْـخُهَا مَتَـى شَـاءَ و لِلْمُكَاتَـبِ التَّصَـرُّفُ فِيمَـا فـى يَـدِهِ مِـنَ الْمَـالِ و يَجِـبُ عَلَـى السَّـيِّدِ أَنْ يَضَـعَ عَنْـهُ مِـنْ مَـالِ الْكِتَابَـةِ مَـا يَسْـتَعِيْنُ بِـهِ عَلَـى أَدَاءِ نُجُومِ الْكِتَابَةِ و لاَيَعْتِقُ إلاَّ بِأَدَاءِ جَمِيعِ الْمَالِ.

در احکـام کتابـت: کتابـت شـرعاً عبـارت اسـت از آزاد کـردن بـرده بـه شـرط پرداخـت مـال معلـوم از طـرف بنـده در دو قسـط یـا بیشـتر هرگـاه بـرده تقاضـای کتابـت را بنمایـد بـه شـرطی کـه امـین باشـد وتوانائی کسـب را هـم داشـته باشـد

مستحب است، وکتابت نامبرده هم جائز نیست مگر در مقابل مال معلوم ومؤجّل تا وقت معلوم وحداقل آن دو ماه باشد، واین کتابت از طرف آقا واجب می شود «یعنی هرگاه آقا با برده خود تعهد کتابت رابه نماید حق ندارد پشیمان شود ونمی تواند آنرافسخ کند»
ولی از جهت برده جائز است ومی تواند بعد از کتابت خود را ناتوان کند وادعای عدم قدرت پرداخت آن را بنماید ومکاتب در کسب خود می تواند تصرف کند، وبر آقا واجب است که مقداری از مال الکتابه را بوی ببخشد تا برده بتواند اقساط کتابت را بطور آسان بپردازد، مکاتب آزاد نمی شود مگر بپرداخت کلیه مال الکتابه.

فصل : وإذَا أَصَابَ السَّيِّدُ أَمَتَهُ فَوَضَعَتْ مَاتَبَيَّنَ فِيهِ شَىْءٌ مِن خَلْقِ آدَمِيٍّ حَرُمَ عَلَيهِ بَيْعُهَا و رَهْنُهَا و هِبَتُهَا و جَازَلَهُ التَّصَرُّفُ فِيهَا بِالإسْتِخْدَامِ و الْوَطْءِ وإذَا مَاتَ السَّيِّدُ عَتَقَتْ مِنْ رَأْسِ مَالِهِ قَبْلَ الدُّيُونِ و الْوَصَايَا و وَلَدُهَا مِنْ غَيْرِهِ بِمَنْزِلَتِهَا ومَنْ أَصَابَ أَمَةَ غَيرِهِ بِنِكَاحٍ فَالْوَلَدُ مِنْهَا مَمْلُوكٌ لِسَيِّدِهَا وإِنْ أَصَابَهَا بِشُبْهَةٍ فَوَلَدُهُ مِنْهَا حُرٌّ و عَلَيهِ قِيْمَتُهُ لِلسَّيِّدِ وإِنْ مَلَکَ الأَمَةَ الْمُطَلَّقَةَ بَعْدَ ذلِکَ لَمْ تَصِرْ أُمَّ وَلَدٍ لَهُ بِالْوَطْءِ فى النِّكَاحِ و صَارَتْ أُمَّ وَلَدٍ لَهُ بِالْوَطْءِ بِالشُّبْهَةِ عَلَى أَحَدِ الْقَوْلَيْنِ.

در احکـــام امهـــات الأولاد: (مـــادران فرزنـــدان) هرگـــاه آقـــا بـــا کنیـــز خـــود جمـــاع کنـــد «خـــواه آقـــا مســـلمان باشـــد یـــا کـــافر، وخـــواه جاریـــه در حـــیض باشـــد یـــا احـــرام ویـــا دارای شـــوهر باشـــد» پـــس جاریـــه بزایـــد وچیـــزی کـــه در آن نشـــانه آدمیّـــت ظـــاهر باشـــد وضـــع کنـــد در ایـــن حالـــت حـــرام اســـت بـــر آقـــا فـــروختن وگـــرو گذاشـــتن وبخشـــیدن آن جاریـــه، وآقـــا مـــی توانـــد بـــه جمـــاع و اجـــاره واعـــاره در آن تصـــرف کنـــد، وهرگـــاه آقـــا فـــوت کنـــد جاریـــه نـــامبرده و فرزنـــدانش قبـــل از پرداخـــت وامهـــای آقـــا از مـــا تـــرک وی آزاد مـــی گردنـــد و فرزنـــدان آنجاریـــه اگـــر از غیـــر آقـــای او باشـــند خـــواه از شـــوهر دیگـــر یـــا از زنـــا بـــه منزلـــه خـــود جاریـــه هســـتند ولـــی فرزنـــدی کـــه تعلـــق بـــه آقـــا داشـــته باشـــد بـــه مجـــرد متولـــد شـــدن آزاد مـــی شـــود، وکســـی کـــه بـــا جاریـــه دیگـــری جمـــاع کنـــد بـــه عنـــوان زنـــا شـــوئی یـــا زنـــا و جاریـــه از وی حاملـــه شـــود حمـــل وی بـــه آقـــا تعلـــق دارد واگـــر بـــه شـــبهه بـــا آن جاریـــه مجامهـــت نمایـــد فرزنـــدی کـــه از وی متولـــد مـــی شـــود، آزاد اســـت ولـــی بـــر شـــوهر واجـــب اســـت قیمـــت آن را بـــه آقـــا بـــه پـــردازد «یعنـــی در موقـــع پیـــدا شـــدن بـــه فـــرض اینکـــه بـــرده باشـــد چـــه ارزشـــی دارد همـــان قیمـــت را بایـــد بـــه آقـــا بپـــردازد» واگـــر بعـــد از آن مالـــک جاریـــه مطلّقـــه اش گشـــت جاریـــه نـــامبرده بوســـیله وطـــی قبـــل از تملیـــک اُمُّ وَلـــد نخواهـــد شـــد وبعـــد از مـــرگ آقـــا آزاد نمـــی شـــود در صـــورتیکه اگـــر امِّ الولـــد باشـــد بعـــد از مـــرگ آقـــا بلافاصـــله

فرزنـد وی آزاد شـده ومـادر فرزنـد بـا فرزنـد آزاد مـی شـود، ولـی بنـا بیکـی از دوگفتـار شـافعی بَـوَطئ شـبهه اِمّ ولـد خواهـد شد.

والصـلاة و السـلام علـی سـیدنا وشـفیعنا محمـدٍ خیـر الخلائـق و أكملـه و علـی آلـه وأصـحابه الـذین فـازو بجمـال حضـرته وتربيته وادبه.

سُـبحَانَكَ اللَّهُـمَّ وَتَحِيَّـتُهُمْ فِيهَـا سَـلاَمٌ وَآخِـرُ دَعْـوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.